

مجموعه

خطابات حضرت عبداللہ

بجنتی نشر آثار امری بزبانہای فارسی و عربی
لاٹکنہاين - آلمان غربی

قسمت دوم

خطابات حضرت عبدالہناء
در سفر امریکا و کانادا

خطابات مبارکہ

حضرت عبدالجبار

« ۲ »

در سفر امریکا

مؤسسه علمی مطبوعات امری

« ۱۲۷۰ بیع »

مقدمه ناشر

جلد اول این کتاب مشتمل بر خطابات حضرت عبدالبهاء

در سفر اول به اروپا در مصر به طبع رسیده است .

اینک لجنه ملی نشر آثار امری خطابات سفر امریکارا که از مأخذ

مختلف مانند مجموعه خطابات طبع سابق طهران و شمارهای

مجله نجم باختر و مجموعه های عکسی و ژلاتین جمع و تدوین

نموده است بعنوان جلد دوم خطابات حضرت عبدالبهاء در

معرض استفاده احبباء عزیز می گذارد . چون در نظر است که جلد

سوم خطابات نیز که مشتمل بر بیانات مبارکه در سفر دوم به اروپا

و قطر مصر و اراضی مقدسه خواهد بود عنقریب تدوین و تکثیر

شود از خوانندگان گرامی خواستار است که اگر نسخه ها یا مجموعه های

از خطابات مبارکه در اختیار داشته باشند یا در ضمن مطالعه این مجلد

به نکات و ملاحظاتی که رعایت آنها موجب تصحیح و تنقیح این نسخه تواند

بود توجه یابند به این لجنه یا به مؤسسه ملی مطبوعات امری ارسال فرمایند

تا در تکثیر جلد سوم و تجدید انتشار این جلد مورد استفاده قرار گیرد .

لجنه ملی نشر آثار امری

خطابه در کشتی (سدريك) '۱' و ایت استارلاین کمپانی '۲'

در سفر امریکا نزدیک ناپل، ۲۷ مارچ ۱۹۱۲

۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰ هـ - ق '۳'

حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند در اینجا
ما اهل شرقیم و شما اهل غرب همین الفت واجتماع نمونه است
که الفت شرق و غرب ممکن است زیرا اول تجلی محبت است شکر
خدا را که اسباب محبت و الفت برای ما فراهم آمده است چون برکانات
نظر نمائیم می بینیم هر کائنی دارای کمالاتی است جماد دارای کمالاتی
است نبات دارای کمالاتی است اما عالم نبات کمالات جمادی را دارد
و فضلا عن ذلك دارای کمالات نباتی است و همچنین حیوان کمالات
نباتی را دارد و فضلا عن ذلك کمالات حیوانی را دارد تا انسان که
اشرف جمیع مخلوقات است و جامع جمیع کمالات مشترکه و کمال
خصوصی انسانی و چون نظر بتاریخ بشر کنیم از بدایت الی الآن عالم

S. S. Cedric (۱)

White Star Line (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۴

انسانی رو ب تکمیل است هر چند کمال آتش نامحدود است اما تا به حال
بترقی تمام و درجه بلوغ نرسیده و در قرون اولی و قرون وسطی و
قرون اخیره همیشه جنگ و جدال با درمیان دو دولت و یا در میان
دو ملت و یا در میان دو دین و مذہب بوده هزاران خانمان در هر
وقتی ویران شده صد هزاران پسران بی پدر گشته صد هزار مادر را
بی پسر شدند لهذا عالم انسانی هنوز بکمال نرسیده چه که این
درندگی سزاوار عالم حیوانی است نه عالم انسانی آنچه شایسته انسا
ن است محبت است حرب و جدال سزاوار حیوانات درنده است و
حیوانات درنده برای قوت ضروری بقدر لزوم میدرنند اما انسا
ن برای قوت ضروری نیست بلکه بجهت شهرت و اظهار قدرت و ظهور
سطوت و صولت است انسان آلت درندگی ندارد یعنی چنگال و دندان
کج مانند گرگ و سگ ندارد بلکه آلات رانه خوری و میوه خوری
دارد با وجود این درنده و خونخوار است و همچنین حیوانات جنس
خورد را نمیدرنند بلکه حیواناتی میدرنند که طعم آنهاست شیر
بچه خود را نمیدرد اما بسیاری از پادشاهان حتی فرزندان خود را
کشتند پس انسان غافل ظالم از حیوان درنده تراست لهذا جمیع
انبیا برای تربیت محبت آمدند و دین الهی اساس الفت و محبت بود
اما هزار افسوس که آنچه سبب الفت و محبت بود علت عداوت

نمودند و هر وقت حربی واقع شد یا حرب جنسی بود یا حرب دینی
 یا حرب سیاسی و یا حرب وطنی با آنکه نوع انسان همه یک جنسند
 جمیع سلاله آرمند و جمیع اهل یک وطنند چرا مختلف باشند چرا
 حرب نمایند خدا جمیع را یک جنس خلق نمود و عالم ارض را یک کوره
 آفریده و کل را یک سلاله خلق کرده آیا سزاوار است ممالک یکدیگر را
 خراب کنند و نفوس یکدیگر را هلاک نمایند ملاحظه کنید یک مادر
 بیچاره چقدر خون دل میخورد و بیست سال زحمت میکشد شبها نتواند
 روزها آرام بگیرد تا فرزند نازنینی بزرگ شود یک دفعه آن نوجوان
 برازنده را مقابل توپ میبرند و بکشتن میدهند و ابد نتیجه ندارد
 ملاحظه نمائید یک وقت آلمان بر فرانسه غلبه نمود چه خونهای ریخته
 شد تا بعد فرانسه غلبه کرد باز آلمان غالب شد در هر دفعه چقدر
 اتلاف نفوس شد بدون نتیجه و عاقبت جمیع اینها فانی شود دولت یونان
 در سال فرمان ممالک کثیر فتح کرد عاقبت چه شد رومان جمیع اروپا را
 تسخیر کرد عاقبت چه شد چه فتوحات کرد چهار میلیون نفوس تباہ
 نمود چه نتیجه داد عاقبت خود مغلوب گشت قسم بغزت الهیه
 اینگونه در زندگی سزاوار عالم حیوانی نیز نیست تا چه رسد با انسان
 خداوند مهربان کل را خلق کرده و جمیع را رزق میدهد و جمیع
 مهربان است پس باید متابعت سیاست الهیه نمود زیرا بشر هر قدر

کوشش نماید نمیتواند سیاسی بهتر از سیاست الهیه تأسیس نماید
 خدا با جمیع صلح است ما چرادر جنگ باشیم او بهمه مهربان است
 ما چرانا مهربان باشیم باری آن قرون ماضیه قرون جهل بود الحمد
 لله این قرن قرن علم است قرن اخلاق است قرن تمدن است قرن
 اکتشاف حقائق اشیاء است عقول ترقی نموده دائره افکار اتساع
 یافته سزاوار عالم انسانی در این قرن نورانی وحدت عالم انسانی است
 تا جمیع فرق يك فرقه شوند و این تعصبات دینی و تعصبات جنسی
 و تعصبات وطنی و تعصبات سیاسی را ترك نمایند حضرت مسیح
 جان خود را برای این مقصد عزیز نثار فرمود و بعمل تعلیم داد که
 شما نیز چنین نمائید حضرت موسی چهل سال کوشید حضرت ابراهیم
 برای این مقصد کوشش فرمود تا روز بروز در الفت و محبت کوشیم
 زیرا راحت انسانی در محبت و الفت است نورانیت عالم در محبت الفت
 است در وقتی که در ایران از فرق و ملل مختلفه فرس بود ترك بود عز
 بود مجوس و یهود و نصاری و مسلمان بود طوائف و ادیان مختلفه
 در نهایت ضدیت بودند یکدیگر را نجس میدانستند ممکن نبود بر سر
 يك سفره جمع شوند در هر چوقتی حضرت بهاء الله مانند آفتاب از
 شرق ظاهر شد علم وحدت انسانی بلند فرمود چنان اقوام مختلفه را
 الفت داد که اگر شخصی در مجامع آنها وارد شود نمیداند کدام مسیحی

کدام مسلمان کدام یهودی کدام زردشتی است

اول تعلیم او وحدت عالم انسانی است فرمود همه بندگان یک خداوندند و در ظل یک مرتبی حقیقی خداوند خلعت انسانیت را بدوش کل داده نهایت این است یکی جاهل است باید او را لالت نمود طفل است باید تربیت کرد مریض است باید معالجه نمود آیا سزاوار است مریض را بی اعتنائی کنیم و طفل را نامهربانی نماییم

ثانی تعلیم بهاء الله تخری حقیقت است که اگر ملل و ادیان تخری حقیقت نمایند متحد شوند حضرت موسی ترویج حقیقت کرد و همچنین حضرت مسیح و حضرت ابراهیم و حضرت رسول و حضرت باب و حضرت بهاء الله کل تأسیس و ترویج حقیقت نمودند

ثالث تعلیم حضرت بهاء الله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب اختلاف شود عدم آن بهتر است

رابع تعلیم حضرت بهاء الله این که دین و علم توأم است دین اگر مخالف علم باشد جهل است پس باید جمیع مسائل دینی را مطابق علم نمود زیرا مخالف علم جهل است پس حکمت و عقل سلیم مطابق و ممد دین است نه مخالف

خامس تعلیم حضرت بهاء الله آنکه تعصب دینی و تعصب سیاسی و تعصب جنسی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانی است

با وجود این تعصبات ممکن نیست عالم انسانی ترقی نماید

سازش تعلیم حضرت بهاء الله مساوات حقوق رجال و نساء
است باید تساوی حقوق حاصل نمایند تا نساء در جمیع کمالات مساوی با
رجال گردند

سابع تعلیم حضرت بهاء الله تساوی حقوق نفوس و تعدیل
معیشت است باید جمیع بشر از سعادت و آسایش نصیب برند اگر
شخص غنی در قصر عالی است فقیر هم آشیانه حقیر داشته باشد اگر
غنی در نهایت ثروت است فقیر هم دارای قوت ضروری باشد اما
تفاوت درجات را باید حفظ نمود زیرا غنیشور جمیع یکسان باشند

ثامن تعلیم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی هر قدر ترقی
طبیعی نماید باز محتاج نفثات روح القدس است قدم اخیلی کوشیدند
که بقوه عقل اسباب تربیت نفوس فراهم نمایند اما فلاسفه هر چند
تربیت خور و نفوس قلیله نمودند لکن تربیت عمومی نتوانستند
هر قوتی از تربیت فوق العاده عمومی عاجز است مگر قوه روح القدس
مثلاً حضرت مسیح بقوه روح القدس تربیت عمومی نمود و ملل
مختلفه را الفت داد تا امت کلدان و اجیپیان و رومان و یونان و
آشوریان احم مختلفه بقوه روح القدس الفت یافتند پس عالم
انسانی محتاج این قوه الهی است تا از جهت علم و عقل و هم از جهت

روحانیت ترقی نمایند دانش و سیاست طبیعی در اکثر موارد سبب تفرقه
 و اختلاف است چنانچه بر حسب رأی بعضی از سیاسیون فلاسفه
 یونان در میان ایرانیان اختلاف انداختند تا قوت نگیرند و این سبب
 شد که چندین سال ایرانیان متفرق بودند اما روح القدس سبب
 اتحاد و اتفاق شد پس ما باید بکوشیم تا جمیع اقالیم اقلیم واحد شود
 عالم انسانی مانند یک گله است و شبان آنها خداوند مادام شبان
 بکل مهربان است چراغ غنایم بایکدیگر در نزاع باشند نباید تضایح
 چنین شبان مهربانی را فراموش نمود او برای ما الفت خواسته
 ما چرا تفرقه خواهیم انبیا و اولیا را فرستاد تا همه متفق شویم چرا
 اختلاف نمائیم الحمد لله امشب در چنین انجمن محترمی جمعیم
 امید است جمیع سبب نورانیت عالم انسانی شویم و از قلت عدّه
 اندیشه نمائیم چه بسیار واقع شد که معدودی قلیل بر امور
 مهمه قیام کردند و موفق شدند اصحاب حضرت مسیح قلیل بودند
 چون نیت خیر داشتند بر عالمی غالب شدند حال هم هر چند ماها
 در اینجا قلیل هستیم لکن امیدواریم که سبب شویم جنگ و جدال
 برافتد حتی جان و مال را برای این مقصد عزیز نثار کنیم تا صلح عمومی
 تحقق یابد زیرا هر امر عمومی الهی است و غیر محدود و هر امر خصوصی
 بشری و محدود امور خصوصی را فدای امر عمومی نمائیم من این

سفر برای الفت شرق و غرب می‌نمایم امیدوارم شما هم مدد غلّید
 شش هزار سال است اوقات را بچنگ و جدال گذرانندیم نتایج آنرا
 دیدیم حال چند وقت در محبت و الفت همت صرف نمائیم اگر
 دیدیم ضرر دارد برگردیم شبهه نیست که نورانیت آسمانی غلبه
 نماید زمین را آسمانی کند ظلمانی را نورانی گرداند من در حق شماها
 دعا میکنم که بخدمت عالم انسانی موفق شوید و روزی آید که ملل
 شرق و غرب بایکدیگر در کمال الفت و اتحاد باشند

نطق مبارک در خانه مسترفیلیپ در نیویورک

۱۱ آپریل ۱۹۱۲ در ۲۳ ربیع الثانی

۱۳۳۰ هـ - ق، (۱)

هُوَ اللَّهُ

امروز روز خوبی بود در این عالم ناسوت سروری برای من نماند.
 جز ملاقات احبّاء دیگر در این عالم هیچ چیز مرا سرور نمی‌نماید

چه از جهت جسمانی چه روحانی سرور من بملاقات احبّاء و نشر نجات
 الله است لهذا امروز بسیار بسرور گذشت چرا تا ییادت ملکوت
 ابهی پیایی میرسد و ملاقات احبّایی در پی میشود اما کمال سرور من
 در این است که ببینم شماها بموجب تعالیم بهاء الله قیام دارید و عمل
 مینمائید و با قلبی منجذب بحبّت الله و روحی مهتر بنفحات الله و
 جانی زنده بروح القدس و صایای جمال مبارک را عاقلید و اولتعلیم
 حضرت بهاء الله محبت است که باید بین بشر نهایت محبت حاصل
 شود زیرا محبت بندگان الهی محبت الله است و خدمت بعالم انسانی
 است لهذا تضریع بملکوت ابهی کردم که شما مانند ستاره از افق محبت
 الله بدرخشید قدر این آیام را بدانید این قرن قرن جمال مبارک است
 این عصر عصر نورانی است این دور دوری است که جمیع انبیا خبر
 دادند آیام تخم افشانی است آیام غرس است فیوضات الهی پی در پی
 است هر کسی تخمی بیفشاند شقایق حقایق بر اوید و آن محبت الله است
 معرفت الله است فیوضات آسمانی است عدل عمومی است صلح
 اکبر است و وحدت عالم انسانی است اگر چنین تخمی را نفسی در این
 عالم بیفشاند در جمیع عوالم الهی برکت یابد الیوم جمیع اهل عالم
 منهمك در شهواتند مشغول اغراض نفسانیه اند مبتلای بغض و
 عداوتند در فکر محو و اضمحلال یکدیگرند میخواهند بکلی یکدیگر را

محو نمایند لکن شما جمعی هستید که جز محبت بعموم مقصدی ندارید
 و غیر از خدمت بنوع بشر آرزویی نخواهید پس باید بجمع قوی بکوشید
 و بموجب تعالیم بهاء الله عمل کنید با جمیع بشر ب محبت و یگانگی معامله
 کنید تا این تخم پاک بروید برکت آسمانی یابد انوار ملکوت بتابد و
 فیوضات الهی کامل گردد قدر این فیض را بدانید بجان و دل بکوشید
 تا انوار و آثار بهاء الله از اعمال و رفتار و گفتار تان ظاهر شود بقسمی
 که کل شهادت دهند که شما بهائی حقیقی هستید اگر چنین نمائید
 سعادت ابدیه برای شماست و فیوضات الهیه متواتر بر شما نازل
 تا هر یک شجره مبارکه بی گردید و اثمار باقیه ببار آید زیرا این عصر
 جمال مبارک است بهار الهی است موسم گل و ریحان است و هنگام
 سبزی و خرمی است قدر آن را بدانید شب و روز سعی نمائید تا
 بین قلوب کمال محبت حاصل شود و در نهایت اتحاد باشید چه که
 هر قدر اتحاد زیاد گردد تا بید بیشتر شود ملاحظه نمائید من با
 این سن و این ضعف محیط اعظم را طی کردم تا در رجوع شماها
 انوار محبت الله مشاهده کنم و روح محبت الله در قلوبتان نافذ
 بینم و شماها را در نهایت اتحاد یابم زیرا شما گلهای یک گلستانید
 اوراق یک شجرید و انوار یک آفتاب لهند نهایت تضرع مینمایم
 و از برای شما عزت ابدیه میخواهم و موهبت سرمدی میخواهم

و در حق شمار عا میکنم امروز روزی است که هیچ فراموش نمیشود

امروز روزی است که ذکرش بقلم الماس نوشته خواهد شد^۱

خطابه در خانه مستر و مسس مارجوری

مورتن نیویورک ۱۲ آوریل ۱۹۱۲

(عصر) ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۱ هـ^۱

ایام ظهور مظاهر مقدسه بهار الهی است اراضی قلوب را سبز

و خرم نماید گل‌های حقایق بشکند اشجار وجود انسانی پرثمر شود

انهارا سرار جاری گردد و چشمه عرفان بجوشد و از باران نیکسان

الهی عالم وجود تازه و تجدید گردد اما چون مدتی گذرد کم حقایق

الهی فراموش شود قلوب پرمرده ماند و نفوس مانند مرده گردند

فیض الهی منقطع شود و اسرار ربانی در بین نفوس گم شود لهذا باز

بهار یزدانی جلوه نماید باران رحمت بیبارد نجات عنایت مرور کند

عالم وجود را زنده گرداند حدیقه عرفان پر شکوفه شود اشجار وجود

اشاره آید ار دهد باری چون مدتی بود باز نجات الهی منقطع شد

آن کمالات نماند روحانیات مغلوب گردیده مادیات غلبه کرده

عالم امکان مانند جسم بی روح گشته اثری از بهار نماند پس حضرت
 بهاء الله ظاهر شد بهار الهی تجدد فرمود همان نفحات بوزیدن آمد
 همان ابر باریدن گرفت همان فیض احاطه نمود حال روز بروز
 عالم انسانی در ترقی است و نسیم جدید در هبوب اشجار و جو در خرم
 است و انهارا سرار جاری است فیض ملکوت محیط است تأییدات
 جمال ابهی مؤتید است و نفثات روح القدس جان بخش است
 امیدوارم در این بهار الهی فیض ابدی جوئید حیات آسمانی یابید
 در گلشن امکان اشجار بارور گردید و از نسیم عنایت سبز و خرم مانند
 پر برگ و شکوفه شوید مانند درخت خشک نباشید که هر قدر
 باران بهاری بارد نسیم جان پرور و زرد ابد در آن اثری ظاهر نشود
 پس نهالهای جنت ابهی باشید و گلهای گلشن
 الهی گردید در نهایت خرمی و طراوت
 باشید و بفیض ابدی زنده شوید
 و حیات پاینده یا بید دوباره
 برای شما دعا میکنم

خطابه در منزل مستر منتفرد میلز^(۱) نیویورک۱۳ آپریل ۱۹۱۲ (۲۵ ربیع الثانی ۱۳۳۰)،^(۲)

چند روز است من به نیویورک آمدم پیش از این به اروپا رفتم
پاریس و لندن را سیاحت نمودم پاریس را دیدم مملکتی بسیار مزین
است ترقیات مادیه بسیار است ولی ترقیات روحانیه بکلی عقب
مانده در بحر طبیعت مستغرقند هر صحبتی میدارند منتهی به زنا تودل^(۳)
میشود هیچ زکری از خدا نیست بسیار تعجب کردم دیدم پروفیسور
های دانا همه مستغرق عالم طبیعت اند در جمعی که اکثر مادیون
بودند صحبت داشتم گفتم جای عجب است که دانایان پاریس بانکه
در علوم مادی ترقی کرده اند در روحانیات عقب مانده اند
با چنین دانائی چگونه راضی شده اند اسیر طبیعت باشند و از
عالم الهی غافل مانند بلی عالم ناسوت اسیر طبیعت است جمیع
کائنات و موجودات در تحت حکم طبیعت اند آفتاب با این
عظمت دریای با این عظیمی اسیر قانون طبیعت اند و زرّه

Mr. Mantford Mills (۱)

Noturel (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۵-۳۰

تجاوز از آن نوا میس طبیعت ننمایند مگر انسان که قانون طبیعت را می شکند بر دریا می تازد در ره هوا پرواز می نماید در قعر دریا سیر می نماید قوه کهربائیّه با این عظمت را در زجاجی حبس میکند صوت آزاد را در آلتی محبوس دارد جمیع این صنایع و علوم که بقانون طبیعت باید مستور ماند و اسرار مکنونه طبیعت است انسان از حیز غیب بعالم شهود آرد و حکم بر طبیعت نماید زیرا انسان شعور دارد و طبیعت ندارد انسان قوه عاقله و متفکر ندارد طبیعت ندارد پس انسان اعظم است اما اگر بگوئیم انسان جزو طبیعت است باید بگوئیم انسان که جزء است شعور و ادراک و عقل دارد و طبیعت که کل است و اصل است محروم از این کمالات و فضائل است چگونه میشود در جزء کمالاتی باشد که در اصل نیست پس معلوم شد که در انسان يك قوه ما وراء الطبیعه موجود است که به آن قوه فائزه است و آن موهبت الهی است لکن در نیویورک الحمد لله احساسات روحانی هست قدری از زیر بار طبیعت بیرون رفته اند امیدوارم در این مملکت آباد در این قطعه جسیمه انوار فضائل عالم انسانی جلوه کند محبت الله در قلوب انتشار یابد تا صلح عمومی علم برافرازد و از اینجا سرایت بجمیع عالم نماید در بعد از مجلس عمومی در اطاق علیعه تشریف برده چند نفر از

قسیسهای محترم مشرف شدند، فرمودند شما ملاحظه میکنید
 لشکر ظلمت احاطه کرده دیانت روز بروز رو بضعف است و قوای
 روحانیه رو باضمحلال و قوای مادیه روز بروز غالب اگر چنین
 بماند اثری از دین باقی نمی ماند باید کاری کرد که قوای روحانیه
 حاصل شود و روحانیت نفوس محفوظ ماند و آن باین ترتیبات
 تقلیدیه نمیشود این است که مادیون در جمیع جهات هجوم نبرند
 آنقدر هم که اسم دین باقی است محض تقلید است نه این است که
 از روی بصیرت و تحقیق باشد آنچه را که از آباء و اجداد شنیده اند
 معتقد شده اند شماها باید فکری بکنید که قوه طبیعیون بشکند
 و آنها تکیه حامی طبیعت اند از میدان در روند و این نمیشود مگر
 بهیجان عظیمی در عالم دیانت لشگری که میخواهد میدان برود
 باید قوه و سلاحی بدست آورد که مقاومت تواند چنین چیزی
 لازم است (عرض کردند که شما آن قوه را دارید) فرمودند ما
 در شرق این قوه را استعمال کردیم جمیع را شکست دادیم و آن
 قوه معرفت الله است و محبت الله است تعالیم حضرت بهاء الله است
 مثلا اول سلاح مخالفین این بود که آنچه مخالف علم است جهل است
 ما اعلان نمودیم که دین مطابق علم است و یکی است و هر مسئله
 از مسائل دینیه که مطابق علم نباشد و هم است این سلاح آنها

را شکستیم زیرا آنها میخواهند بگویند دین برخلاف علم و عقل است پس جهل است این باب را بر آنها سد نمودیم از این قبیل بسیار و اعظم از کل قوه محبت الله است باین قوه اقالیم قلوب فتح شود.

خطابه در کلیسای اسنشن^(۱) نیویورک

۱۴ آوریل ۱۹۱۲ (صبح) ۲۶ ربیع الثانی

۱۳۳۰ - ۵ (۲)

هُوَ اللهُ

در این جمع قیس عبارتی از پولس قدیس ذکر نمود که شما نور را از شیشه های رنگین می بینید روزی خواهد آمد که روبرو خواهید دید فی الحقیقه نور حقیقت از شیشه های رنگین دیده میشود حال امیدواریم تجلیات الهیه بواسطه مرآت صافیه قلب و روح

(۱) Ascension Church

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۳

پاک دیده شود آن نور حقیقت تعلیم الهی است تعالیم آسمانی است
 اخلاق رحمانی است مدنیت روحانی است من چون باین بلاد
 آمدم دیدم مدنیت جسمانی در نهایت ترقی است تجارت در نهایت
 درجه توسیع است صناعت و زراعت و مدنیت مادی در منتهی
 درجه کمال است و لکن مدنیت روحانی تاخیر افتاده حال آنکه
 مدنیت جسمانی بمنزله زجاج است و مدنیت روحانی بمنزله
 سراج اگر این مدنیت جسمانی با آن مدنیت روحانی توأم شود
 آن وقت کامل است زیرا مدنیت جسمانی مثل جسم لطیف است
 و مدنیت روحانی مانند روح اگر در این جسم لطیف آن روح عظیم
 ظهور نماید آن وقت دارای کمال است حضرت مسیح آمد که باهل
 عالم مدنیت آسمانی تعلیم دهد نه مدنیت جسمانی در جسم امکان
 روح الهی رمید و مدنیت نورانی تأسیس کرد از جمله اساس مدنیت
 الهیه صلح اکبر است از جمله اساس مدنیت روحانی وحدت عالم
 انسانی است از جمله مدنیت روحانی فضائل عالم انسانی است از
 جمله مدنیت الهیه تحسین اخلاق است امروز عالم بشر محتاج
 وحدت عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس
 عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد این واضح است که وحدت
 عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قوای مادی ترویج نشود

بواسطه قوه سیاسی تاسیس نکرد چه که فوائد سیاسی ملل مختلف
 است و منافع دول متفاوت و متعارض و بواسطه قوه جنسی و وطنی
 نیز ترویج نشود چه که این قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف
 جنس و تنباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است معلوم است ترویج این وحدت
 عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه
 مگر بنفقات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمیتواند ترویج
 نماید از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه ماده و مدنیت
 جسمانیه است یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است به یک
 بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است هر قدر مدنیت جسمانیه
 ترقی کند بدون مدنیت روحانیه بکمال نرسد جمیع انبیاء بجهت
 این آمدند که ترویج فیوضات الهیه نمایند مدنیت روحانیه
 تاسیس کنند اخلاق رحمانی تعلیم نمایند پس ما باید جمیع قوی
 بکوشیم تا قوای روحانیه غلبه نماید زیرا قوه ماده غلبه کرده
 عالم بشر غرق مادیات شده انوار شمس حقیقت بواسطه
 شیشه های رنگین دیده میشود الطاف الهیه چندان ظهور
 و بروز ندارد در ایران بین احزاب و ادیان اختلافات شدید
 بوده حضرت بهاء الله در ایران تاسیس مدنیت روحانیه فرمود
 ما بین امم مختلفه الفت داد و وحدت عالم بشر ترویج کرد اعلان

علم صلح اکبر نمود و در این خصوص بجمیع ملوک نامه های
 مخصوص نوشت و در شصت سال پیش بر ژسای عالم سیاسی
 و ژسای روحانی ابلاغ فرمود لهذا در شرق مدنیت روحانیه
 در ترقی است و وحدت انسانی و صلح امم به تدریج در ترویج
 امیدوارم که این تأسیس وحدت عالم انسانی در نهایت قوت
 ظاهر شود تا شرق و غرب با یکدیگر در نهایت التیام آیند ارتباط
 نام پیدا کنند قلوب شرق و غرب به یکدیگر متحد و منجذب شود
 وحدت حقیقی جلوه نماید نور هدایت بتابد تجلیات الهیه
 روز بروز دیده شود تا عالم انسانی آسایش کامل یابد و سعادت
 ابدیه بشر مشهور شود قلوب بشر مانند آینه گردد انوار شمس
 حقیقت در او تابیده شود لهذا خواهش من این است که شماها
 بکوشید تا آن نور حقیقت بتابد سعادت ابدیه عالم انسانی ظاهر
 شود من درباره شما دعای کنم که این سعادت ابدیه را حاصل
 کنید من چون باین شهر آمدم بسیار مسرور شدم که اهالی فی
 الحقیقة استعداد مواهب الهیه دارند و قابلیت مدنیت آسمانی
 لهذا دعای کنم که بجمیع فیوضات رحمانیه فائز شوید پروردگارا
 یزدانا مهربانا این بنده تو از اقصی بلاد شرق بغرب شتافت که
 شاید از نجات عنایات مشاهه های این نفوس معطر شود نسیم

گلشن هدایت بر این ممالک بوزد نفوس استعداد الطاف تو
 یا بند قلوب مستبشر به بشارات تو گردند ریده ها مشاهده نور
 حقیقت نماید گوشها از ندای ملکوت بهره و نصیب گیرد
 ای پروردگار دلها را روشن کن ای خداوند مهربان قلوب را
 رشک گلزار و گلشن فرمای محبوب بی همتا نجات عنایت بوزن
 انوار احسان تا بان کن تا دلها پاک و پاکیزه شود از
 تأییدات تو بهره و نصیب گیرد این جمع راه
 تو پویند راز تو چویند روی تو بینند خوی
 تو گیرند ای پروردگار الطاف بی
 پایان ارزان فرما گنج هدایت
 رایگان کن تا این پچارگان
 چاره یا بند توئی مهربان
 توئی بخشنده
 توئی دانا و
 توانا

خطابه در کارنگی هال^(۱) انجمن افکار جدید^(۲)

نیویورک ۱۴ آپریل ۱۹۱۲ (عصر)

(۲۶ ربیع الثانی ۱۳۳۰ - ۱۳۳۵)

من از ممالک بعیده آمدم تا این مجامع را ببینم از مشاهده این مجامع بسیار مسرورم بجهت این که در هر مجمعی جمعی می بینم که باهم در نهایت محبت و الفتند از جمله این جمع محترم است که الحمد لله نفوس در نهایت مهربانی و ووداد در فکر ترقینده چنانکه این جمع در کمال الفت و وفا قند امیدوارم جمیع عالم باهم الفت یابند افکار اتحاد و اتفاق دلیل بر فیض الهی است زیرا انوار وحدت فیاض در جمیع اشیاء ظاهر است و بر کل می تابد و فیوضات محیط بر کل است عالم خلق بمثابه ارض است و فیوضات رحمت الهیه مانند شمس بر کل تجلی نموده نهایت این است که مجالی و مرایا

(۱) Carnegie Hall

(۲) New Thought Forum

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۴

مختلف است استعدادات متفاوت است اما نور فیض نور
واحد است و تجلی تجلی واحد جمیع کائنات مستفیض از شمس
واحد است کائناتی از کائنات نیست که مستفیض نباشد شمس
یکی است اما استعداد کائنات مختلف است کائناتی مثل سنگ
سیاه است پرتوی نگیرد کائناتی مثل آئینه است و آفتاب در نهایت
ظهور در او جلوه کند البته باید قلوب را صیقل داد تا استعداد
جلوه حاصل نماید باید بکوشیم که استعداد حاصل شود تا
فیوضات الهی در نهایت جلوه ظهور نماید و این استعداد وقتی
حاصل شود که قلوب در نهایت صفا و نفوس در کمال اتحاد
و یگانگی مشاهده شود آن وقت تجلی شمس حقیقت نهایت
جلوه و تاثیر نماید و آثار و انوار شمس در کل دیده شود لهذا
نباید نفسی را محروم دید نفسی را نباید حقیر شمرد نهایت
این است که باید تربیت شوند و صفاتی یابند تا نور الهی در نهایت
قوت ظاهر شود و وحدت عالم انسانی ظهور نماید پس هر چه
محبت بیشتر شمس حقیقت جلوه اش زیاد تر زیرا اعظم فیض الهی
محبت است این است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیضی حصول
نیابد جمیع انبیای الهی کوشیدند که بین نوع انسان محبت ظاهر
شود حضرت مسیح جمیع بلا یا قتل فرمود و حضرت بهاء الله

کند و زنجیر و پجاء سال نفی و زندان قبول فرمود تا قلوب معدن
 محبت الله گردد پس ما باید بجان و دل بکوشیم تا محبت در بین
 کل ظاهر شود جمیع قلوب شرق و غرب مرتبط گردد جمیع نفوس
 محبت یکدیگر شوند زیرا جمیع از رحمت پروردگار بهره ورند
 شمس حقیقت یکی است و آن مرکز انوار است هر چه توجه بیشتر
 شود فیوضات الهیه زیاد تر گردد .

شصت سال پیش در زمانی که در شرق اختلاف بسیار بود و ملل
 و احزاب ابدًا با هم التیام نداشتند مذاهب مختلفه دشمن یکدیگر
 بودند و همیشه با یکدیگر در جنگ و جدال بودند حضرت
 بهاء الله ظاهر شد در میان جمیع مذاهب الفت انداخت و کل
 فرق و احزاب را ارتباط بخشید نزاع و جدال زائل شد و الفت
 و محبت حاصل گردید عالم ظلمانی نورانی شد بهار جدیدی
 ظاهر گشت مزارع قلوب سرسبز و خرم گردید گلهای رنگارنگ
 جلوه بخش انظار گشت اشجار پر شکوفه شد و اشار طیبه به بار
 آورد حال من امیدوارم که به حسن اخلاق و رفتار و حسن نیت
 شما بلکه در میان شرق و غرب الفت و اتحادی حاصل شود و اتحاد
 تامه بمیان آید فیوضات الهی احاطه کند زیرا عالم آفرینش بمنزله
 یک شجر است و هر نفسی به مثابه برگ و شکوفه فی الطاف الهی بی

پایان است فیوضات نامتناهی کل را احاطه نموده ما باید ملاحظه
 آن فیوضات کنیم چنانچه فیوضات او شامل حال جمیع است باین
 باید به یکدیگر نهایت تعلق داشته باشیم تا هر جزئی عبارت از
 کل باشد ملاحظه نمائید که از یک دانه شجری ظاهر میشود و از
 هر شجری ثمری هر چند دانه جز شجر است اما عبارت از تمام شجر
 است امیدوارم ماها نیز هر یک عبارت از کل شویم و متحد با جمیع
 گردیم این است وحدت عالم انسانی این است رحمت یزدانی این
 است موهبت الهی این است سعادت ابدی

بیانات مبارکه در هتل (النونیا)
 نیویورک - خطاب به (بی شاب) کلیسا
 ۱۵ آپریل ۱۹۱۲ (۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۰)

هُوَ اللهُ

الحمد لله ترقیات مادیه در این بلاد حاصل است ولکن مدنیت
 مادیه تنها کفایت نکند زیرا ترقیات مادیه قوه دینامیت و توپ کروپ
 بجار نماید آلات حرب زیاد کند خیر و شر را هر دو ترقی میندهد
 جمیع این خونریزیها و آلات جنگ و حرب از نتایج مدنیت مادیه است
 هرگاه این مدنیت مادیه به مدنیت الهیه منضم شود آن وقت
 کامل گردد صندوق چوبی سابق مانع از زردهای شد اما حالا
 صندوقهای آهنی مانع نمی شود پس از این مدنیت مادی چنانچه
 حیر پیشری آید شهرم پیش می آید مگر آنکه مدنیت زمینی با مدنیت آسمانی
 توأم شود مدنیت مادی بمثابه جسم انسان است اگر منضم بروح شود
 حیا یابد و الاجیفه نیست و متعقزی شود ز چوز بی شاب عرض تشکر کرد فرمودند

من هم از این جهت بسیار ممنونم که الحمد لله کلیسای شما آزاد است
مانند سایر کلیساها تعصب ندارد که من در اروپا میدیدم تعصب
محض بود ولی در کلیسای شما من نطق کردم و همه مسرور بودند
چه قدر فرق دارد لذا من بجان و دل شماها را دوست دارم و میخواهم
سوء تفاهمی که میانه ملل شرق و غرب است برطرف شود تا کل
محبت تا آنجا که به یکدیگر پیدا کنیم و مدینت آسمانی ترویج نمایم
امید وارم چنان توفیقی حاصل شود که کل متحد شویم
عرض کرد تا حال کسی از شرق با چنین قوه و مقصد عظیمی به
غرب نیامده لهدابی نهایت ما ممنون و متشکریم

نطق مبارک در منزل مسترداج - در مجلس اطفال نیویورک

۱۶ آپریل ۱۹۱۲ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰)

به به چه اطفال مبارکی هستند خیلی نورانند در وجهشان
انوار محبت الله با هر است در حقشان دعا میکنم بقول حضرت
مسیح اینها اطفال ملکوتند قلوبشان مثل آینه در نهایت
لطافت است هرگاه قلوب بزرگان مثل اینها بشود خوبست

چه قدر نورانیند جمیع اطفال قلوبشان نورانی و پاک است
هیچ غل و غشی ندارند مانند نهالهای تروتازه اند من
در حقشان دعا میکنم که هر یک شجره مبارکه شود و ثمرات
طیبه بخشد

خطابه در منزل مستر و مسس راج - نیویورک ۱۲ آپریل ۱۹۱۲

(عصر) ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۰ (۱)

خوب مجلسی است قوای مادیه نمیتوانند این گونه نفوس را
الفت بخشد و باین درجه بسوی محبت و اتحاد کشاند تا بحال مثل این
انجمن منعقد نشده که نفوس از شرق بیایند و اهل غرب اینگونه
با نهایت محبت و یگانگی با آنها معامله و ملاقات نمایند این فقط بیک
قوة الهیه حاصل شده است وقتی که حضرت مسیح ظاهر شد در
میان شعوب و فرق مختلفه الفت داد در میان یونان و رومان و سربان
واجیبسیان التیام داد زیرا اختلاف و عداوت بین آن اقوام بدرجه
بود که محال بود الفت و التیام حاصل شود لکن حضرت مسیح
بقوة الهیه کل را متحد و متفق فرمود پس این الفت و محبت که
حضرت بهاء الله در میان ما انداخته نمیشود مگر بقوة الهیه

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چگونه شرق و غرب دست در
 آغوش شوز و علم وحدت عالم انسانی خیمه برافرازد جمیع ملل را
 این قوه در ظل خود جمع نماید اسم ایرانی و امریکائی نماید نفوس
 به اسم انگلیزی و جرمنی افتخار نکنند فرسای و عربی نامیده نشود
 جمیع ملت واحد گردند چنانکه از هر یک سؤال نمائی که تو از چه
 ملتی گوید انسانم و در ظل عنایت بهاء الله خاتم عالم انسانیم
 لشکر صلح اکبرم جمیع یک ملت و یک عائله و اهل یک وطن گردند
 و این نزاع و جدال نماید حضرت بهاء الله در نقطه که مرکز تعصب
 بود ظاهر شد و با وجودی که ملل و مذاهب مختلفه در نهایت
 بغض و عداوت بودند خون یکدیگر را میریختند چنان اتحاد
 و اتفاتی در میان آنها انداخت که با هم در نهایت التیام و الفتند
 نهایت اشتیاق و آرزو شان این است که روزی با شماها ملاقات
 نمایند و برو برو شوند ببینند قوه بهاء الله چه کرده امروز عالم
 انسانی علیل است و علاجش اتحاد عالم است حیانتش به صلح
 اکبر است و سرورش به وحدت عالم انسانی از فضل و عنایت
 الهی امیدوارم که شما برو روح جدیدی مبعوث شوید بقوتی
 قیام نمائید که آثار وحدت عالم انسانی و صلح اکبر و محبت
 الهی از این شهر بسیار تابلار تا شیر نماید بلکه از امریکای قطعات

دیگر سرایت کند زیرا این مملکت خیلی استعداد حاصل کرده
 امیدوارم چنانچه در مادیات ترقیات عظیمه نموده قوه
 روحانیه نیز حاصل نماید فیوضات الهیه یا بد توجهشان بخدا
 باشد همه خادم عالم انسانی گردند و انتشار فضائل انسانیه دهند
 تا انوار مدنیت آسمانی از اینجا بجمع جهات بتابد اورشلم الهی نازل
 شود فیض ملکوت احاطه نماید امیدم چنان است که در این
 میدان قوت شدید بنمائید زیرا خدا معین شماست نفثات
 روح القدس مؤید شماست وملائکه ملکوت
 حامی شما یقین است این فیوضات
 شمارا احاطه خواهد نمود

خطابه درکنکره ارتباط شرق و غرب در

تالار کتابخانه ملی واشنگتن ۲۰

آپریل ۱۹۱۲ (۳ جمادی اول ۱۳۳۰) (۱)

هُوَاللَّهُ

امشب من نهایت سرور دارم که در همچو مجمع و محفلی
وارد شدم من شرقی هستم الحمد لله در مجلس غرب حاضر شدم
و جمعی می بینم که در روی آنان نور انسانیت در نهایت جلوه و ظهور
است و این مجلس را دلیل بر این میگیرم که ممکن است ملت
شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام بمیان ایران و امریکا حاصل
گردد زیرا برای ترقیات مادیة ایران بهتر از ارتباط به امریکائیان
نمیشود و هم از برای تجارت و منفعت ملت امریکا مملکتی بهتر
از ایران نه چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک
پنهان است امیدوارم ملت امریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر

(۱) شرح در بدایع الآثار ج ۲ ص ۴۰

شود و ارتباط تام در میان ایران و امریکا حاصل گردد خواه از حیث مدنیت جسمانیه خواه از حیث مدنیت روحانیه به یکدیگر معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادیه امریکادر ایران و مدنیت روحانیه ایران در امریکانهایت نفوذ و تاثیر نماید باری کائنات عمومیه عالم هر یک منفرداً از زندگی می توانند هر شجره منفرداً نشو و نما نمایند بدون این که از سایر اشجار مستفید شود همچنین حیوان منفرداً از زندگی تواند و لکن انسان ممکن نیست نوع انسان محتاج تعاون و تعاضد است محتاج مراد و اختلاط است تا کسب سعادت و آسایش کند و راحت و آرایش یابد مثلاً اگر میان دو قریه ارتباط تام حاصل شود سبب منفعت کلیه و ترقی گردد و همچنین میان دو شهر چون تعاون و تعاضد حاصل شود سبب ترقی و آسایش گردد پس اگر میان دو اقلیمی ارتباط تام و تعاون و تعاضد کامل حاصل گردد شبهه نیست مزید ترقیات و فوائد عظیمه شود حال این محفل نورانی الحمد لله سبب اتحاد شرق و غرب است اساس تعاون و تعاضد در ملت است از این معلوم می شود که منافع و فوائد عظیمه حاصل خواهد شد یعنی در ایران مدنیت مادیه رواج و شیوع یابد و ابواب تجارت برای امریکاباز خواهد شد و یقین است سبب ترقی و منفعت طرفین گردد و این ارتباط

اعظم وسیله حصول محبت بین ملل شرق و غرب شور حضرت بهاء الله در ایران شصت سال پیش اساس چنین محبتی گذاشت و اعلان وحدت عالم انسانی فرمود و خطاب به نوع انسان نمود که همه باریک دارید و برگ یک شاخسار و فرمود که نوع انسان عبارت از یک عائله است و جمیع بشر عبارت از یک جنس لهذا امید چنان است که ملت ایران و امریکای ملت و یک جنس و یک طائفه و یک عائله گردند تفاوتی در میان نماند حضرت بهاء الله به جهت اتحاد عالم انسانی و ترویج صلح عمومی و این ارتباط و اتحاد جمیع صدمات را تحمل فرمود چهل سال در زندان عبدالحمید بود و اوقات مبارک در اعظم بلا یا گذشت و همچنین من متجاوز از چهل سال در حبس و زندان بودم تا جمعیت محترمه اتحاد و ترقی سبب آزادی من شدند و نهایت محبت و مهربانی نمودند و ممکن شد که من باین ممالک آمدم اگر جمعیت اتحاد و ترقی نبی بود آمدن من باین ممالک ممکن نبود پس برای آن جمعیت دعا کنید که روز بروز مؤید شوند زیرا سبب حریت و آزادی شدند خلاصه این بحر محیط آتلانندیک را من طی کردم و باینجا رسیدم الحمد لله محافل را نورانی و نفوس را روحانی می بینم و از این محافل خیلی مسرورم و در باره شماها دعای کنم خداوند آموزگار این مجمع را

تأیید کن و توفیق بخش تا عالم را بنور اتحاد روشن نماید شرق و غرب
 را به پرتو محبت و نور اتفاق منور کند ای بخشنده مهربان دلها را
 بنفثات روح القدس زنده کن و روپهارا مانند شمع برافروز
 تا جهان را نورانی کنند و نفوس را رحمانی نمایند
 توئی بخشنده و توئی رهنده و توئی مهربان

خطابه در کلیسای یونیورسالیست (۱) واشنگتن

۲۱ آپریل ۱۹۱۲ (۴ جمادی الاول ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

آنچه قتیس فرمودند دلیل بر حُسن اخلاق و خدمت به عالم
 انسانی است شایان ستایش است و سزاوار تحسین زیرا مخالف
 تعصبات طبیعیه است که شش هزار سال است این تعصبات عالم
 انسانی را زیر و زبر نموده چه قدر محاربات واقع شده چه قدر

(۱) Universalist Church

(۲) شرح در بدایع الآلارج ۱ ص ۴۰ و ۴۱

منازعات وقوع یافته چه عداوتها که میان بشر پیدا شده این
 عصر چون عصر ظهور حقیقت است الحمد لله افکار متوجه
 حقیقت است و نفوس مستعد و حدت عالم انسانی دریا حقیقت
 در موج است و سراب تقالید روز بروز در اضمحلال اریان
 موجوده اساس واحد بوده و آن اساس حقیقت است
 و سبب الفت و محبت بشر و علت ترقی نوع انسان است لکن
 بعد از هریک از مظاهر الهیه کم کم آن نور حقیقت پنهان شد
 ظلمات اوهام و تقلید بمیان آمد عالم بشر گرفتار آن ظلمات
 گشت روز بروز عداوت شدید شد تا بدرجهائی رسید که هر
 ملتی دشمن ملت دیگر شد بشانی که اگر موانع سیاسی نبود هر
 را یکی معدوم و مضمحل میکردند. حالا دیگر بس است باید
 تحری حقیقت کنیم از این اوهام بگذریم الحمد لله کل بندگان
 یک خداوندیم جمیع در ظل عنایت او هستیم مشمول الطاف
 اوئیم خدا بجمیع مهربان است ما چرانا مهربان باشیم خدا بجمیع
 صلح است ما چرادر جنگ باشیم نهایت بعضی نادانند باید
 تعلیم نمود اطفالند باید تربیت کرد علیل و مریض اند باید
 معالجه نمود علیل را نباید مبعوض شمرد طفل را نباید بدگفت
 باید در چاره و علاج کوشید جمیع انبیا بجهت تربیت آمدند

تا نفوس غیر بالغه را به بلوغ رسانند و الفت و محبت بین جنس
 بشر اندازند نه بغض و عداوت زیرا خدا از برای بندگانش
 خیر خواسته نه شرّ هر کس برای بندگان او شرّ خواهد مخالف
 خداست و بر مسلك الهی نیست بلکه بر مسلك شیطانست چه
 که صفت الهی رحمت است و صفت شیطانی صفت نفقت
 هر کس با بندگان مهربان باشد متابعت خدا نموده و هر شخص
 با بندگان نامهربان مخالفت کند اگر چه زیرا خدا رحمت محض است
 محبت صرف است و شیطان بغض محض است و عداوت صرف
 پس بدانید که در هر محفلی محبت است آن محفل محفل رحمن
 است و هر جا عداوتست و سوسه شیطان است انبیای الهی بجهت
 آن آمدند که نفوس مظاهر رحمن باشند و در قلوب محبت و وداد
 اندازند چه که حیوان اسیر طبیعت است و بمقتضای طبیعت حرکت
 می نماید و ملاحظه خیر و شرّند اما انبیا بجهت تعلیم خیر
 آمدند نه شرّ تا نفوس بمقتضای عدل و انصاف حرکت کنند
 نه بمقتضای طبیعت هر امری که موافق عدل و عقل است مجری
 دارند و لو مخالف طبیعت باشد و آنچه منافی عقل و انصاف است
 متروک شمارند و لو موافق طبیعت باشد پس انسان باید متابعت
 ربمانیت الهی کند اما نفوس ناقصه تابع طبیعتند هر قسم میل

طبیعت باشد مجری میدارند اسیر جسمانیاتند از فیوضات روحانیه
 خبرند دارند زیرا در انسان دو جنبه است جنبه رحمانی و جنبه حیوانی
 جنبه رحمانی صلح و صفاست و محبت و وفا اما جنبه حیوانی نزاع
 و جدال است و حرب و قتال اگر در انسان جنبه حیوانی غلبه کند
 اضل از حیوان است اگر جنبه الهی غالب شود ملائکه یزدان است
 تعالیم انبیا بجهت این بوده که جنبه حیوانی مغلوب شود تا نفوسی
 که اسیر طبیعتند نجات یابند و جنبه آسمانی غلبه نماید و آن
 جنبه الهی عبارت از فیض روح القدس است عبارت از تولد ثانی
 است هر کس دارای آن جنبه باشد خیر خواه عموم است بهیچ
 خلق مهربانست با هیچ مذهبی عداوت ندارد و از هیچ دینی
 تزییف نکند زیرا اساس ادیان الهی یکی است اگر به آن اساس رجوع
 نمایم متحد شویم اما اگر بتقالید رجوع کنیم مختلف شویم زیرا
 تقالید مختلف است و اساس ادیان الهی واحد تقالید سبب
 اختلاف و کلفت است و اساس ادیان الهی باعث اتحاد و الفت
 باری حضرت مسیح می فرماید وقتی که آن روح حق می آید تمام
 حق را بجهت شما میگوید و باز میفرماید امور بسیاری هست که
 حال شما استعداد شنیدن آنها را ندارند اما چون آن روح
 حق آید از برای شما تمام را بیان خواهد کرد حال قرنی است که

آن روح الهی ناطق شد و تمام حق را ظاهراً و حقیقتاً درین مسیح را بیان کرد خلق را از او هام برهاند تا بنیاد جهل و عداوت بر باد شود و اساس محبت تأسیس یابد ما باید بجان و دل بکوشیم تا این عداوت و بغضا محو شود و این جدال و قتال بکلی زایل گردد نصیحت روح القدس این است که بر قدم مسیح مشی و سلوک نمائیم انجیل را بخوانیم ببینیم که حضرت مسیح محبت محض بود حتی درباره قاتلین بالایی صلیب دعا فرمود که خدا یا از اینها درگذر زیرا نمیدانند نادانند اگر میدانستند چنین نمیگردد ببینید مظاهر الهیه چه قدر مهربانند که بر صلیب طلب مغفرت قاتلان می فرمایند پس ما باید متابعت مظاهر الهیه کنیم بر مسلك انبیا مشی و سلوک نمائیم و از ظلمت تقالید بگذریم از شماها سؤال میکنم آیا خدا ما را برای محبت آفرید، یا برای عداوت یقین است بیعت الفت و محبت خلق فرموده پس ما باید ملتفت باشیم زیرا نفوسی را منافع شخصی و امیدارد که از حق چشم پوشند آنها غیر از مقصد شخصی نخواهند و جز در ظلمات اغراض سیر نمایند ملاحظه نمائید که چون حضرت مسیح ظاهر شد چه قدر ناملايمات دید با وجود این غایت اقوام مختلفه و احزاب متنوعه را جمع فرمود اقوام رومانیان و یونانیان و سریانیان و مصریان

همه در نهایت عداوت بودند حضرت مسیح بنفثات روح القدس
 جمیع را متحد فرمود الفت بین قلوب انداخت اختلاف برطرف
 شد نزاع وجدال از میان رفت در ظل مسیح کل در نهایت صلح
 زندگانی نمودند آیا این که اطاعت مسیح کردند بهتر بود یا اگر
 اطاعت شیطان و عداوت و طغیان می نمودند حال امید است
 که ملل و امم شرق و غرب در این قرن مبارک حضرت بهاء الله
 بنفثات روح القدس زنده شوند و جمیع متحد گردند کل متابعت
 اساس ادیان الهی کنند و آن حقیقت واحد است اختلاف و تعدد
 قبول ننماید و قتی که کل تحری حقیقت کنند متحد شوند وحدت
 عالم انسانی جلوه نماید صلح اکبر ظاهر شود باری در حق شماها
 دعا میکنم که ای پروردگارا این جمع محض محبت باین محفل آید
 و با کمال حب و وفاق حاضر شدند خدا یار و یار ما منور کن
 ارواح را به بشارات کبری مستبشر فرما و چشمها را بمشاهده
 آیات هدی روشن کن و گوشها را باستماع ندای احلی ملتد نما
 پروردگارا خطا کاریم تو مغفرت کن گنه کاریم تو عفو فرما
 در پناه خود پناه ده نقصان را بغفران خود کامل کن این نفوس
 را از عالم اوهام برهان و بحقیقت دلالت نما تا تحری حقیقت
 کنند از عالم ناسوت دور شوند و بعالم ملکوت نزدیک گردند

از جهان ظلمانی بفضای نورانی درآیند از ظلمات امکان برهان
با نوار لامکان متور فرما مظاهر انوار کن و مطالع آثار نما از غیر
خود بیزار فرما و مطلع بر اسرار کن ای پروردگار
تو آموزگاری در انا تو بخشنده‌ئی
و توانا و توئی قادر و بینا

خطابه در هوار دیونیورسیتی^(۱) «دارالفنون سیاهان»
واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲ «صبح»

جمادی الاول ۱۳۳۰ (۲)

هُوَ اللَّهُ

امروز من در نهایت سرورم زیرا می بینم بندگان الهی در این
مجمع حاضرند سفید و سیاه با هم همنشین اند در پیش خدا سفید
و سیاه نیست جمیع رنگها رنگ واحد است و آن رنگ عبودیت الهی

(۱) Howard University

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۴۷

است بوورنگ حکمی ندارد قلب حکم دارد اگر قلب پاك است سفید
 یا سیاه هیچ لونی ضرر نرساند خدا نظر بالوان ننماید نظر بقلوب نماید
 هرکس قلبش پاك تر بهتر هرکس اخلاقش نیکو تر خوشتر هرکس توجهش
 بملکوت ابهی بیشتر پیشتر الوان در عالم وجود هیچ حکمی ندارد ملاحظه
 نمائید در عالم جماد الوان سبب اختلاف نیست در عالم نبات
 الوان گلهای رنگارنگ سبب اختلاف نیست بلکه الوان سبب
 زینت گلستان است زیرا الوان واحد زینتی ندارد اما وقتی که گلهای
 رنگارنگ می بینی آن وقت جلوه و زینت دارد عالم بشر هم نیز نظیر
 بوستان است و نوع انسان مانند گلهای رنگارنگ پس رنگهای
 مختلف زینت است همین طور در عالم حیوان الوان است کبوتران
 رنگارنگ اند با وجود این در نهایت الفتند هیچ وقت برنگ یکدیگر
 نگاه نمی کنند بلکه نگاه بنوع می کنند چه بسیار کبوتران سفید
 با سیاه پرواز کنند همین طور سایر طیور و حیوانات مختلف اللون
 ابداً نظر برنگ نمی کنند بلکه بنوع نظر دارند حال ملاحظه کنید
 در حالتی که حیوان عقل ندارد ادراک ندارد با وجود این الوان
 سبب اختلاف نمی شود چرا انسان که عاقل است اختلاف میکند
 ابداً سزاوار نیست علی الخصوص سفید و سیاه از سلاله يك آمدند
 از يك خاندانند در اصل یکی بوده اند يك رنگ بوده اند حضرت

آدم يك رنگ داشت حوايك رنگ داشت سلاله جميع بشر با آنها
 ميرسد پس اصل يکی است اين الوان بعد بمناسبت آب و اقليم
 پيدا شده ابدًا اهميت ندارد لهذا من امروز بسيار مسرورم
 که سفيد و سیاہ در اين محفل با هم مجتمع شده اند امیدوارم
 اين اجتماع والفت بدرجۀ برسد که ما بين امتياز نماوند و با هم
 در نهايت الفت و محبت باشند ولی میخواهم مطلبی بگویم تا سیاہان
 ممنون سفيدان شوند و سفيدها مهربان بسياہان گردند شما
 اگر با فریقا بروید سیاہهای افریقا را به بینید آن وقت میدانید
 که شما چه قدر ترقی کرده اید الحمد لله شما مثل سفيدانید
 امتیاز چندانی در میان نیست اما سیاہهای افریقا بمنزلہ
 خدمه هستند اول اعلان حریتی که برای سیاہها شد از سفیدان
 آمريک بود چه محاربه و جانفشانی کردند تا سیاہها را نجات دادند
 و بعد سرایت بجاهای ديگر کرد سیاہان آفریک در نهايت سارت
 بودند ولی نجات شما سبب شد که آنها نیز نجات یافتند يعنی
 دول اروپا اقتدا با امريکا نپها کردند آن بود که اعلان حریت
 عمومی شد بجهت شما سفيدان آمريکا چنين همتی نمودند اگر
 اين همت نمیبود اين حریت عمومی اعلان نمیشد پس شما باید
 بسيار ممنون سفيدان آمريکا باشید و سفيدان باید بسيار بشما

مهربان گردند تا در مراتب انسانی ترقی نمائید و با تفاق کوشش
 نمائید تا شما نیز ترقی فوق العاده نمائید و با هم امتزاج تام یابید
 مختصر این است شما باید بسیار اظهار ممنونیت از سفیدان نمائید
 که سبب آزادی شما در آمریکا شدند اگر شما آزاد نمی شدید سایر
 سیاه ها هم نجات نمی یافتند الحمد لله حال همه آزادند و بکلی
 در راحت و آسایش من دعا میکنم که در حسن اخلاق و اطوار
 بدرجه ئی ترقی کنید که اسم سیاه و سفید نماند جمیع را عنوان
 انسان باشد مثل این که جوق کبوتر را عنوان کبوتر است سیاه
 و سفید گفته نمیشود و همچنین سایر طیور من امیدوارم که شما
 بچنین درجه ئی رسید و این ممکن نیست مگر به محبت باید بکوشید
 تا در میان شماها محبت حاصل شود و این محبت حاصل نمیشود
 مگر این که شما ممنون سفیدان باشید و سفیدان مهربان
 بشما و در ترقی شما بکوشند و در عزت شما سعی نمایند این سبب
 محبت میشود بکلی اختلاف بین سیاه و سفید زائل میگردد
 بلکه اختلاف جنس و اختلاف وطن همه از میان میروند من خیلی
 از ملاقات شما مسرورم و خدا را شکر میکنم که این محفل شامل
 سیاه و سفید است و هر دو با کمال محبت و الفت مجتمع امیدوارم
 این نمونه الفت و محبت کلی شود تا عنوانی جز عنوان انسان در

میان نماند این عنوان کمال عالم انسانی است سبب عزت
ابدی است سبب سعادت بشری است لهذا من در باره شما
دعا میکنم که با هم در نهایت الفت و محبت باشید
و در راحت یکدیگر نهایت سعی و
کوشش نمائید

خطابه در منزل جناب علی قلی خان نبیل الدوله

واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲ (عصر) (جای)

الاول ۱۳۳۰ (۱)

هُوَ اللَّهُ

الحمد لله قرون تاریک گذشت قرن نورانی آمد
عقول و نفوس در ترقی است ادراکات در تزیید است هر کس
تحرری حقیقت میکند هر انسانی میخوهد با آنچه صحیح است و سبب
ترقی است پی برد در عالم نساء هیجان عظیم است نهایت آمال و آرزو

ترقی است و خدمت بعالم انسانی شبیه نیست جمعیت نساء در این
 عصر ترقی می نمایند و میکوشند تا با رجال همعنان گردند این نیت
 بزرگی است اگر جمعیت نساء ترقی و اقتدار پیدا نمایند بسیاری از
 اموری را که حال از عهد ه برنمی آیند جاری و بجری خواهند داشت
 امروز اعظم مصائب عالم حرب است عالم انسانی راحت نیست
 و حرب دائمی است زیرا جمیع دول مستمرًا در تهیه حربند جمیع
 اموال صرف حرب میشود این بیچاره زارع به کدبمین و عرق
 جبین شب و روز میکوشد تا چند دانه بدست آید و خرمنی انداخته
 گردد ولی چه فایده زیرا حاصلات تجهیز حرب میشود و خرج
 توپ و تفنگ و قورخانه و کشتیهای جنگ میگردد و این حرب
 مالی دائمی است دیگر ملاحظه اتلاف نفوس نماید که در میدان
 حرب چگونه پایمال میشوند هر چند حرب جانی یعنی اتلاف نفوس
 محدود و مخصوص است اما حرب مالی دائمی است و عمومی و
 ضرر آن راجع بعموم بلکه عالم انسانی از آن متضرر حال چون
 زنان در این قرن بمرکت آمده اند باید این را مد نظر داشته باشند
 تا امر صلح عمومی ترویج شود وحدت عالم انسانی ظاهر گردد
 فضائل بشر جلوه نماید قلوب ملل بهم ارتباط جوید تعصب دینی
 و مذهبی بر طرف شود تعصب جنسی زائل گردد تعصب سیاسی

نماند و تعصب وطنی از میان برخیزد زیرا جمعیت بشر يك
 عائله اند و جميع اولاد آدم همه فرزندان خدا هستند جميع
 ممالك يك كره و يك وطن است و جميع امم بندگان يك خداوند
 جميع را خدا خلق کرده جميع را خدا حفظ میکند روزی میدهد
 میپروراند الطافش شامل كل است و رحمتش بر همه نازل ما رام
 او عادل و مهربان است ما چرا ظلم و طغیان نمائیم آیا ما بهتر
 میدانیم و دانایان تر از خدا هستیم استغفر الله خدا عادل و مهربان
 است ما چرا نا مهربان باشیم شما که جمعیت نساء هستید بکوشید
 تا قلوب ارتباط دیگر حاصل نماید جميع دست بهم داده در
 خیر عالم انسانی بکوشید تا شرف عالم انسانی جلوه نماید
 ملاحظه کنید اگر اهل يك خانه با هم الفت نمایند چه قدر
 فایده دارد و اگر اهل شهری با یکدیگر متحد و متفق باشند
 چه قدر سبب تعاضد و تعاون است و سبب نتایج کلیه و حصول
 عزت و ثروت عمومی و همچنین اهل اقلیمی اگر اتحاد نمایند
 چه قدر ترقیات بیشتر و عزت و سعادتشان زیاد تر گردد ملت
 امریک چون متفق شدند چه قدر سبب سعادت و ترقی و مدنیّت
 ایشان گردید اگر این اتحاد و اتفاق در میان ولایات متحده
 نبود این ترقی و علوم و صنایع و ثلویت حاصل نمیشد دیگر

از این میزان بگیری که اگر جمیع ملل اتحاد و اتفاق نمایند
 چگونه خواهد شد یقین است این عالم جنت الهی شود کمال
 آسایش دست دهد فلاح عظیم حاصل گردد جمیع مذاهب وحدت
 و یگانگی و اخوت یا بند شرق و غرب دست در آغوش شود
 جنوب و شمال مصافحه و معانقه نماید علم وحدت عالم انسانی
 موج زند خیمه صلح عمومی بلند گردد آهنگ تحسین و تمجید
 از ملاء اعلی بگوش رسد لهذا شما که خانهای محترمه اید و رانا
 و خیر خواه باید شب و روز بکوشید تا این علم وحدت و اتحاد
 در امریکا بلند شود و سرایت بسایر جهات نماید تا جهان جهان
 دیگر شود و کمال دیگر جلوه نماید

خطابه در مهمانی ضیاء پاشا سفیر عثمانی - واشنگتن

۲۵ آپریل ۱۹۱۲ (شب) (۸ جمادی الاولی ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

امشب شب مبارکی است شایان نهایت سرور و ستایش

است بجهاتی چند اولاً الحمد لله در مملکتی هستیم که در نهایت
 معموریت و آزادی است ثانیاً در خانه‌ی هستیم که منسوب به
 دولت علیّه عثمانی است ثالثاً مهمان حضرت سفیری هستیم
 که در عالم اخلاق مثل شمس مشرق است را بعاً این مجلس
 الفت و اتحاد شرق و غرب را مجسم میکند زیرا از اهالی شرق
 حضرت سفیر عثمانی و مخدوم محترمشان حاضرند و قرینه
 محترمه‌شان امریکائی و سفیر ایران از اعزّه مشرقیان و
 خانم محترمه‌ی ایشان نیز امریکائی این دلیل بر آنست که شرق
 و غرب الفت و اتحاد حاصل نماید نفوسی که اهل حل و عقدند
 و فکر وسیع و عقل سلیم دارند هیچ شبهه‌ی نیست که منتها
 آرزویشان محبت بین بشر است و نهایت آمالشان الفت و یگانگی
 بین نوع انسان هر چند در قرون ماضیه این حقیقت نمایان
 نبود اما حال که عصر نورانی است و قرن علم و ترقی عالم انسان
 بعون و عنایت الهی این مسئله آشکار شد که جمعیت بشریه
 مرتبند و جمیع از یک عائله و اهل یک وطن و یک کره
 عصر وحدت عالم انسانی است و زوال اوهام قرون ماضیه
 هر دانشمندی احساس مینماید که این قرن وحدت و اتحاد است
 و تعصبات و همیه رو بزوال، لهذا امید داریم سوء تفاهم

بین ملل بکلی از میان برخیزد تا بداند که اس اساس رحمانی
 وحدت عالم انسانی است و مقصود اصلی مظاهر الهیه
 تربیت عالم بشری اریان الهی سبب اختلاف نیست و مورث
 عداوت و بغضانه زیرا اساس جمیع ادیان حقیقت است
 و حقیقت یکی است تعدد ندارد و این اختلافات از تقالید
 است چون تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف و جدال
 است این ظلمات تقالید آفتاب حقیقت را پنهان نموده
 حال الحمد لله روز بروز این ظلمات رو بزوال و تشریت
 است عنقریب بتمامها زائل گردد و شمس حقیقت درخشنده
 و تابان علم وحدت عالم انسانی و خیمه صلح عمومی بلند شود
 و عالم عالم دیگر گردد از مرحمت حضرت سفیر خلی ممنونم و
 شکر میکنم که سبب الفت و اجتماع ملل مختلفه در این محفل و داد
 شدند و البته این گونه مجالس شایان شکر و ستایش است

خطابه در کلیسای موحدین (آل سُلن) (۱)

واشنگتن - ۲۶ آپریل ۱۹۱۲ (صبح) (جمادی

الاول ۱۳۳۰) (۲)

در این جمع محترم میخوامم زکری از وحدانیت الهیه کنم
این واضح است که حقیقت حادثه نمیتواند ادراک حقیقت قدیمه
نماید چون ملاحظه در کائنات میکنیم بی بینیم تفاوت مراتب
مانع از ادراک مقامات است مثلاً عالم چهارم چند ترقی کند
خبری از عالم نبات ندارد عالم نبات هر قدر نشوونما نماید از
عالم حیوان خبر نگیرد حیوان هر چه ترقی کند تصور ادراک سمع
و بصر نتواند زیرا از حوصله او خارج است هر چند وجود دارد
ولی از عالم انسان بی خبر چه که عالم انسانی ما فوق اوست لهذا
هر چه ترقی کند ادراک حقیقت انسانیته نتواند تفاوت مراتب
مانع از ادراک است پس هر رتبه مادونی رتبه ما فوق ادراک

(۱) All Souls

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۵۴

نکند حال آنکه جمیع درحیث خلقند چه جماد و چه نبات و چه
 حیوان و چه انسان لکن تفاوت مراتب مانع از ادراک مثلاً
 وجود این نبات موجود و ما از او مطلع چرا که ما فوق او هستیم
 لکن این نبات از ما خبر ندارد و هر قدر ترقی کند ممکن نیست
 از سمع و بصر اطلاعی حاصل نماید مادام در عالم خلق که عالم
 حدوث است تفاوت مراتب مانع از ادراک است پس چگونه
 حقیقت انسانیّه که مخلوق و حادث است میتواند ادراک حقیقت
 الهیّه کند این ممکن نیست چرا که حقیقت الهیّه مقدس از
 ادراک است از این گذشته آنچه بتصور آید محاط است و
 حقیقت الهیّه محیط آیا ممکن است محاط ادراک محیط نماید
 این ممکن نیست که حقیقت انسانیّه محیط و حقیقت الهیّه محاط
 باشد حال آنکه انسان محاط و حقیقت الهیّه محیط است
 پس آنچه بتصور انسان در آید آن الوهیت نیست زیرا
 حقیقت الوهیت بتصور نمی آید لهذا رحمت کلیه الهیّه مظاهر
 مقدسه را مبعوث میفرماید و تجلیات نامتناهیّه بر آن مظاهر
 الهیّه اشراق می نماید و آنها را واسطه فیض می نماید این مظاهر
 مقدسه که انبیاء هستند مانند مرآتند و حقیقت الوهیت
 مانند آفتاب که در اشد اشراق بر آنها می تابد و مرایا استفاضه

از آن شمس حقیقت می نمایند لکن آفتاب از علو خود نزول
نموده و در مرایا دخول نکرده نهایت مرایا در نهایت صفا
و قابلیت و استعداد است مرایا از عالم ارض است و حقیقت
الوهیت از روی تقدیس است هر چند حرارت آفتاب میتابد
و مرایا از آن استفاضه مینمایند و کل از او حاکی لکن شمس از
علو تقدیس خود نزول ننماید و حلول نکند و شمس حقیقت
بر مرایای متعدده اشراق نماید هر چند مرایا متعددند ولی
شمس یکی است فیوضات الهیه یکی است حقیقت یکی است
نور واحد است که بر مرایا اشراق نمود حال بعضی عاشق
آفتابند تجلیات او را در هر آینه می بینند تقدیمی بمرایا
ندارند تقدیم بآفتاب دارند در هر آینه که باشد آفتاب را
می پرستند اما آنهایی که آینه را می بینند از مشاهده آفتاب
در آینه دیگر محرومند مثلاً آنهایی که مرآت موسوی را
دیدند و مؤمن بودند چون آفتاب در مرآت مسیحی اشراق
نمود مقید به مرآت موسوی شدند عاشق آفتاب نبودند
انوار حقیقت را در مرآت عیسوی ندیدند لهذا محروم ماندند
و حال آنکه شمس حقیقت در مرآت عیسوی در اشراق
بود و انوارش ظاهرتر با وجود این هنوز یهود متمسک به مرآت

موسویند و محروم از مشاهده آفتاب حقیقت خلاصه شمس
 شمس واحد است و نور نور واحد و بر جمیع ممکنات یکسان
 اشراق مینماید و هر کائینی را از او نصیبی پس ما باید انوار را
 بپرستیم از هر آینهئی که باشد تعصبی نداشته باشیم زیرا تعصب
 مانع حقیقت است چون اشراق واحد است لهذا باید حقایق
 انسانیه مستفیض از نور واحد گردند و آن اشراق واحد قوه
 جامعه ایست که جمیع راجع نماید این قرن چوز قرن انوار است
 شمس حقیقت جمیع بشر را روشن نموده چشم ها را بینا کرده
 گوشها را شنوا نموده نفوس را زنده فرموده ما هم باید در رفتن
 الفت باشیم چه که کل مستفیض از یک شمس هستیم و انوار
 یک شمس بر کل تابیده بلکه این نزاع شش هزار ساله زائل
 شود این خونریزیها تمام گردد این تعدیات بر طرف شود این
 عداوتها از میان برداشته شود نور محبت الله بتا بد کل با هم
 مرتبط گردیم تا جمیع در ظل خیمه وحدت عالم انسانی راحت
 باشیم و در سایه علم صلح اکبر ماوی جوئیم و جمیع بشو مهربان
 شویم خداوند مهرباننا کریمارحیما ما بندگان آستان توئیم
 و جمیع در ظل وحدانیت تو آفتاب رحمت بر کل مشرق و ابر
 عنایت بر کل مبارک الطافت شامل کل است و فضل ترا زرق

کل جمیع را محافظه فرمائی و کل را بنظر مکرمت منظور داری
 ای پروردگار الطاف بی پایان شامل کن نور هدایت برافروز
 چشم‌ها را روشن کن دل‌ها را سرور ابدی بخش نفوس را روح
 تازه ده و حیات ابدیه احسان فرما ابواب عرفان بگشا نور
 ایمان تابان نما در ظل عنایتت کل را متحد کن و جمیع را متفق
 فرما تا جمیع انوار یک شمس شوند امواج یک دریا گردند اثمار
 یک شجره شوند از یک چشمه نوشند از یک

نسیم باهتر از آینه از یک انوار اقتباس

نمایند تویی رهنده و

بخشنده و توانا

خطابه در منزل مبارک شیکاگو (۱۳۰۰) ۳۰ آوریل

(۱۹۵۶) (۱۳ جمادی الاول ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

ما بهاء الله را اول مرتبی عالم انسانی میدانیم در زمانی که شرق را ظلمت اختلاف احاطه نموده بود و ملل مشرق زمین در ^{بیت} نهادهای عداوت و بغضا بودند و مذاهب بایکدیگر در نهایت اجتناب و یکدیگر را نجس میدانستند و همیشه مشغول جنگ و جدال در چنان وقتی حضرت بهاء الله چون شمس از افق شرق طالع شد و جمیع را بمحبت و معاشرت دعوت فرمود و به نصیحت و تربیت آنها پرداخت از هر ملت و مذهبی هدایت کرد ملل و مذاهب مختلفه را التیام داد و بنهایت اتحاد و اتفاق رسانید بدینجهتی که چون در مجامع آنها داخل میشوی نمیدانی کدام اسرائیلی است کدام مسلمان

Chicago (۱)

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۶۲

است کدام فارسی است و کدام مسیحی پادشاه مستبد ایران
 با جمیع علما برخلاف قیام نمودند و به نهایت اذیت پرداختند
 حضرت بهاء الله را حبس کردند تابعین ایشان را کشتند
 بدرجهائی ازیت می نمودند که هر نفسی اطاعت حضرت
 بهاء الله میگردجان و مالش بهدر میرفت ولی آخر مقاومت
 اورا نتوانستند و تعالیمش انتشار یافت لهذا از ایران حضرت
 بهاء الله را به بغداد و از بغداد به رومیلی و از آنجا به سجز عکا
 فرستادند و در سجن عکا صعور فرموردند من هم در آن حبس
 بودم تا اعلان حریت از طرف جمعیت اتحاد و ترقی شد جمیع
 محبوسین را آزاد کردند و من هم بیرون آمدم اما از تعالیم
 حضرت بهاء الله اول تحریری حقیقت است اساس جمیع انبیا
 حقیقت است و حقیقت یکی است حضرت ابراهیم منادی
 حقیقت بود حضرت موسی خادم حقیقت بود حضرت مسیح
 مؤسس حقیقت بود حضرت محمد مروج حقیقت بود
 حضرت اعلی مبشر حقیقت بود و حضرت بهاء الله نور حقیقت
 حقیقت ادیان الهی یکیست در حقیقت اختلاف نیست اما
 تقالید چون مختلف است سبب اختلاف و جدال گشته اگر
 تحریری حقیقت و ترك تقالید شرور جمیع ملل متحد گردند زیرا

اختلافی در حقیقت اریان نیست بلکه در تقالید است ثانی
 تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسا نیست که فرمود جمیع
 بندگان خداوندند کُل را او خلق کرده رزق میدهد می پروراند
 جمیع در بحر رحمت او مستغرق اند و خدا بهمه مهربان ما چرا
 به یکدیگر نامهربان باشیم ما باید اطاعت سیاست الهی نمایم
 آیا ما از سیاست الهی سیاسی بهتر میدانیم ثالث فرمود
 دین با علم توأم است زیرا دین و علم هر دو حقیقت است اگر
 دین مخالف حقیقت باشد وهم است و هر مسئله دینی که
 مخالف علم صحیح و عقل کامل باشد شایان اعتماد نه پس
 تقالید و رسوماتی که منافی علم و ترقی است باید زائل نمود
 رابع دین باید سبب اتحاد باشد قلوب را بیکدیگر ارتباط دهد
 حضرت مسیح و انبیای الهی بجهت الفت و اتحاد آمدند پس اگر
 دین سبب اختلاف شود نبودن آن مرجح است خامس تعصب
 دینی و تعصب جنسی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی سبب جدال است
 و هارم بنیان انسانی باید جمیع این تعصبات را ترک نمود سادس
 صلح اکبر است عالم بشر باید در صلح اکبر باشد تا نور این صلح
 بر دول و ملل عالم نتابد عالم انسانی آسایش نیابد سابع
 مساوات حقوق رجال و نساء است باید نساء تربیت و تعلیم یابند

تا ترقی کنند و بدرجه رجال رسند از این قبیل تعالیم
بسیار

خطابه در هتل منزل مبارک شیکاگو ۵ می ۱۹۱۲

(صبح) (۱۸ جمادی الاولی ۱۳۳۰) (۱)

شماها بفرموده حضرت مسیح اطفال ملکوتید و
بفرمایش حضرت بهاء الله شمعهای عالم انسانی زیر اقلوبتان
در نهایت صفاست ارواحتان در نهایت تقدیس آلوده باین
عالم نیستید و مانند آئینه دل‌های شما پاک و صاف است پدران
و مادران شما باید شمارا بکمال زافت پرورش دهند بنهایت
آداب و کمالات تعلیم نمایند تا در نهایت اتقان بفضائل عالم
انسانی متصف شوید و در جمیع مراتب ترقی نمائید تحصیل
علوم و صنایع کنید سبب ظهور فیوضات باقیه شوید و علت
ترقیات کلیه گردید و بعد خطاب بسایر احبابانموره فرمودند
من میروم لکن شما باید برخدمت کلمه الله برخیزید قلبتان

پاک باشد نیتتان خالص شود تا مستفیض از فیوضات الهیه
 گردید ملاحظه نمائید که هر چند آفتاب بر جمیع اشیا یکسان
 میتابد ولی در آئینه صاف جلوه شدیدی نماید نه در سنگ سیاه
 شدت جلوه و حرارت آن در زجاج و بلور بجهت لطافت آنست
 اگر لطافت و صفا نباشد این تاثیرات ظاهر نشود همچنین باران
 اگر بر زمین شوره زار بیارد ابداً اثری از آن بظهور نرسد اما
 اگر بر زمین پاک و طیب بیارد سبز و خرم شود و بار و ثمر آورد امروز
 روزیست که قلوب صافیه از فیوضات ابدیه بهره گیرند و نفوس
 زکّیه از تجلیات باقیه روشن و منور گردد شما الحمد لله مؤمن
 بالله و موقن بکلمات الله و متوجه بملکوت الله هستید ندای
 الهی را شنیدید قلوبتان به سنا ثم جنت الہی مہتر گردید نیت
 خیر دارید مقصدتان رضای الہی است مرادتان خدمت بملکوت
 رحمانی است پس بکمال قوت برخیزید و بایکدیگر در نهایت
 اتحاد باشید ابداً از یکدیگر مکدر نشوید نظرتان بملکوت حق باشد
 نه عالم خلق خلق را از برای خدا دوست دارید نه برای خود
 چون برای خدا دوست میدارید هیچوقت مکدر نمیشوید زیرا
 انسان کامل نیست لابد هر انسانی نقصی دارد اگر نظریه نفوس
 نمائید همیشه مکدر میشوید اما اگر نظر بجدانمائید چون

عالم حق عالم کمال است رحمت صرفست لذا برای او همه را
دوست میدارید همه مهربانی میکنند پس بقصور کس نظر
نمائید جمیع را بنظر عفو ببینید زیرا چشم خطا بین نظر خطا
کند اما نظر خطا پوش به خالق نفوس بنگر چه که جمیع را او
خلق کرده کل را او می پرورد و رزق میدهد جمیع را روح و روان
مبدول میفرماید چشم و گوش عطا میکند لهند اکل آیات
قدرت او هستند باید جمیع را دوست داشت بجمیع مهربانی
کرد فقرار ارعایت نمود ضعفا را حمایت کرد مریضان را شفا
بخشید نادانان را تعلیم و تربیت نمود لذا من امیدوارم
که اتحاد و اتقان احتبای شیکاگو سبب اتحاد
جمیع احتبای امریکا شود جمیع خلق از
خلق ساز استفاضه نمایند یعنی
مقتدای کل شوند

آن وقت تأییدات ملکوت الهی و فیوضات شمس حقیقت احاطه نماید

خطابه در کلیسای "گریت متودیک"، نیویورک

۱۲ می ۱۹۱۲ (شب)، ۲۵ جمادی الاولی ۱۳۳۰، (۲)

هُوَ اللَّهُ

چون نظریت تاریخ میکنیم ملاحظه میمائیم که از اول عالم الزمنا
 هذا بین بشر جنگ وجدال بوده یا جنگ بین ادیان بوده یا حرب
 بین اجناس بوده یا نزاع وجدال بین دول بوده یا بین دوا قلم
 بوده و جمیع اینها از جهل بشر ناشی و از سوء تفاهم و عدم تربیت
 منبعت زیرا اعظم نزاع و قتال بین ادیان بوده و حال آنکه انبیای
 الهی بجهت اتحاد و الفت بین بشر آمدند زیرا آنان شباناز بودند
 نه گرگان و شبان بجهت جمع گو سفند ان آمده نه برای تفریق
 آنها هر شبان الهی جمعی از اغنام متفرقه را جمع کرد از جمله حضرت
 موسی بوده اغنام اسباط متفرقه اسرائیل را جمع کرد و بایکدیگر
 الفت داد به ارض مقدس برد بعد از تفریق جمع کرد و بایکدیگر

(۱) Great Methodic church

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۸۳

التیام داد و سبب ترقی ایشان گردید لهذا از کفتشان بعزت تبدیل شد و فقرشان بغنا و رزائل اخلاقتشان بفضائل مبدل گشت بدرجهائی که سلطنت سلیمانی تأسیس یافت وصیت عزتشان بشرق و غرب رسید پس معلوم شد موسی شبان حقیقی بود زیرا اغنام متفرقه اسرائیل راجع نمود و باهم التیام داد چون حضرت مسیح ظاهر شد سبب الفت و اجتماع اغنام متفرقه گشت اغنام متفرقه اسرائیل را با اغنام یونان و روم از وکلدانیا و سوریان و مصریان جمع فرمود این اقوام باهم در نهایت جدال و قتال بودند خون یکدیگر را می ریختند و مانند حیوانات درنده یکدیگر را می دریدند لکن حضرت مسیح این ملل را جمع و متحد و متفق نمود و ارتباط داد و نزاع و جدال را بکلی بنیان برانداخت پس معلوم شد ادیان الهی سبب الفت و محبت بوده دین الله سبب نزاع و جدال نیست اگر دین سبب جدال و قتال گردد عدم آن بهتر است زیرا دین باید سبب حیات گردد اگر سبب معات شود البته معدوم خوشتر و بی دینی بهتر زیرا تعالیم دینی بمنزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته عدم علاج خوشتر است و همچنین وقتی که عشایر عرب در نهایت عداوت و جدال بودند خون یکدیگر را می ریختند

اموال تاراج می نمودند و اهل و اطفال اسیر می کردند و در صحراء
 جزیره العرب مقاتله دائمی داشتند نفسی راحت نبود هیچ
 قبیله آرام نداشت در چنان وقتی حضرت محمد ظاهر شد
 و اینها را جمع کرد و قبائل متفرقه را الفت داد با یکدیگر متحد و متفق
 نمود ابتدا قتال و جدال در میان نماوند عرب بدرجه ترقی کرد که
 سلطنت اندلس و خلافت کبری تاسیس کرد از این فهمیدیم که
 اساس دین الهی از برای صلح است نه جنگ و اساس ادیان الهی
 یکی است و آن محبت است حقیقت است ارتباط است ولی این
 نزاعها منبث از تقالیدی است که بعد پیدا شد اصل دین یکی
 است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی است اختلاف ندارد
 اختلاف در تقالید است و چون تقالید مختلف است لهذا سبب
 اختلاف و جدال گردد اگر جمیع ادیان عالم ترك تقالید کنند و
 اصل اساس دین را اتباع نمایند جمیع متفق شوند نزاع و جدالی
 نماند زیرا دین حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد قبول
 نماید اما امتیازات جنسی و اختلاف قومی وهم محض است زیرا
 نوع بشر یکی است کل یک جنسند و جمیع سلاله یک شخص همه
 ساکن یک کره ارضند و اختلاف جنس در آفرینش و خلقت الهی
 نیست خدا جمیع را بشر خلق کرده یکی را انگریزی و دیگری را

فرانسوی و ایرانی و امریکائی خلق نموده لهذا اختلافی در جنس
 بشر نه جمیع برگ یک درختند و امواج یک بحر اثمار یک شجرند
 و گلهای یک گلستان در عالم حیوانات ملاحظه کنید در نوع
 امتیازی نیست گوسفندان شرق و غرب با هم می چرند
 هیچ گوسفندان شرقی گوسفندان غربی را بیگانه نشمرند
 و قوم دیگر ندانند بلکه با هم در نهایت التیام و الفت در چراگاه
 بچرند نزاع نوعی و ملی در بین آنها نیست و همچنین طيور شرق
 و غرب چون کبوتران جمیع در نهایت الفت و ارتباطند ابتدا
 امتیازات ملکیه در میان نشان نیست این امور در بین حیوان
 که عاری از دانشند سبب اوهام نمی شود آیا سزاوار است
 انسان اتباع این گونه اوهام کند و حال آنکه عاقل است
 و مظهر و ریع الهیه است قوه مدرکه دارد قوه متفکره
 دارد با وجود این مواهب چگونه اتباع این گونه اوهام
 کند یکی گوید من آلمانی هستم یکی گوید من انگریزی هستم
 یکی گوید من ایطالیائی هستم و باین اوهام با هم نزاع و جدال
 کنند و حرب و قتال نمایند آیا این سزاوار است لا والله
 زیرا حیوان راضی باین اوهام نمی شود چگونه انسان راضی
 میشود با آنکه وهم است و محض تصور آیا محاربات و اختلافات

اوطان یعنی این شرق است این غرب است این جنوب است
 و این شمال است این جائز است لا والله محض اوهام است
 و صرف تصور و خیال جمیع ارض قطعه واحده است و وطن
 واحد لهذا نباید بشر متمسک باین اوهام شور حال الحمد لله
 من از شرق باینجا آمده ام می بینم این مملکت بی نهایت معمور
 است هوادر نهایت لطافت است اهالی در نهایت درجه آداب
 و حکومت عادل و منصف آیا جائز است بگویم اینجا وطن من
 نیست و سزاوار رعایت نه این نهایت تعصب است انسان
 نباید متعصب باشد بلکه باید تحری حقیقت نماید یقین است
 که بشر کل نوع واحدند و ارض وطن واحد پس ثابت شد که
 باعث هر حرب و قتال صرف اوهام است ایذا اساسی ندارد
 ملاحظه در طرابلس نماید به بینید که از هجوم غیر مشروع
 ایتالی چه می شور چه قدر بیچاره ها در خون خویش می غلطند
 روزی هزاران نفوس از دو طرف تلف می شور چه قدر اطفال
 بی پدر و چه قدر پدران بی پسر می شوند و چه قدر مادران
 که در مرگ فرزندان ناله و فغان می نمایند آخر چه ثمری
 حاصل خواهد شد نه ثمری و نه نتیجه انصاف نیست که
 انسان آنقدر غافل باشد ملاحظه در حیوانات مبارکه نماید

که هیچ حرب ندارند و جدالی ندارند هزاران گوسفندان
 باهم میچرند و هزاران جوق کبوتران میپرند و ابداً نزاع نکنند
 و لکن گرگان و سگان درنده همیشه باهم در نزاع و جدالند ولی
 برای طعمه مجبور بشکار لکن انسان محتاج نیست قوت دارد
 ولی محض طمع و شهرت و نامجوئی این خونها میریزد اما بزرگان
 بشر در قصور عالیه در نهایت راحت آرامیده اند ولی بیچارگان
 بمیدان حرب برانند و هر روز آلت جدیدی که هادم بنیان
 بشر است ایجاد کنند ابداً بحال بیچارگان رحم نمایند و ترحم
 بمادران نکنند که اطفال را در نهایت محبت پرورش داده اند
 چه شبها که محض آسایش فرزندان آرام نداشته اند چه
 روزها که در تربیتشان منتهای مشقت دیده اند تا آنها را به
 بلوغ رسانیده اند آیا سزاوار است مادران و پدران در یک
 روز هزاران جوانان اولاد خویش را در میدان حرب پاره
 پاره ببینند این چه وحشت است و این چه غفلت و جهالت و
 این چه بغض و عداوت حیوانات درنده محض قوت ضروری
 میدرند ولی گرگ روزی یک گوسفند میدرد اما انسان بی
 انصاف در یک روز صد هزار نفر را آغشته خاک و خون
 نماید و فخر کند که من بهادری کردم و چنین شجاعتی ابراز

نمودم که روزی صد هزار نفس هلاک کردم و مملکتی را
 بیاد فنا دارم ملاحظه کنید که جهالت و غفلت انسان بد رجه
 است که اگر شخص يك نفر را بکشد او را قاتل گویند و قصاص
 نمایند یا بکشند یا حبس ابدی نمایند اما اگر انسانی صد هزار
 نفر را در روزی هلاک کند او را جنرال اول گویند و اول شجاع
 و هرنامند اگر شخصی از مال دیگری يك ریال بدزد او را خائن
 و ظالم گویند اما اگر مملکتی را غارت کند او را جهانگیر نام نهند
 این چه قدر جهالت است چه قدر غفلت است باری در ایران
 در میان مذاهب و ادیان مختلفه نهایت عداوت و بغض بود
 و همچنین در سایر ممالک آسیا از میان دشمن یکدیگر بودند
 مذاهب خون یکدیگر می ریختند اجناس و قبائل در جنگ
 وجدال و همیشه در نزاع و قتال بودند همچو میدانستند که
 نهایت فخر در این است که نوع خود را بکشند اگر دینی بر دینی
 غلبه می نمود قتل و غارت می کرد و بی نهایت فخر می نمود و همچو
 وقتی حضرت بهاء الله در ایران ظاهر شد و تاسیس وحدت
 عالم انسانی نمود و اساس صلح اکبر نهاد و جمیع را بندگان
 خداوند فرمود که خالق کل خداست و رازق کل خدا او
 بجمیع مهربان است ما چرا باید تا مهربان باشیم او به بندگان

رؤف و رحیم است ما چرا باید دشمن و مخالف باشیم مادام خدا
 کل را دوست دارد ما چرا باید بغض و عداوت داشته باشیم
 مادام کل را رزق میدهد تربیت میفرماید بجمیع مهربان است
 ما نیز باید کل را دوست مهربان باشیم این است سیاست الهیه
 ما باید اتباع سیاست الهیه نفائیم آیا ممکن است بشر سیاستی
 بهتر از سیاست الهیه تأسیس کند این ممکن نیست پس باید
 متابعت سیاست او کنیم همین طور که خدا با جمیع محبت و مهربانی
 معامله می فرماید ما نیز محبت و مهربان بعموم باشیم خلاصه
 حضرت بهاء الله اساس صلح عمومی نهاد و ندای وحدت
 عالم انسانی بلند فرمود تعالیم صلح و سلام را در شرق منتشر
 ساخت و در این خصوص الواح بجمیع ملوک نوشت و کل را
 تشویق کرد و به کل اعلان فرمود که عزت عالم انسانی در
 صلح و سلام است و این قضیه بدایتش شصت سال پیش واقع
 و بسبب این که امر به تعالیم صلح فرمود ملوک شرق مخالفت
 او نمودند زیرا منافی خیال و منفعت خویش تصور کردند هر
 نوع ازیتی بر او وارد نمودند ضرب و حبس شدید وارد ساختند
 و سرگون به بلاد بعیده کردند آخر در قلعه او را حبس نمودند
 و بر ضد دوستان او برخاستند و برای این مسئله یعنی ترك

تقالید و همیه و وحدت انسانی و صلح و اتحاد خون
بیست هزار نفر را ریختند چه خاندانها را که پریشان نمودند چه
نفوس را که قتل و غارت کردند لکن دوستان بهاء الله ابداً
فتور نیاوردند و الی الان بدل و جان در نهایت سعی میکوشند
که ترویج صلح و اتّفاقی نمایند و بالفعل بر این امر خطیر
قائمند جمیع طوایف که تعالیم بهاء الله را قبول نمودند همه
حامی صلح عمومی هستند و مروج وحدت عالم انسانی
نهایت محبت را بنوع بشر دارند زیرا میدانند که جمیع
بندگان یک خداوندند و کلّ از جنس واحد و سلاله واحد
نهایت بعضی جاهلند باید تربیت شوند مریضند باید معالجه
گردند اطفالند باید تعلیم و آداب آموخت طفل را نباید دشمن
گرفت مریض را نباید مبعوض داشت باید معالجه کرد و نادان
را باید تعلیم و تربیت نمود لهذا اساس ادیان الهی الفت
و محبت بشر است اگر دین الهی سبب بغض و عداوت بود
آن دین الهی نیست زیرا دین باید سبب ارتباط باشد سبب
ترویج الفت و یگانگی شود اما هر چیزی مجرداً نسبت
کفایت نکند جمیع میدانیم عدالت خوب است لکن قوه
اجرائیه لازم مثلاً اگر بدانیم معبد ساختن خوب است باین

دانستن بوجود نفی آید باید اراده ساختن نمود و بعد ثروت
 لازم مجرد دانستن کفایت نکند ما جمیع میدانیم صلح خوب
 است سبب حیات است لکن محتاج ترویج و عملیم اما چون
 این عصر نورانی است و استعداد صلح حاصل لابد بر این
 است این افکار منتشر شود بدرجه اجرا و عمل آید یقین است
 زمان حامیان صلح می پرورد در جمیع اقالیم عالم حامی صلح
 موجود و چون من با آمریکا آمدم دیدم جمعی همه حامی صلح اند
 و اهالی در نهایت استعداد و حکومت آمریکا در نهایت عدالت
 و مساوات بین بشر جاری است لهذا من آرزویم چنان است
 که اول پر تو صلح از آمریکا بسایر جهات بر افتد اهالی امریک
 بهتر از عهده بر آیند زیرا مثل سایرین نیستند اگر انگریز بر این
 امر برخیزد گویند بجهت منافع خویش مبارزت باین امر نموده
 اگر فرانسه قیام نماید گویند بجهت محافظت مستعمرات خود
 برخاسته اگر روس اعلان کند گویند برای مصالح سلطنت خود
 تکلم کرده اما دولت و ملت آمریکا مسلم است که نه خیال مستعمراتی
 دارند نه در فکر توسعه و اثره مملکت هستند و نه در صدور حمله
 بساثر ملل و ممالک پس اگر اقدام کنند مسلم است که منبث
 از همت محض و حمیت و غیرت صرف است هیچ مقصدی

ندارند باری مقصد من این است که شما این علم را بلند نمائید
 زیرا شما سزاوارترید در جمیع بلاد استعداد موجود است و فریاد
 صلح عمومی بلند زیرا مردم به تنگ آمده اند و دل هوسالی مبلغی
 بر مصارف جیش می افزایند لهذا مردم خسته اند الآن زیر زمین اروپا پر
 از آلات و ادوات شتر است نزدیک است مواد جهتمیه بنیان عالم انسانی
 را براندازد باری اعظم سبب صلح اساس ادیان الهی است اگر
 سوء تفاهم بین ادیان از میان برود ملاحظه می نمائید که جمیع حامی
 صلحند و مروج وحدت عالم انسانی زیرا اساس کل یکی است و آن
 حقیقت است و حقیقت تعدد و تجزی قبول نکند مثلاً حضرت
 موسی ترویج حقیقت نمود حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود
 حضرت محمد حامی حقیقت بود جمیع انبیاء نور حقیقت بودند
 حضرت بهاء الله علم حقیقت بلند نمود ترویج صلح عمومی و وحدت
 عالم انسانی فرمود در حبس و زندان آنی آرام نیافت تا در شرق علم
 صلح را بلند فرمود نفوسی که تعالیم او را قبول نمودند جمیع حامی
 صلح اند جان و مال خود را انفاق می نمایند همین طور که امریکا
 در ترقیات مادیه شهره آفاق است و در ترویج صنایع و بذل
 همت مشهور و معروف باید در نشر صلح عمومی نیز نهایت غیرت
 نمایند تا مؤید شوند و این امر خطیر از اینجا بسایر جهات سرایت نماید

من در حق شما دعا میکنم که موفق و مؤید شوید

خطابه در معبد ترمونت (۱)، کنفرانس موحدین،

بستن (۲۲) می ۱۹۱۲ (شب)، ۵ جمادی الآخر

(۳)، (۱۳۳۰)

هُوَ اللَّهُ

امشب من تازه از راه رسیده‌ام خسته‌ام با وجود این
مختصری صحبت میدارم زیرا جمع محترمی می‌بینم در این محضر
حاضر و برخورد فرض میدانم که صحبت نمایم ملاحظه نمائید که
جميع کائنات متحرك است زیرا حرکت دلیل وجود است و سکون
دلیل موت هر کاشی که متحرك بینید آن زنده است و هر کاشی

(۱) Termount Temple

(۲) Baston

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۹۹

که غیر متحرک یا بید مرده است جمیع کائنات در نشو و نما است
 ابدًا سکون ندارد و از جمله کائنات معقوله دین است دین
 باید متحرک باشد و روز بروز نشو و نما نماید اگر غیر متحرک ماند
 افسرده گردد مرده و پژمرده شود زیرا فیوضات الهیه مستمر است
 مادام فیوضات الهیه مستمر است دین باید در نشو و نما باشد
 رقت کنید که جمیع امور تجدید یافته است زیرا این قرن نورانی
 قرن تجدید جمیع اشیاء است علوم و فنون تجدید یافته
 صنایع و بدایع تجدید یافته قوانین و نظامات تجدید یافته آداب
 و رسوم تجدید یافته افکار تجدید یافته حتی علوم قرون ماضیه
 امروز ابدًا ثمری ندارد قوانین قرون ماضیه ثمری ندارد
 عادات قدیمه ثمری ندارد زیرا این قرن قرن معجزات است
 قرن ظهور حقیقت است و آفتاب درخشنده قرون ماضیه است
 قدری در علوم نظر کنید آیا فنون قرون ماضیه امروز ثمری دارد یا
 قوانین طیبه قدیمه امروز ثمری دارد یا نظامات استبداد ادوار
 عتیقه امروز ثمری دارد واضح است که هیچیک ثمری ندارد با
 وجود این چگونه تقالید اریان ماضیه امروز ثمری دارد تقالیدی
 که منبعث از اوهام بوده نه اساس انبیای الهی آیا ممکن است امروز
 فائدهئی بخشد علی الخصوص در نزد اهل عقل و علم زیرا نظر

میکنند که این تقالید مطابق حقیقت و علم نیست بلکه وهم است
 لهذا ماژیون را بهانه عظیمی بدست آمده و مقاومت اریاز میکنند
 ولی انبیای الهی تأسیس دین حقیقی کردند و از این تقالید بکلی
 بیزار بلکه معرفت الهی انتشار دادند و دلائل عقلیه اظهار کردند بنیان
 اخلاق انسانیته نمودند و فضائل عالم انسانی را ترویج کردند و
 دلائل عقلیه نیز اظهار فرمودند تا سیسات انبیا سبب حیات بشر
 بود سبب نورانیت عالم انسانی بود ولی نهایت اسف در این است
 که بکلی تغییر و تبدیل یافت آن حقائق که انبیا بصدمات و بلیات
 عظیمه نشر دادند بواسطه تقالید از میان رفت هر یک از انبیا
 فوق طاقت بشر صدمات کشید عذابها دید شهید شد و بعضی
 سرگون گشتند تا آن اساس الهی را تأسیس نمودند ولی مدتی نگذشت
 که آن اساس حقیقت از میان رفت تقالید بمیان آمد و چون تقالید
 مختلف بود لهذا سبب اختلاف و نزاع بین بشر شد جدال و قتال
 بمیان آمد و اما انبیا بکلی از آن تقالید بیخبر بلکه بیزار زیرا انبیا
 الهی مؤسس حقیقت بودند حال اگر ملل عالم ترك تقالید کنند
 و تحری حقیقت نمایند متحد و متفق شوند و حقیقت یکی است
 تعدد قبول نکند و حقیقت نورانیت توحید است اساس وحدت
 عالم انسانی است اما تقالید سبب تفریق بشر و مورث معاربه

وجدال است جمیع ادیان که ملاحظه مینمائید الیوم منبث از
 تقلید آباء و اجداد است شخصی که پدرش یهودی بود او هم
 یهودی است اگر پدرش مسیحی بود او نیز مسیحی آنکه پدرش
 بودائی بود او نیز بودائی و اگر پدرش زردشتی بود او نیز زردشتی
 این پسران جمیعاً تقلید آباء میکنند ابداً تحوی حقیقت نمیکنند
 در تحت تقلید مانده اند این تقلید سبب شده که بکلی عالم انسانی
 مختل گردیده و تا این تقلید زائل نشود اتحاد و اتفاق حاصل
 نگردد و تا این تقلید محو نشود آسایش و راحت عالم انسانی جلوه
 ننماید پس حقیقت ادیان الهی دوباره باید تجدید گردد زیرا
 هر دین بمنزله دانه بود انبات شد اغصان و او را دپیدا کرد
 شکوفه و ثمر به بار آورد حال آن درخت کهنه گردیده برگها ریخته
 شده آن شجر از ثمر باز مانده بلکه پوسیده شده دیگر تثبث
 بآن فائده ندارد پس باید دانه را دوباره بکاریم زیرا اساس ادیان
 الهی یکی است اگر بشر دست از تقلید بردارد جمیع ملل و ادیان
 متحد شوند و جمیع بایکدیگر مهربان گردند و ابدان نزاع وجدال
 نماند زیرا جمیع بند یک خداوندند خدا مهربان بکل است
 خدا را زق کل است خدا محی کل است خدا معطی کل است
 چنانچه حضرت مسیح میفرماید که آفتاب الهی برگنه کار و

نیکوکار هر دو میتابد یعنی رحمت پروردگار عام است جمیع
 بشر در ظل عنایت حق بوده جمیع خلق غرق دریای نعمت پروردگار
 فیض و موهبت الهی شامل کل است پس امروز از برای کل راه ترقی
 مهیا و ترقی برد و قسم است ترقی جسمانی و ترقی روحانی ترقی جسمانی
 سبب راحتی معیشت است اما ترقی روحانی سبب عزت عالم انسانی
 زیرا خدمت بعالم انسانی و اخلاق مینماید مدنیت جسمانی سبب
 سعادت دنیوی اما مدنیت الهیه سبب عزت ابدیه بشر انبیای
 الهی تاسیس مدنیت روحانی نمودند خدمت بعالم اخلاق کردند
 تاسیس اخوت روحانی نمودند و اخوت بر چند قسم است اخوت
 عائله است اخوت وطن است اخوت جنس است اخوت آداب
 است اخوت لسان است و لکن این اخوتها سبب قلع و قمع نزاع
 و قتال بین بشر نمیشود و لکن اخوت روحانی که منبعث از روح
 القدس است ارتباط تام بین بشر حاصل مینماید بکلی اساس
 جنگ قلع و قمع کند امم مختلفه را یک ملت نماید او طایفه متعدده
 را یک وطن کند زیرا تاسیس وحدت نماید خدمت بصلح عمومی
 کند لهذا باید بر اساس ادیان الهی پی بریم و این تقالید را فراموش
 کنیم آنچه حقیقت تعالیم الهی است آن را انتشار دهیم و بموجب آن
 عمل کنیم تا بین بشر اخوت روحانی عمومی نشر گردد و این جز

بقوت روح القدس نشود سعادت ناسوتی در این است عزت
 لاهوتی در این است در جمیع مراتب استفاضه از فیض بدی در این
 است اعلان صلح عمومی در این است وحدت عالم انسانی در این
 است باین قوت روح القدسی قرن نورانی گردد در نجات و فلاح حاصل
 شود عموم بشر متحد گردند جمیع اوطان یک وطن شود جمیع ملل
 ملت واحد گردند از برای عالم انسانی منقبتی بالاتر از این نیست
 الحمد لله در این قرن علوم ترقی نموده فنون ترقی کرده حریت
 ترقی نموده عدالت ترقی نموده لهذا سزاوار عنایات
 ربانیه گردیده و قرن تاسیس صلح عمومی
 و وحدت عالم انسانی شده

خطابه در دارالفنون کلارك^(۱) وُرستِر^(۲)، بستان

۲۳ می ۱۹۱۲ (عصر) در جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۳)

ای انجمن مبارک بی نهایت مسرورم از این که در این جمعیت دارالفنون حاضر شده ام بسیار میل داشتم که این دارالفنون را روزی مشاهده کنم الحمد لله این تحقق یافت زیرا این دارالفنون منشاء فواید عظیمه است و اعظم منقبت عالم انسانی علم است و انسان بعقل و علم ممتاز از حیوان است انسان بعلم کاشف اسرار کائنات است انسان بعلم مطلع بر اسرار قرون ماضیه گردد انسان بعلم کشف اسرار قرون آتیه کند انسان بعلم کشف اسرار مکنون کمون ارض نماید انسان بعلم کاشف حرکات اجسام عظیمه آسمان گردد علم سبب عزت ابدیه انسان است علم سبب شرف عالم انسانی است علم سبب حسن صیت و شهرت انسان است علم کشف اسرار کتب آسمانی کند علم اسرار حقیقت آشکار نماید علم

(۱) Clark University

(۲) Worcester

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۰۲

خدمت بعالم حقیقت کند علم اریان سابقه را از تقالید نجات دهد علم
 کشف حقیقت اریان الهی کند علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم
 انسا را از اسارت طبیعت نجات دهد علم شوکت و نوامیس طبیعت در هم شکند
 زیرا جمیع کائنات اسیر طبیعتند این اجسام عظیمه اسیر طبیعت است کوه ارض
 باین عظمت اسیر طبیعت است عوالم نبات و اشجار و حیوان اسیر طبیعت
 است هیچیک ابداً از قانون طبیعت تجاوز نتواند این شمس باین عظمت
 بقدر ذره از قانون طبیعت خارج نشود اما انسان بعلم خرق قانون طبیعت
 کند و بقوه علم نظام طبیعت را در شکند و حال آنکه زیر روح خاکی است
 در هوا پرواز نماید بر روی دریا نازد در زیر دریا جولان نماید شمشیر از
 دست طبیعت گیرد و بر جگر گاه طبیعت زند و جمیع اینها را بقوه علم کند
 مثلاً ملاحظه می کنیم که انسان این قوه برقیه عاصی سرکش را
 در شیشه حبس کند و صوت آزاد را احصر نماید و محیط
 هوا را ب موج آرد و مخا بره کند کشتی بر صحراراند خشکی را
 دریا کند و کوه را خرق نماید شرق را همدم غرب کند
 جنوب و شمال را دست در آغوش نماید اسرار مکنونه
 طبیعت را آشکار کند و این خارج از قانون طبیعت است جمیع
 این صنایع و بدایع را بقوه علم از حیث غیب به عالم شهو آرد و جمیع
 این وقایع خارج از قانون طبیعت است ولی بقوه علم تحقق و وجود یابد ^{صلاً}

جميع کائنات اسير طبيعت است مگر انسان آزاد است و این آزادی
 بواسطه علم است علم قواعد احکام طبیعت بهم زند نظام طبیعت
 در هم شکنند و این را بقوه علم کند پس معلوم شد که علم اعظم
 مناقب عالم انسانی است علم عزت ابدی است علم حیات سرمدی
 است ملاحظه کنید حیات مشاهیر علمار را که هر چند جسم متلاشی
 شد ولی علمشان باقی است سلطنت ملوک عالم موقتی است ولی
 سلطنت شخص عالم ابدی است وصیت و شهرتش سرمدی انسان
 را با بقوت علم شهیر آفاق شود و کاشف اسرار کائنات گردد شخص
 ذلیل بعلم عزیز شود شخص گمنام نامدار گردد و مانند شمع
 روشن ما بین ملل درخشند. شود زیرا علم انوار است و شخص
 عالم مثل قندیل درخشند. و تابان جمیع خلق میت اند و علماء
 زنده جمیع خلق گمنامند و علماء نامدارند مشاهیر علماء سلف
 را ملاحظه کنید که ستاره عزتشان از آفاق ابدی درخشند. است
 و تا ابد آبار باقی و برقرار لهند امن نهایت سرور دارم که در این
 دار الفنون حاضر امیدم چنان است که این مرکز عظیم شود
 و بانوار علوم جمیع آفاق را روشن کند کورها را بینا کند کوران را
 شنوا نماید مردگان را زنده کند ظلمت زمین را بنور مبدل
 نماید زیرا علم نور است و جهل ظلمت چنانچه در انجیل ذکر

شده که حضرت اشعیاء فرمود که این خلق چشم دارند ولی
 نمی بینند گوش دارند ولی نمی شنوند عقل دارند ولی نمی فهمند
 و حضرت مسیح در کتاب مقدس میفرماید که من آنها را
 شفا میدهم پس ثابت شد که نادان میت و دانا زنده نادان
 کور و دانا بینا نادان کور و دانا شنوا و اشرف مناقب عالم انسانی
 علم است الحمد لله در این اقلیم علم روز بروز به ترقی است و
 مدارس دارالفنونها بسیار تأسیس شده است و در این مدارس
 تلامذه به نهایت جهد میگوشتند و کشف حقائق عالم انسانی
 میکنند امیدم چنان است که ممالک ساثره اقتداء باین مملکت
 نمایند و مدارس عدیده برای تربیت اولادهای خود برپا دارند
 و علم را بلند کنند تا عالم انسانی روشن گردد و حقائق و اسرار
 کائنات ظاهر شود این تعصبات جاهلیتیه نمایند این تقالید موهومه
 که سبب اختلاف بین امم است از میان برود اختلاف بدل باثلاف
 شود علم وحدت عالم انسانی بلند گردد و خیمه صلح عمومی بر جمیع
 اقطار عالم سایه افکند زیرا علم جمیع بشر را متحد کند علم جمیع
 ممالک را یک مملکت نماید جمیع اوطان را یک وطن کند علم
 جمیع ادیان را دین واحد نماید زیرا علم کاشف حقیقت است
 و ادیان الهی کل حقیقت ولی حال عالم بشر در بحر تقالید غرق

شده اند و این تقالید اوهام محض است علم این تقالید را
 از ریشه برافکنند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت
 است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت
 چون یکی است جمیع ادیان الهی متحد و متفق گردند اختلافی
 در میان نماند نزاع وجدال از پایه برافتد و وحدت عالم
 انسانی آشکار گردد علم است که از آله اوهام کند علم است که
 نورانیت ملکوت را هویدا نماید لهذا از خدا خواهم که روز بروز
 علم علم بلند تر گردد و کوکب علم درخشند. تر شود تا جمیع بشر
 از نور علم مستنیر گردند عقول ترقی کند احساسات زیاد شود
 اکتشافات تزیاید نماید انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند
 و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل
 جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقق نیابد من از ممالک بعید آمدم
 تا در این مجامع محترمه علمیه حاضر شوم و این نظامات و
 ترتیبات را مشاهده کنم و نهایت سرور را پیدا نمایم و شاید
 این نظامات علمیه و فنی در ممالک شرق جاری گردد و در شرق
 ترویج علوم شود چون من مراجعت بشرق نمایم جمیع رابتهای
 علوم و فنون نافع تشویق و تحریص کنم امیدم چنان است
 که شما هم همت کنید و در ممالک شرق مدارس مهمه بنا

کنید و همچنین ابناء شرق که از هندی و چینی و ژاپونی و
 عرب و ارمنی در اینجا تحصیل علوم و فنون می نمایند چون
 با وطان خود مراجعت کنند ترویج علوم و صنایع و بدایع
 نمایند تا ممالک شرقیه نیز مطابق غرب شود زیرا اهالی شرق
 استعداد زیاد دارند ولی تا بحال اسباب تربیت عمومی مهیا
 نبوده مدارس نظیر این بلاد نیست لهذا امیدم چنان است
 که شرق عنقریب از انوار علوم و حکمت الهیه و فنون عصریه
 بهره وافر برد تا نور علم بجمیع آفاق بتابد و جمیع ممالک منور
 گردد و ارتباط تام بین بشر حاصل شود و سعادت عالم
 انسانی جلوه نماید تجلیات علوم الهیه در آفاق شرق و غرب
 انتشار کلی یابد حقوق عموم محفوظ ماند و افراد انسانی روز
 بروز سبب ترقی فضائل گردند و نهایت اتحاد و اتفاق در بین
 امم حاصل شود این است منتهای آرزوی

من و این است مقصد من

از سفر خوریا مریک

خطابه در کمبریج (۱)، نزدیک لیستن، پنجشنبه

۲۳ می ۱۹۱۲ (شب)، جمادی الآخر

۱۳۳۰ (۲)

ای احتبای الهی امروز من بد ار الفنون کلازک رفتم در شهر
 و سستردر آنجا خیلی جمعیت بود صحبت کردم بی نهایت اظهار
 سرور و شادمانی نمودند خیلی تشویق و تحریص بر تحصیل
 علم کردم زیرا علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب
 کشف حقائق است ولی علم بر دو قسم است علوم مادیه و علوم
 الهیه علوم مادیه کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف
 اسرار حقیقت نماید عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند
 اکتفای به یک علم ننماید زیرا هیچ پرنده‌ئی به جناح واحد پرواز
 نکند باید به دو بال پرواز نماید یک بال علوم مادیه و یک بال
 علوم الهیه این علم از عالم طبیعت و آن علم از ماوراء الطبیعه

Combridge (۱)

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۰۳

این علم ناسوتی آن علم لاهوتی مقصود از علم لاهوتی کشف سرار
 الهی است ادراک حقائق معنوی است فهم حکمت بالغه الهی است
 کشف حقیقت ادیان رحمانی است و ادراک اساس شریعت الله
 است باری امر و زور و زبعت حضرت اعلی است روز مبارکی
 است مبدأ اشراق است زیرا ظهور حضرت باب مانند طلوع
 صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب هر صبح نورانی
 بشارت از شمس حقیقت دهد لهذا این یوم یوم مبارکی است
 مبدأ فیض است بدایت طلوع است اول اشراق است
 حضرت اعلی در چنین روزی مبعوث شد و نداء بملکوت
 ابی نمود و بشارت بظهور جمال مبارک داد و بجمع طوائف
 ایران مقابلی کرد جمعی در ایران متابعت نمودند و در بلایا
 و مشقات شدید افتادند و در مقام امتحان و افتتاز نهایت
 قوت و ثبات آشکار نمودند چه بسیار نفوس که شهید گشت
 چه بسیار نفوس که در حبس شدید افتاد چه بسیار نفوس که
 عقوبات عظیمه دید با وجود این با نهایت استقامت و شون و چنانفشان
 نمودند ایداً متزلزل نشدند از امتحانات ملال نیاوردند
 بلکه برایمان و ایقان خود صد مقابل افزودند آن نفوس
 منخبین الهی هستند آن نفوس ستاره اوج نامتناهی تقدیس

هستند که از افق ابدی درخشند و تا بانند حضرت اعلی را
 در شیراز ازیت کردند بعد با صفهان آمدند در اصفهان علما
 ازیت زیادی کردم اعتراضات نمودند بعد حضرت را از اصفهان
 به تبریز فرستادند و تبریز چندی اقامت کردند بعد از تبریز
 به ماکو فرستادند در آنجا در قلعه فی محبوس بودند بعد از
 ماکو به چهریق فرستادند و در آنجا هم محبوس بودند و از
 چهریق به تبریز آوردند و در آنجا به نهایت ظلم و جفا شهید نمودند
 حضرت اعلی مقاومت جمیع ایران را نمودند. ازیت کردند
 و هر چه خواستند آن سراج الهی را خاموش نمایند روشن تر
 گردید و روز بروز آموزش واضح تر شد در ایامی که در میان
 خلق بودند در جمیع اوقات بشارت به بهاء الله میفرمودند
 و در جمیع الواح و کتب ذکر بهاء الله نمودند و بشارت بظهور
 بهاء الله دادند که در سینه نه هر خیری شامی یا بید در سینه
 نه سعادت کلی حاصل میکنید در سینه نه به لقاء الله فائز می شوید
 و از این قبیل بیانات بسیار و جمال مبارک را به اسم من ینظره الله
 ذکر فرمودند مختصر این است که آن وجود مقدس در محبت جمال
 مبارک جانفشانی فرمود چنانچه در کتاب احسن القصص میفرماید
 یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمیت الا القتل فی محبتک

والتسب في سبيلك وانت الكافي بالحق ملاحظه كنيد كه آن وجود مبارك چه قدر
 صدمه ريدند و چگونه جانفشانی نمودند و چگونه بمحبت جمال مبارك
 منجذب بودند و چگونه ما بايد بايشان اقتدا كنيم و جانفشانی نمائيم و
 بنا رحمت الله مشتعل گرديم و از عنايات الهی بهره ونصيب گيريم زيرا
 آن وجود مبارك وصيت كرده كه در ظهور جمال مبارك در نهايت انقطاع
 باشيم جميع بشر را از برای او دوست داريم و خدمت بعالم انسانی كنيم بنه
 على ذلك مبارك با د امر و زچه كه امروز روز مباركى است. امشب من
 از ملاقات شماها بسيار مسرور شدم و از خدا خواهم كه فيوضات ملكوت
 الهی بر شما احاطه نمايد و جور شما نورانی گردد و قلوبتان روحانی باشد
 و جميع ابناء و بنات ملكوت گرديد و منسوب بخدا و نذليل شويد و جوع
 تعاليم حضرت بهاء الله عمل كنيد

خطابه در كنگره انجمن آزادی اریز در تالار (فردهال) بستان ۲۴ می

۱۹۱۲ (عصر) (۷ جمادی الآخر ۱۳۳۰) (۲)

ای طالبان حقیقت اریان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده بجهت الفت
 نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده ولی افسوس كه صاحبان اریان
 نور را بظلمت مخلوط كرده اند هر يك هر پیغمبر بر اضا ديكوری ميشمارند مثلاً يهوديا مسیح

را چند موسی میدانند مسیحیان حضرت زردشت را چند مسیح
 میدانند بودائیان حضرت زردشت را چند بودا میدانند و کل حضرت
 محمدا را ضد جمیع میدانند و جمیع منکر حضرت باب و حضرت بهاء
 الله و حال آنکه این بزرگواران مبدئشان یکی است حقیقت شریقتشان
 یکی است مقصدشان یکی است اساس تعالیشان یکی است و جمیع متحد
 و متفق اند جمیع به یک خدا تبلیغ کردند و جمیع شریعت یک خدا را
 ترویج کردند مثلاً حضرت زردشت پیغمبری بود بر مذاق حضرت
 مسیح تماماً و هیچ تفاوتی در بین تعالیشان نیست و همچنین تعالیم
 بودا ابتدا مخالفت با تعالیم حضرت مسیح ندارد و همچنین سایر
 انبیاء این نفوس مبدئشان یکی بود مقصدشان یکی بود شریقتشان
 یکی بود تعالیشان یکی بود و لکن یا اسفا که بعد از آن تقالیدی
 در میان آمد و آن تقالید سبب اختلاف شد زیرا این تقالید حقیقت
 نبود اوهام بود و بکلی مخالف شریعت مسیح و بر ضد تعالیم و نوامیس
 الهی و چون مخالف بود سبب نزاع و جدال گشت در حالی که ادیان
 باید با یکدیگر نهایت الفت داشته باشند نهایت اختلاف را پیدا
 کرده اند عوض آنکه دلجوئی از همدیگر نمایند بقتال برخاسته اند
 عوض آنکه تعاون و تعاضد یکدیگر کنند بمحاربه با یکدیگر
 پرداختند این است که عالم انسانی از بدایتش تا الآن راحت

نیافته همیشه بین ادیان نزاع وجدال بوده و جنگ و قتال بوده
 اگر نظر بحقیقت آنها کنید شب و روز گریه نمائید زیرا امر الله را
 که اساس محبت است اسباب مخالفت کرده اند زیرا شریعت الله
 مانند علاج است و اگر در محل خود صرف شود سبب شفا است
 ولکن یا اسفا که این علاجها در دست طبیب غیر حاذق بود علاجی
 که سبب شفا گردد سبب مرض شد عوض آنکه سبب حیات باشد
 سبب ممات شد زیرا این علاجها در دست طبیب غیر حاذق افتاد
 و طبیب غیر حاذق حیات نبخشد و از علاجش ثمری حاصل نگردد
 بلکه سبب ممات شود حضرت بهاء الله شصت سال پیش در
 ایران ظاهر شد و در آن مملکت در میان ادیان و مذاهب و اجناس
 نهایت بغض و عداوت حاصل بود بدرجه که رؤسای یکدیگر را
 سب و لعن میکردند و جمیع خون یکدیگر را میخوردند حضرت
 بهاء الله اعلان وحدت عالم انسانی کرد و اعلان نمود که دین
 باید اسباب محبت و الفت شود و سبب حیات باشد اگر دین
 سبب عداوت باشد عدمش بهتر از وجود آنست زیرا مقصد محبت
 بین بشر است از دین چون عداوت بین بشر حاصل شود البته
 معدوم باشد بهتر است همچنین حضرت بهاء الله اعلان نمود
 که باید دین مطابق علم باشد زیرا علم حقیقت است و دین حقیقت

است و ممکن نیست که در حقیقت اختلاف پیدا شود و اگر مسئله
 از مسائل دینیّه مخالف عقل و علم باشد آن وهم محض است
 ابداً اساسی ندارد زیرا ضد علم جهل است مخالف عقل نادانی
 است و این مثل آفتاب روشن است عالم بشر در ظل خداوند
 اکبر است جمیع بندگان خدا هستند جمیع در سایه شجر الهی رحمت
 نموده اند خدا کل را خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را تربیت
 میفرماید جمیع را حفظ مینماید مادامی که او بجمیع مهربان است
 ما چرا نا مهربان باشیم خدا جمیع بندگانش را دوست میدارد ما
 چرا بغض و دشمنی نمائیم خدا با کل صلح است ما چرا بجنگ
 وجدال مشغول شویم خدا ما را برای محبت و اخوت خلق کرده
 نه برای دشمنی خدا ما را برای صلح و سلام خلق نموده نه جنگ
 وجدال این چنین صفات رحمانی را چرا بصفات شیطانی تبدیل
 نمائیم چنین نورانیت را چرا بظلمت مقاومت کنیم چنین محبت
 الهی را چرا با عداوت مقابله کنیم شش هزار سال است که با هم
 منازعه و مخاصمه می نمودیم حال در این قرن نورانی باید محبت
 و دوستی بهمدیگر نمائیم امروز عداوت و بغضاء عظیم در بین ارباب
 است آیا از اینها چه ثمری حاصل شده چه فایده از برای بشر
 مرتب گردیده آیا این کفایت نیست این عصر نورانی است

این عصری است که از این او هام باید آزاد گردیم این عصری
 است که باید خصومت و بغضا محو شود این عصری است که
 باید ادیان یک دین گردند مذاهب متحد شوند و با محبت و خوشی
 با همدیگر الفت جویند زیرا جمیع بندهٔ یک خداوندیم از یک رحمت
 عظمی بوجود آمده ایم از یک شمس نورانی شده ایم از یک روح
 حیات یافته ایم نهایت این است یکی مریض است باید بنهایت
 مهربانی معالجه نمود یکی جاہل است باید تعلیم کرد یکی طفل
 است باید تربیت نمود تا شمس اخوت آسمانی این ابرهای تاریک
 را پراکند نماید نباید کسی را مبعوض دانست نباید کسی را تعرض
 کرد جمیع پدرانند جمیع مادرانند جمیع برادرانند جمیع خواهرانند
 اتحادی را که خداوند موجود نموده ما نباید سبب انفصال آن گردیم
 بنیانی را که خدا برای محبتش نهاده خراب نکنیم مقاومت ارادهٔ
 الهی ننمائیم پیروی سیاست الهیه کنیم و بموجب آن حرکت کنیم
 البتہ سیاست الهی ما فوق سیاست انسان است زیرا هر قدر
 سیاست انسان ترقی نماید کامل نیست اما سیاست الهیه سیاست
 کامل است ما باید از سیاست الهیه اقتباس کنیم هر نوعی که
 خدا با بندگان خود معامله میکند همان نوع رفتار ننمائیم اقتدا بخدا
 کنیم ما مشاهده میکنیم آثار باہرۂ او را ما مشاهده میکنیم حکمت

اورا ما مشاهده میکنیم رحمت اورا ما مشاهده میکنیم قوت و قدرت اورا باید دست از او هلمات و تقالید برداریم و تمسک بحق نمائیم و از اختلاف و افتراق اجتناب کنیم معاذ الله هرگز انبیای الهی باین راضی نبودند انبیای الهی جمیع یک روح بودند بجمیع بشریک تعلیم دادند و تعلیمات انبیای الهی روح محض است حقیقت محض است محبت محض است الفت محض است پس ما باید متابعت انبیای الهی کنیم

خطابه در کلیسای (مونت مورلیس بیئس) (۱)

کوچه ۱۲۵ خیابان پنجم نیویورک ۲۶ می ۱۹۱۲ (شب) و جاری

الآخر ۳۰ (۱۳) (۲)

هُوَ اللهُ

امشب در این سرود زکری از قرُبیت الهی بود اعظم مهبت در عالم انسانی قرُبیت الهیه است هر عزتی هر شرفی هر فضیلتی

(۱) Mont Morris Beets Chorch

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۰۷

هر موهبتی که از برای انسان میسر میگردد به قربیت الهی میسر
 میگردد جمیع انبیا و رسل قربیت الهی را میخواستند چه شبها
 که گریه و زاری کردند چه روزها که تضرع و ابتهال نمودند
 و قربیت الهیه را طلبیدند ولی قربیت الهیه حصولش آسان
 نیست در یومی که حضرت مسیح ظاهراً شد جمیع بشر طالب قربیت
 الهیه بودند و باین مقام هیچکس فائز نشد مگر حواریون آن نفوس مبارکه به
 قربیت الهیه فائز شدند زیرا قربیت الهیه مشروط به محبت الله است قربیت الهیه مشروط
 بحصول معرفت الله است به انقطاع از ما سوی الله است قربیت
 الهیه به جا نشانی است قربیت الهیه به فدای نفس و جان و
 مال به جمیع شئون است قربیت الهیه به تعمید روح و نار و ماء
 است زیرا در انجیل میفرماید که هر نفسی باید تعمید به آب و روح
 یابد و در جای دیگر میفرماید باید به آتش و روح تعمید یافت
 و حال باید دانست که مقصود از آب آب حیات است و مقصود
 از روح روح القدس است و مقصود از آتش نار محبت الله
 مقصود این است که انسان باید بماء حیات و روح القدس و
 نار محبت الله تعمید یا بد تا به حصول این مقامات ثلاثه قربیت
 الهیه حاصل گردد قربیت الهی باسانی حاصل نگردد قربیت
 الهیه بمثل بیست هزار بهائیان بجا نشانی حاصل شود زیرا

بهائیان اموال خود را فدا کردند عزت خود را فدا کردند حجت
 خود را فدا کردند جان خود را فدا کردند و در نهایت سرور
 بقربانگاه شهادت کبری شتافتند جسدشان را پاره پاره کردند
 خانه هایشان را خراب نمودند اموالشان به یغمارفت اطفالشان
 اسیر شدند و جمیع این بلیات را در نهایت سرور و شادمانی قبول
 کردند بچنین جانفشانی قربیت الهی حاصل شود و این معلوم است
 که قربیت الهیه زمانی و مکانی نیست قربیت الهیه بصفای قلب است
 قربیت الهیه به بشارات روح است ملاحظه نماید که آئینه چون
 صاف و از زنگ آلالش آزاد است بافتاب نزدیک است و لو صد
 هزار میلیون مسافت در میان است به مجرد صفا و لطافت آفتاب
 در آن مرآت بتابد همین طور قلوب چون صاف و لطیف شود بخدا
 نزدیک گردد و شمس حقیقت در او بتابد و نار محبت الله در او
 شعله زند و ابواب فتوحات معنوی بر او گشوده گردد انسان
 بر موز و اسرار الهی پی برد اکتشافات روحانیه نماید و عالم
 ملکوت مشهود شود جمیع انبیا با این وسائط قربیت الهیه را حاصل
 نمودند پس ماها نیز باید متابعت آن نفوس مقدسه بکنیم
 از هوی و هوس خویش بگذریم از آلودگی عالم بشری خلاص
 شویم تا قلوب ما مانند آئینه گردد و انوار هدایت کبری از او

بتابد حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه میفرماید که خداوند
 بواسطة انبیاء و اولیاء فرموده قلب تو منزلگاه من است آنرا پاک
 و منزّه کن تا در او داخل شوم و روح تو منظر من است آنرا پاک
 و مقدّس کن تا من در آن جا گیرم پس فهمیدیم که قربیت الهیه
 به توجه الی الله است قربیت الهیه به دخول در ملکوت الله
 است قربیت الهیه به خدمت عالم انسانی است قربیت الهیه
 به محبت بشر است قربیت الهیه به اتفاق و اتحاد جمیع امم
 و ادیان است قربیت الهیه به مهربانی به جمیع انسان است
 قربیت الهیه به تحرّی حقیقت است قربیت الهیه به تحصیل
 علوم و فضائل است قربیت الهیه به خدمت صلح عمومی است
 قربیت الهیه به تنزیه و تقدیس است قربیت الهیه به اتفاق جان
 و مال و عزّت و منصب است ملاحظه کنید که آفتاب بر جمیع
 کائنات می تابد لکن در صفحه پاک و مقدّس بتمام قوت
 است انوار شمس ساطع است اما سنگ سیاه بهره و نصیبی ندارد
 و خاک شوره زار از اشراق آن پر تویی نگیرد و درخت خشک
 از حرارت آن پرورش نیابد و چشم کور مشاهده انوار نکند بلکه
 نفوسی که چشم پاک دارند مشاهده آفتاب کنند و درختانی که
 سبزند از فیض او بهره گیرند پس انسان باید استعداد حاصل

کند و قابلیت پیدا نماید تا انسان استعداد و قابلیت نداشته
 باشد فیوضات الهیه در او ظهور و بروز ی ندارد ابر رحمت
 پروردگار اگر هزار سال بر شوره زار بیارد گل وریا حین نروید پس
 مزرعه قلب را باید طیب و طاهر کنیم تا باران رحمت پروردگار
 بر او بیارد و گلها وریا حین از او بروید و چشم بینا پیدا کنیم تا انوار
 آفتاب مشاهده گردد و مشامها پاک کنیم تا رائحه گلستان استنشام
 شود و گوش را مستعد کنیم تا ندای ملکوت الله استماع گردد اما
 گوش که کراست هر آهنگی که از ملاء اعلی آید نشنود و ندای ملکوت
 الله بسمع نرسد مشام که مزکوم است رائحه معطره استنشام
 نکند پس باید قابلیت و استعداد پیدا کرد تا قابلیت و استعداد
 حاصل نشود فیوضات الهیه تأثیر نکند حضرت مسیح در انجیل
 میفرماید که این بیاناتی که من میکنم نظیر تخمی است که دهقان
 می افشاند آن دانه ها بعضی بر سنگ افتد و بعضی در خاک شوره
 افتد و بعضی در میان علفها افتد و بعضی در ارض طیبه مبارک
 افتد آن تخمی که در شوره زار افتد فاسد گردد و هیچ وجه انبات
 نشود آن تخمی که بر سنگ افتد اندکی انبات شود و لکن چون
 ریشه ندارد می خشکد و آن دانه که در میان علفها افتد خفه
 گردد و انبات نشود اما آن دانه که در زمین پاک افتد انبات

شود و سبز گردد و خوشه شود و خرمن تشکیل گردد همین طور
 بیاناتی که من میکنم به بعضی قلوب ابداً تا اثر نمیکند به بعضی
 اندکی تا اثر میکنند بعد فراموش میشود و بعضی چون اوهام
 زیاد دارند این نصایح و وصایای من در آن غرق میشود
 و اما نفوس مبارکه وقتی که وصیت و نصایح من می شنوند
 در قلوبشان آن تخم پاک نابت میگردد و سبز و خرم میشود
 روز بروز ترقیات مالا نهایی می نمایند و چون ستاره ها
 از افق هدایت میدرخشند ملاحظه فرمائید که تالیات
 و استعداد حاصل نگرددند ای ملکوت بسمع نرسد پس
 باید ما بکوشیم تا استعداد و لیاقت پیدا کنیم تا ندای ملکوت
 ابهی بشنویم بشارات الهی را استماع نمائیم به نقات روح
 القدس زنده شویم و سبب اتحاد جمیع ملل و امم گردیم و علم
 وحدت عالم انسانی بلند کنیم و اخوت روحانیه بین بشر
 نشر دهیم و برضای الهیه و حیات ابدیه فائز گردیم ای پروردگار
 ای آمرزگار این بندگان توجه بملکوت تو دارند و طلب فیض
 و عنایت تومی نمایند خداوند اقلوب را طیب و طاهر کن تا
 لیاقت محبت تو یابند و روح ها را طاهر و مقدس نما تا پرتو
 شمس حقیقت بتابد چشمها را پاک و مقدس کن تا مشاهده

انوار تو نمایند گوشه‌ها را پاک و مقدس کن تا ندای ملکوت تو
 شنوند خداوند اما ضعیفیم و تو مقتدری و ما فقیریم و تو
 غنی و ما طالبیم و تو مطلوبی خدا یا رحم کن عفو فرما استعداد
 و قابلیت عنایت کن که مستحق الطاف تو شویم و منجذب به
 ملکوت تو گردیم و از مآل حیات سیراب گردیم و بنا بر محبت
 تو مشتعل شویم بنفثات روح القدس در این قرن نورانی
 زنده شویم الهی الهی باین جمع نظر عنایت فرما و جمیع را در حفظ
 و حمایت خویش محفوظ و مصون فرما برکت آسمانی برای
 این نفوس نازل کن در بحر رحمت خود مستغرق کن و به
 نفثات روح القدس زنده نما خداوند این حکومت عادلانه
 را تأیید و توفیق بخش این اقلیم در ظل حمایت تو است و
 این ملت بنده تو خدا یا عنایت خویش مبذول دار و فضل
 و موهبت خود ارزان فرما این ملت محترمه را عزیز کن
 و در ملکوت خویش قبول فرما توئی مقتدر توئی توانا توئی
 رحمن توئی بخشنده و مهربان و توئی کثیر الاحسان

خطابه در انجمن تیا سفی ها (۱)، نیویورک - ۲۹ می ۱۹۱۲

(۱۲ جمادی الآخر ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

از احساسات جناب رئیس نهایت خوشنودی را دارم
و همچنین از احساسات و کیله ایشان نهایت سرور را دارم بجهت
این که مقاصد ما یکی است و آرزویمان یکی است آرزوی ما وحدت
عالم انسانی است و مقصد ما صلح عمومی پس در مقصد و آرزو
متحدیم و در عالم وجود مسائلی از این دو مسئله مهمتر نمیشود زیرا
وحدت عالم انسانی سبب عزت نوع بشر است و صلح عمومی سبب
آسایش جمیع من علی الارض لهذا در این دو مقصد متحدیم و اعظم
ز این مقاصد نه لهذا امید دارم که بین بهائیان و تئوزوفیهان نهایت
الفت و محبت حاصل شود بجهت این که مقاصد هر دو یکی

(۱) The Osophical Society

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۰

است و آرزوی هر دو یکی است در احساسات روحانیّه مشترکند
 و در توحید ملکوت الهی متفق اند اليوم يك قوة عظيمة تُ لازم
 تا این مقاصد جليلة مجری گردد شماها میدانید که امر صلح
 اکبر خیلی امر عظیمی است و جمیع قوای آفاق امروز ضد استقرار
 این امر این ملل چنان گمان میکنند که حرب سبب سرور است
 و چنان گمان میکنند که تفرقه سبب عزت است بگمان این که
 اگر ملتی بر ملتی هجوم آورد و فتح و فتوح نماید و مملکت و دولتی را
 مغلوب کند این سبب ترقی آن ملت و دولت است و حال آنکه
 این خطاء محض است ملل را میتوان قیاس بر افراد عائله کنیم
 عائله متشکل از افراد است و هر ملتی نیز متشکل از افراد و اشخاص
 و اگر جمیع ملل را جمع کنید يك عائله عظيمة گردد و این واضح است
 که نزاع و جدال بین افراد يك عائله سبب خرابی است همین
 نوع جنگ و حرب مابین ملل مورث انهدام عظیم است خلاصه
 کلام جمیع کتب الهی و جمیع انبیاء الهی و جمیع عقلاء بشر جمیعاً
 متحد و متفق بر آنند که جنگ سبب خرابی است و صلح سبب
 آبادی کل متفق اند که جنگ بنیان انسانی براندازد ولی يك
 قوتی عظيمة لازم که این صلح را اجرا نماید و این حرب را منع کند
 و وحدت عالم انسانی را اعلان کند زیرا مجرد علم بشری کفایت

نمیکند انسان اگر بداند غنا خوب است غنی نمیشود انسان اگر
 بداند که علم ممدوح است عالم نمیشود انسان اگر بداند عزت
 مقبول است عزیز نمیشود و علی هذا القیاس دانستن سبب
 حصول نیست کرازا بگوئیم از دانستن خوبی صحت انسا صحت
 نمی یابد بلکه معالجه لازم دارد استعمال ادویه لازم دارد
 حکیم حاذق لازم دارد که مطلع بر جمیع اسرار امراض باشد
 و مطلع بر جمیع معالجات باشد و به حکمت تام دستور العمل
 دهد تا صحت کامل حاصل گردد مجرد بدانیم که صحت
 خوب است صحت حاصل نمیشود قوت و عمل لازم است دیگر
 آنکه حصول هر شیئی مشروط به سه چیز است اول دانستن
 دوم اراده سوم عمل در تحقق هر مسئله جمیع این سه چیز
 لازم اول تصور خانه است بعد اراده ساختن بعد عمل و
 عمل موکول بقوه ثروت آن وقت امید حاصل گردد لهذا
 ما محتاج یک قوه عظیمه هستیم که سبب اجرای امیدها
 شود و این واضح است که بقوای مادیه این مقصد و آمال
 حاصل نمیشود اگر بگوئیم بقوه جنسیست حاصل میشود
 اجناس مختلفند اگر بگوئیم بقوه وطنیت میشود اوطان مختلف
 است و اگر بگوئیم اتحاد و وحدت عالم انسان و صلح عمومی بقوه

سیاسی میشود سیاست ملوک مختلف است زیرا منافع دول
 وملل مختلف است و اگر بگوئیم بقوه تقالید دینیه این وحدت
 عالم انسانی تأسیس گردد این تقالید مختلف است پس واضح
 شد که جمیع اینها مختلف و محدود است و ممکن نیست جز
 بقوه معنویه و قوه روحانیه و فتوحات الهیه و نفثات روح
 القدس که در این قرن عظیم جلوه نموده جز باین ممکن نیست
 والا این مقصد در حیز قوه میماند بحیز فعل نخواهد آمد
 ملاحظه کنید در تاریخ چه چیز سبب اتحاد امم شد چه چیز
 سبب تعدیل اخلاق عمومی شد چه چیز سبب ترقی جمیع بشر
 شد اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم می بینیم
 که اساس اتحاد و اتفاق همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب
 بجهت وحدت بشر بوده است یعنی اساس ادیان الهی نه تقالید
 که الآن در دست ناس است زیرا این تقالیدی که الآن در
 دست است بکلی مباین یکدیگر است لهذا سبب نزاع است
 سبب حرب است سبب بغض است سبب عداوت است
 ولی مقصد ما اساس ادیان الهی است حال ببینیم اساس ادیان
 الهی چه چیز است اول اساس وحدت ایجا است دوم وحدت
 اجناس است سوم وحدت اوطان است چهارم وحدت سیاست

است یعنی امتیازات شخصی و امتیاز جنسی امتیاز وطنی امتیاز
 سیاسی ننماید مثلاً ملاحظه فرمائید که حضرت مسیح ظاهر
 شد امم مختلفه را جمع کرد ملل متحاربه را صلح داد ترویج
 وحدت عالم انسانی کرد ملت رومان که ملت قاهره بود ملت
 یونان که ملت فلسفه بود ملت مصر که ملت تمدن بود و سایر
 ملل مثل سریان و آشوریان و کلدانیان و غیره را جمع نموده
 اینها در نهایت اختلاف و نزاع وجدال بودند حضرت مسیح
 این اقوام مختلفه را جمع کرد و تباین و نزاع وجدال را از میان
 برداشت این کار را بقره جنسیه نکرد بقره وطنیه نکرد بقره
 سیاسیته نکرد بلکه بقره الهیه کرد بقره روح القدس مجری
 داشت لهذا جز باین وسائط امکان ندارد و الا همین تخالف
 و تنازع الی الابد باقی خواهد ماند ولی بخاطر خطور نماید
 که چون تحقق این امور عظیمه منوط بقره الهیه و مشروط
 بنفثات روح القدس و فیوضات ربانیه است این را از کجا بیاریم
 فی الحقیقه این سؤال بخاطر می آید لهذا ما همین قدر میگوئیم
 که این خدا خدای قدیم است خدای تازه نیست سلطنت خدا
 سلطنت قدیم است سلطنت جدید نیست این سلطنت سلطنت
 شش هزار ساله نیست این کون نامتناهی را نگاه کنید این دستگاه

باین عظمت و این سلطنت باین شوکت کار چند قرون نیست اسماء
 وصفات الهی قدیم است و نفس اسماء و صفات الهی مستدعی
 وجود کائنات است مستدعی خلقت است مستدعی جمیع حقایق
 کونیّه است خدا را خالق گوئیم بسیار خوب خالقیت بوجود مخلوق
 منوط اگر مخلوق نباشد خالقیت خدا چگونه تحقق یابد میگوئیم
 رازق است اگر رزق ندهد چگونه رازق است میگوئیم رب است
 اگر مربوب نباشد چگونه رب است پس خدا خالق از قدیم است
 رازق از قدیم است رب از قدیم است و از قدیم مخلوق داشته
 و از قدیم مرزوق داشته و از قدیم مربوب داشته پس هیچ شبهه
 نماند که سلطنت الهی قدیم است سلطنت رعیت میخواهد لشکر
 میخواهد خزان و دفائن میخواهد وزراء و وکلاء میخواهد
 میشود پادشاهی تصور نمود بدون مملکت بدون رعیت بدون
 لشکر بدون وزراء آنان که میگویند وقتی بوده که خدا نه خلقی
 داشته نه لشکری داشته نه رعیتی داشته فی الحقیقه خدا را عزل
 میکنند یعنی تازه منصوب شده تازه سریر سلطنت تأسیس نموده
 طفل شیرخوار چنین چیز نمیگوید لهذا خداوند باری تعالی
 همیشه خالق بوده رازق بوده مجیب بوده سمیع بوده و بصیر بوده
 همچنین که ذات الهی قدیم است فیض الهی نیز قدیم است و

فیوضات او من علی الارض را احاطه نموده خداوند چون من
 حیث الذات نامحدود است من حیث الاسماء والصفات نیز
 غیر محدود و حقیقت الوهیت چون نامحدود است فیض او نیز
 نامحدود است الوهیت او قدیم است نهایی ندارد کمالات او
 قدیم است نهایی ندارد ربوبیت او قدیم است نهایی ندارد پس
 همان قسم که نقشات روح القدس در پیش بر عالم وجود فیض
 بخشید همین قسم فیض روح القدس او مستمراست انتهائی
 ندارد نمی توانیم بگوئیم که فیض او با آخر رسیده است اگر بگوئیم
 فیض او منتهی میشود الوهیت او منتهی میشود فیض آفتاب و حرارت
 آفتاب ابدی است و سردی است و اگر روزی بیاید که فیض و
 حرارت آفتاب منقطع گردد آفتاب در ظلمت ماند زیرا شمس
 بدون حرارت و ضیاء شمس نیست تاریکی است پس اگر بخواهیم
 فیوضات الهی را محدود کنیم خود خدا را محدود کرده ایم باری
 مطمئن بفضل و عنایت حق باشید مستبشر به بشارات الهی باشید
 آن خدائی که بر امم سابقه بفضل و رحمانیتش معامله کرد آن
 خدائی که در ازمنه قدیمه روح الهی بخشید آن خدائی که
 فیض ابدی عطا فرمود همان خدا در هر زمان در هر وقت
 مقتدر است که عالم انسانی را مهبط انوار ملکوت نماید لهذا

امیدوار باشید آن خدائی که از پیش داده حالاً هم میتواند بدهد
و در هیکل انسان صورت و مثال خویش ظاهر نماید آن خدائی که
نفخة روح القدس در مید حال هم قادر است بدمد و خواهد
دمید فضل او انقطاعی ندارد این روح همیشه ساری است این
فیض الهی است و فیض الهی جایز نیست که منقطع شود ملاحظه کنید
که آیا هیچ ذرات جزئیته را توان محدود کرد زیرا در هیچ نوعی از
انواع کائنات فی الحقیقه محدودیت جایز نه آیا میتوانید بگوئید
که این طبقه منتهی شد و طبقه دیگر نیست دریا منتهی باین دریا
شد بعد دریائی نیست باران منتهی باین باران شد بعد از این
بارانی نیست اشراق شمس منتهی شد و بعد از این اشراق شمس
نیست ممکن است این استغفر الله وقتی که می بینیم در کائنات
جمادیه فیض الهی مستمر است پس چگونه توان گفت که آن
فیض ربانی و آن قوه روح القدس آن فیوضات ابدی منقطع
شد این واضح است که حقایق فیوضات الهیه اعظم از چهار است
بعد از آنکه جسد نوع انسان مستمر البته روح حقیقت نیز
مستمر زیرا ممکن نیست که جسد نوع مستمر باشد و حقیقت و
روح مستمر نباشد من خدا را شکر میکنم که در میان همچنین
جمع محترمی خود را می بینم که احساسات روحانیه دارند تحری

حقیقت می‌نمایند نهایت آرزویشان صلح عمومی است مقصدش^ن
خدمت بعالم انسانی است چون نظر در کائنات میکنیم ملاحظه میشود
که هر شئی از اشیاء در جمیع مراتب سیر دارد مثلاً مادهٔ اثیری در جمیع
کائنات سریان دارد در هر جا نتوجی حاصل شود نظر از تموج آن
متأثر میشود و روشنائی می‌بینند همین طور فیوضات الهیه در جمیع
کائنات سریان دارد و اولی نداشته و آخری نخواهد داشت
در هر مقامی استعدادی حاصل شود آن فیض نامتناهی جلوه
نماید پس امیدوار باشیم که بعون و عنایت الهی بتوانیم که این
روح حیات را در جمیع کائنات جاری نمائیم جمیع بشر را با این فیض
زندگینیم تا عالم انسانی عالم الهی گردد و عالم ناسوت مرآت عالم
لاهوت شود و فضائل و خصائل عالم انسانی جلوه نماید و صورت
و مثال الهی در این هیكل پرده بر افکند و من نهایت تشکر و رضایت
را از حضرت رئیس دارم و شما از قبل من احترامات فائقه
ابلاغ نمائید امیدوارم که کل برضای الهی موفق شوید
و همچنین از احساسات شما و از احساسات نفوس
حاضره بی نهایت مسرورم و از خدا همیشه
از برای کل تأیید و توفیق می‌طلبم

خطابه در بیت مبارک نیویورک در معرفی میرزا ولی الله

خان ورقا ۳۰ می ۱۹۱۲ (عصر) (۱۳ جلدی الاخره ۱۳۳۰) ۱

امروزی خواهم آقا میرزا ولی الله خان را بشما معرفی کنم
این جوان پسر آقا میرزا ورقا است میرزا ورقا، پسر حاجی ملامهدی
است حاجی ملامهدی در یزد مؤمن شد صد مات شدید قبول
کرد از یتها دید چوبها خورد تا این که مجبور بر این شد که از وطن
خود خارج شود آمد روه به عکا در این راه بسیار طولانی که تقریباً
چند مقابل از اینجاناتا به شکا غواست به تعب و بلا یا گرفتار شد
بعضی راه را پیاده و بعضی را سواره روه به عکا آمد و در توی
راه وقتی که پیاده می آمد روه به عکا همه را مناجات میخواند
گریه و زاری میکرد و بر مظلومیت جمال مبارک ناله و حنون
مینمود تا این که به مزرعه رسید نزدیک عکا در آنجا وفات
فرمود در نهایت انقطاع در نهایت انجذاب در نهایت توجه
در نهایت اشتعال قبرا و را من بدست خود ساختم و الان در

مورعه است پسرش آقا میرزا ورقاء از بدایت جوانی بلکه از سن طفولیت در این امر داخل شد موفق و مؤید بود توجه بملکوت ابهی داشت و در نهایت فصاحت و بلاغت بود زبان او قاطع بود و دلیلش واضح هیچکس نمی توانست مقاومت کند با هر کس صحبت می نمود غالب میشد و در شعر و انشاء و حید ایران بود مشهور این عصر بود حتی ظل السلطان که قاتل احباء بود نزد من شهادت داد که میرزا ورقاء اول شخص ایران بود در نهایت کامل بعد این میرزا ورقاء به عکا آمد با برادرش میرزا حسین علی از راه های دور پیاده آمدند تا وارد عکا شدند و بشری لقای مبارک مشرف شد این سفر اول بود بعد جمال مبارک امر فرمودند که برای تبلیغ سفر با ایران کنند و در جمیع شهرها اعلاء کلمة الله را بنمود بعد صعود واقع شد بعد از صعود با دو پسرش میرزا عزیز الله و میرزا روح الله به عکا آمد و مدتی پیش من بودند بعد از عکا من امر کردم که با ایران بروند و به تبلیغ مشغول گردند لهذا رفتند در آنجا با اعلاء کلمة الله و نشر نجات الله ایام را میگذرانیدند تا آنکه بزنجان رسیدند در زنجان او را با پسرش روح الله که دو از ده ساله بود گرفتند و در زنجیر در آورده در حبس انداختند و باز زنجیر به طهران آوردند حبس کردند بعد در حبس خانه طهران

آن دو نفس محترم را باشد عقوبات شهید کردند این روح الله
 مادامی که در زنجیر بود زنجیر را بلند میکرد و میبوسید و میگفت
 خدایا تو را شکر میکنم در سبیل تو این زنجیر را بر سر من گذاشتند
 خدایا توئی قادر و مهربان هر چند طفلم مرا ثابت و مستقیم بر امرت
 نما باری آن نفوس محترمه را در حبس شهید کردند و حضرت
 روح الله در وقت شهادت فریاد میکرد یا بهاء الله حالا آن نفوس
 محترم دو یار گار برای ما گذاشتند یکی میرزا عزیز الله خان
 یکی هم این آقا میرزا ولی الله خان آن میرزا اورقا نفسی بود که
 مثل و نظیری نداشت جوهر محبت الله بود در ساحت اقدس
 مقبول بود لهذا شما ذکر انقطاع و انجذاب آنها بنمائید علی
 الخصوص انقطاع آن طفل به چه نوع پراز
 محبت الله بود به چه سرور و شعفر و حان
 جانفشانی کرد و بشهادت کبری
 فائز شد

بیانات مبارک در منزل مستر پن شو (۱)، در سیلاب

(میلفورد) (۲)، نیویورک ۳ جون ۱۹۱۲

۱۷ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۳)

هُوَ اللهُ

امید داریم در مجلس شما مائده آسمانی بخوریم آن
بتمامه مطابق مذاق ماست زیرا این جمع عینی است که به محبت جمع شده و هر
جمعی که به محبت جمع شده یقیناًست مائده آسمانی در آنجا است و اصل مائده
آسمانی محبت است در انجیل مذکور است که مائده آسمانی
بر پطرس نازل شد و در میان اهالی شرق مذکور است که
بحضرت مسیح نازل شد و همچنین مذکور است که مائده
الهی بر حضرت مریم نازل میشد و یقیناًست که این صحیح

(۱) Mr. Pen Show

(۲) Milford

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۳

است که هم بر حضرت مسیح و هم بر حضرت مریم مائده آسمانی
 نازل میشد اما مائده آسمانی بمقتضای آسمان است مائده روح
 بحسب روح و مائده عقل بحسب عقل و آن مائده که بر
 حضرت مسیح نازل میشد و بر حضرت مریم نازل میشد آن
 محبت الله بود روح انسانی از او زنده میشد غذای قلوب بود
 تأثیرات این غذای جسمانی موقت است اما تأثیرات از غذای
 آسمانی ابدی است در این غذا حیات جسم است اما در آن
 غذا حیات روح ریگی عرض کرد که در چراید است که در منت
 کلر خانه تی خرید و خیال توطن کرده اند فرمودند صاد قند
 در قولشان اما نفهمید و اند چه نوع منزلی است همه عالم و طن
 من است و همه جا متوطن هستم هر جا نفوسی مثل شماها باشند
 آنجا وطن من است اصل وطن قلوب است انسان باید در قلوب
 توطن کند نه در خاک این خاک مال هیچکس نیست از دست همه
 بیرون میرود او هام است لکن وطن حقیقی قلوب است (دیگری
 از بعد موت پرسید که بروح انسان چه میشود فرمودند) جسد
 در زیر خاک میرود از آنجا آمده و به آنجا میرود هر چه
 می بینی از کجا پیدا شده بهمان جا میرود جسم انسان چون
 از خاک آمده بخاک میرود اما روح انسان از نر خدا آمده

بتر خدا میرود الحمد لله شما خوشید اینجا جنت است خیلی
 با صفاست خیلی خوب جائی است خیلی روحانیت دارد روح
 انسان در اینجا يك اهترازی پیدا میکند يك بهجت عظیمی
 روی میدهد خوب جائی انتخاب کرده اید

(زنی پرسید آیا اینجا برای اطفال هم خوب است چو خلوت
 است یا مؤانس هم سن لازم دارند فرمودند) از برای اطفال
 بسیار خوب است از برای چشمشان فکرشان عقلشان همه
 چیزشان خوب است اما اطفال اگر با ارب باشد لازم است
 بعضی اوقات با هم باشند ملاحظه میکنید وقتی که طفل بسن
 دو سالگی میرسد میل به مؤانست اطفال دیگر مینماید مرغها
 را ملاحظه نماید با هم دیگر پرواز میکنند چه طور جمع میشوند
 آیا در سن طفولیتان هیچ بخاطر دارید که چه قدر از اطفال
 هم سن خودتان خوشتان می آمد چه قدر مسرور میشدید
 حضرت بهاء الله بسیار از این گونه مناظر طبیعی خوششان
 می آمد و فرموده اند که شهر عالم اجسام است اما کوه و صحرا
 عالم ارواح با وجود این در تمام حیات مسجون بودند و
 در بلا یای شدید افتادند شماها باید خیلی ممنون کلمبوس
 شوید که چنین مملکت عظیمی برای شما کشف نمود از لغرب

غرائب آنکه او کشف کرد لکن بنام امریک مشهور گردید باید
 فی الحقیقه اسمش کلمبیا باشد حق و عدالت این بود هر
 کائناتی از کائنات ناسوتیه و لو هر چه فائده داشته باشد
 لابد مضرتی هم دارد لکن باید نظر کرد که آیا فایده یا ضررش
 بیشتر است حالا اگر چه از اکتشاف کلمبوس ظاهراً عالم در
 مشقت و تعب افتاد مثلاً اگر کلمبوس کشف امریک نموده
 بود کشتی بزرگ مثل تیتانیک ساخته نمیشد و این همه نفوس
 غرق نمیکشت لکن این ضررها بالنسبه بمنافع هیچ است
 لهذا باید بفوائد دیگر نظر نمود امروز چیزی که خیر محض
 است آن امور روحیه است که خیر محض و صرف خیر است
 ابداً از هیچ جهت ضرر ندارد بی جهت این که نور است و از
 نور ضرری حاصل نمیشود در باب نیویورک فرمودند قدری
 خانه ها خفه است مثل قفسها میماند مثل خانه زنبور
 میماند اما اینجاها خوب است ما وقتی در آزابه سوار شدیم
 و وارد این بیلاق مثل این که از جهنمی به بهشت وارد
 شدیم امروز بعد از ورود رفتیم به آبشار وقت مراجعت
 باران گرفت قدری باران خوردیم فرار کردیم در یک خانه
 نزدیک درالواح حضرت بهاء الله است که وقتی حضرت

مسیح در بیابان بود شب بود تاریک بود باران شدید گرفت حضرت
 روبه یک مغاره تشریف بردند ملاحظه فرمودند که سیباضاریه
 در آنجا است بعد بیرون در باران ایستادند باران شدید بر
 سر حضرت میبارید فرمودند ای خداوند از برای مرغز آشیانه
 قراردادی و از برای سیباضاریه مغاره قراردادی و از برای گوسفندان
 مکان قراردادی اما از برای ابن انسان جایی خلق نکردی که
 خود را از باران حفظ نماید ای پدر می بینی که بستر من خالیست
 غذای من گیاه است چراغ من در شبها ستاره است بعد فرمودند
 کیست غنی تر از من بجهت این که آن موهبتی که به پادشاهان
 نداری به امراندادی به فلاسفه نداری به اغنیان نداری بین
 احسان کردی کیست غنی تر از من در آثار مبارک حضرت بهاء
 الله بعضی قضا یا مذکور که در انجیل نیست و این روایات از
 حیات مسیح است و مبنای آن بر علویت مسیح و بر بزرگواری
 مسیح یک حکایت دیگر از برای شما بگویم میگویند حضرت
 مسیح یک روز داخل در دهی شد حکومت غدغن کرده بود
 که اهالی غربارا در خانه قبول نکنند چون در آن اطراف دزد
 زیاد شده بود حضرت آمدند در خانه یک پیره زنی پیره زن
 شرم کرد که حضرت را قبول نکند وقتی که نظر بجمال حضرت

کرد و ملاحظه و قار حضرت نمود راضی نشد بگوید قبول نمیکنم
 لهذا بکمال احترام قبول کرد بعد این پیره زن ملتفت احوال حضرت
 شد دید در اطوار آثار بزرگواری هویدا است آمد دست حضرت را
 بوسید عرض کرد من يك پسر دارم کسی دیگر را ندارم این پسر
 عاقل بود کامل بود کار میکرد بنهایت سعادت گذران می نمودیم
 حال چندنی است مشوش شده ما تم زده است خانه ما را پراز
 غصه و حزن کرده روزگار میکند لکن شب می آید مشوش الحمال
 خواب ندارد و هرچه سؤال میکنیم جواب نمیدهد حضرت فرمودند
 او را نزد من بفرست مغرب شد پسر آمد مادرش گفت ای پسر
 این شخص بزرگواری است اگر دردی داری آن را با و بگو بعد
 آن پسر آمد حضور حضرت نشست فرمودند بگو به بینم چه دردی
 داری عرض کرد دردی ندارم فرمودند دروغ مگو تو بیک درد
 بیدرمان داری بگو من امینم من ستر کسی کشف نمیکنم من ستر
 میکنم مطمئن باش بگو من ستر تو را کشف نمیکنم عرض کرد درمن
 دردی است دوا ندارد فرمودند بگو من او را علاج میکنم عرض
 کرد چون درمان ندارد علاج ممکن نیست فرمودند بگو من در دوا
 دارم گفت هر دردی باشد فرمودند که هر دردی باشد عرض
 کرد حیا میکنم شرم میکنم فرمودند بگو تو پسر من هستی فکری کرد

گفت بزبانم نمی آید سوء ازب می بینم فرمودند من از تو عفو میکنم
عرض کرد که در شهری نزدیک باینجا پادشاهی هست که من
تعلق بدختر او پیدا کرده ام و صنعت من خار فروشی است
دیگر چه عرض کنم حضرت فرمودند مطمئن باش من انشاء-
الله مراد تو را بتو میرسانم باری مختصر این است حضرت
از برای او اسباب فراهم آوردند رفت و آن دختر را گرفت و
در شبی که وارد حمله گاه دختر شد بمجرد دخول در اطاق
پرزینت و جلال بخاطرش چیزی رسید و پیش خود گفت که
این شخص از برای من چنین امر عظیم را محقق نمود پس چرا برای
خودش نکرد ما دام از برای من مهیا کرد از برای خود نیز مهیا
می توانست و حال با این قوای معنوی باز در بیا بانها میدود گیاه
میخورد روی خاک میخوابد در تاریکی می نشیند و نهایت فقرا
دارد بمجرد این که این فکر باور رسید بدختر گفت تو باش من
کاری دارم میروم و بر میگردم آمد بیرون رفت در بیا باز عقب
حضرت آخر حضرت را پیدا کرد گفت ای مولای من تو منصفانه
بن من معامله نکردی فرمودند چرا عرض کرد از برای من خیری
را میخواهی که از برای خود نمی خواهی یقین است که پیش تو
شیئی اعظم از این موجود و اگر این مقبول بود از برای خودت

اختیار می‌کردی لهذا معلوم است که چیز دیگر داری که اعظم از
 این است پس انصاف ندادی بمن چیزی دادی که پیش تو مرغوب
 نیست حضرت فرمودند راست می‌گویی آیا تو استعداد و قابلیت
 این را داری عرض کرد امیدوارم فرمودند میتوانی از همه اینها
 بگذری گفت بلی فرمودند پیش من هدایت الله است آن اعظم
 از اینها است اگر میتوانی بیا او در عقب حضرت افتاد بعد حضرت
 نزد حواریون آمدند فرمودند من يك كنزى داشتم در این ده
 مخفی بود حال نجات داده ام این كنز من است من آن را از زیر
 زمین بیرون آوردم و بشما میدهم یکی از حاضرین اظهار حزن نمود
 که نمیتواند فارسی صحبت نماید فرمودند الحمد لله در عالم روح
 این حجاب لسانی نیست قلوب با یکدیگر صحبت مینمایند يك وقتى
 در ایران انجمنی تشکیل شد اساس این انجمن آن بود که تکلم
 من دون لسان می نمودند و به ادنی اشاره ئى يك قضیه مهمه کلیه را
 میفهماندند این انجمن خیلی ترقی کرد بدرجه رسید که به يك
 اشاره انگشت يك قضیه کلیه مفهوم میشد حکومت ترسید که اینها
 میتوانند جمعیتی تشکیل کنند ضد حکومت که هیچکس نتواند
 مقاصد آنها را بفهمد ضررهای زیاد خواهد داشت لهذا بقوه
 جبریه منع کرد يك قضیه آن را برای شما بگویم هر کس میخواست

داخل آن انجمن بشود می آمد دم در می ایستاد اینها در این باب به يك اشاره با همدیگر مشورت میکردند و بدون تکلم رأی میدادند و قتی يك شخص عجیب الخلقه آمد دم در ایستاد در نرسنگاه کرد به هیئتش دید عجیب الخلقه است فنجانی بر روی میز بود آب داشت و دوباره آب بر روی آن ریخت تا آنکه به لبالب رسید این علامت رد بود یعنی این مجلس ما جای این شخص ندارد اما آن آدم با ذکاء بود لهذا يك پر گل خیلی نازک گرفت و بکمال احترام وارد اطاق شده روی آن فنجان بکمال دقت گذاشت که آب فنجان بحرکت نیا مدهمه سرور شدند یعنی مرا اینقدر محل لازم نیست این قدر لطیفم که مثل این برگ گل محتاج بجای نیستم دست زدند و او را قبول کردند جمیع مکالماتشان با اشارات بود و خیلی ترقی نمودند و سبب شد که ذهن و ذکاء تندی پیدا کردند و ترقی فراست آنها زیاد شد اغلب با چشم با همدیگر صحبت میکردند و در نهایت پاکیزه گی بحالت و حرکت چشم سخن میروانند و مناسبتی فرمودند بمرور زمان جمیع قطعات امریک مثل مکزیکوکانادا امریکای جنوبی و مرکزی جمعیتش داخل اتحاد با عموم میشوند در باب جنگ بزرگ که بعضی منتظرند ما بین دول عالم اتفاق افتد شخصی پرسید فرمودند لابد خواهد شد

اما امریکا داخل نمیشود این جنگ در اروپا میشود شما یک گوشه
 را گرفته اید کار بکار دیگری ندارید نه بفکر گرفتن قطعات اروپا
 هستید نه کسی طمع آن دارد که زمین شما را بگیرد راحت هستید
 زیرا محیط اتلانتیک یک قلعه طبیعی بسیار محکمی است در باب
 وضع حکومتات جمهوری و مشروطه صحبت شد فرمودند اروپا
 و سایر جهات مجبور خواهد شد که ترتیبات شما را اجزای کنند
 در جمیع اروپا تغییرات عظیمه رخ میدهد و مرکزیت حکومتات
 به استقلال داخلی ولایات منتهی میشود و فی الحقیقه این انصاف
 نیست که یک مملکتی بواسطه یک نقطه حکومت شود زیرا هر قدر
 عقل و کیاست اعضاء مرکز زیاد باشد از احتیاجات لازمه بلدی
 و محلی اطلاع تام ندارند و در ترقی جمیع اطراف مملکت منصفان
 نمیکوشند مثلاً حال جمیع آلمانیان برلین را خدمت میکنند جمیع
 فرانسه پاریس را خدمت مینمایند جمیع ممالک و مستعمرات انگلیس
 لندن را زینت میدهند اما حکومت شما خوب ترتیباتی دارد
 شخصی از حاضرین از اشکالات سیاسی و اقتصادی عرض کرد
 فرمودند امریکارا به اروپا نتوان قیاس نمود مشکلات امریکا
 بالنسبه به مشکلات اروپا هیچ است یکی از مشکلات اروپا اکثریت
 جیوش است در فرانسه و آلمان عموم ملت عسکرند ولی شما

از این مصیبت کبری را احتیاد خدا را شکر کنید که شمارا از این بلا
 نجات داده در داخله آمریکا امن و امان است و اول علم صلح
 در اینجا بلند میشود یقین بدانید که این میشود چون که انسانا
 از مبادی نتیجه میگیرد و آن این است که اینجا صلح اول در میان
 خود ملت برقرار شد و از اینجا سرایت به اطراف خواهد نمود
 یکی از حضار سؤال نمود که آیا حکومت مملکتی باید علی الاطلاق
 در دست جمیع مردم باشد یا در دست عقلا فرمودند معلوم است
 اگر عمومیت ملت اعزّه را انتخاب نمایند که آنها رؤسای جمهور را
 انتخاب کنند بهتر است یعنی رئیس منتخب منتخب باشد زیرا
 عموم عوام چنانچه باید و شاید از این مسائل سیاسی آگاه نیستند
 عوام بحدت صیت میروند و هر مطلبی را فی الحقیقه عقلاء ترویج
 دهند و این طبیعی است عوام بآنها میگویند کار باید اصلاح درست
 عقلا باشند نه در دست عوام ولی عقلاء هم باید در نهایت صداقت
 و خلوص نیت خدمت بعموم ملت نمایند و خیر آنها را حفظ
 و صیانت کنند در کلیات امور ملاحظه کنید چون در دست
 عوام دهید خراب میشود اگر کار در دست عمده دهید خانه
 ساخته نمیشود لابد یک مهندس عاقلی لازم است کار را عقلا
 میکنند عوام همان تعبیر را میکشند خریطه جنگ را سردار میکشد

ولی عوام جنگ میکنند نمیشود خریطه را دست آنها بدهند آیا
 میشود يك اردو را در دست افراد اردو داد اما اگر فتح و ظفر
 خواهیم باید شخص با تجربه عاقلی را جنرال کرد در سوال در مسائل
 اقتصادی مالیون ورنجبران شد فرمودند این یکی از مسائل
 اساسیه حضرت بهاء الله است اما معتدلانه نه متهورانه و
 اگر این مسئله بطور محبت التیام نیاید عاقبت بجنگ خواهد
 کشید اشتراك و تساوی تا تم ممکن نیست زیرا امور و نظام عالم
 مختل میگردد اما يك طریق معتدلانه دارد که نه فقرا این
 طور محتاج بمانند و نه اغنیاء این طور غنی گردند هم فقراء
 هم اغنیاء بر حسب درجات خورد براحات و آسایش و سعادت زندگانی
 نمایند در دنیا اول يك شخص بود که این فکر را کرد و او پادشاه
 مملکت اسپارته بود و سلطنتش را فدای این کار کرد حیاتش قبل
 از ولادت اسکندر یونانی بود این فکر در سرا و افتاد که خدمتی
 بکند که ما فوق آن خدمتی نشود و در این عالم سبب سعادت
 جمعی شود لهذا اهالی اسپارته را سه قسم نمود يك قسمتش
 اهالی قدیمه بودند که زراع بودند يك قسمتش اهل صنعت
 بودند يك قسمتش یونانیانی بودند که اصلشان از فنیکیان بود
 لوکورکوس که اسم این پادشاه بود خواست مساوات حقیقی

بین این سه قسم بگذارد و باین وضع تا سیس حکومت عادلانه نماید
 گفت اهالی قدیمه که زراع هستند بهیچ مکلف نیستند فقط
 مکلف بدادن ده یک از حاصلات خود هستند مکلف به چیز
 دیگر نیستند اهل صنعت و تجارت هم سنوی خراج بدهند
 ولی مکلف به چیز دیگر نه اما طبقه سوم که نجبا و سلاله حکومت
 بودند و مناصب و حرب و دفاع از وطن و سیاست ملک و وظیفه
 آنها بود جمیع اراضی اسپارته را مساحت کرد و بالتساوی در میان
 این فرقه تقسیم کرد مثلاً آنها نه هزار نفر بودند جمیع اراضی را
 نه هزار قسمت تقسیم نمود و هر یک از این فرقه سرآمد آنرا یک
 سهم داد بالمساوات و گفت هر عشری که از آن زمین بیرون
 آید مال صاحب آن ملک باشد و در میان اهالی بعضی توانین
 و نظامهای دیگر نیز گذارد و چون این امور را حکم داده بر حسب
 دلخواه خود با انجام رسانید ملت را در معبد خواست گفت من
 میخواهم بروم به سوریا لکن میترسم بعد از این که من بروم این
 توانین مرا بهم بزنند لهذا شماها قسم یاد کنید که پیش از آمدن
 من این توانین را ابداً بهم نزنید آنها هم در معبد قسمهای
 مؤکد خوردند که ابداً تغییر ندهند و همیشه متمسک باین
 توانین باشند تا آنکه پادشاه مراجعت نماید ولی او از معبد

بیرون آمد و سفر کرد و دیگر برنگشت و از سلطنت خود گذشت تا این
 قوانین محفوظ بماند و این مسئله اشتراکیه چیزی نگذشت که سبب
 اختلاف شد زیرا یکی از آنها پنج اولاد یکی سه اولاد و دیگری دو
 اولاد پیدا کرد تفاوت حاصل شد و بهم خورد لهذا مسئله مساوات
 مستحیل است اما آنچه هست این است که اغنیاء رحم بفقرا کنند
 اما بمیل خودشان نه مجبوراً اگر مجبوری باشد فائده ندارد
 نه آنکه بجبر باشد بل بموجب قانون عمومی هر کس تکلیف
 خود را بداند مثلاً شخص غنی حاصلات زیادی دارد شخص
 فقیر حاصل کم دارد یا آنکه روشن تر بگوئیم یک شخص غنی
 ده هزار کیلو حاصل دارد و شخص فقیر ده کیلو دارد حالا
 انصاف نیست که از هر دو یک مالیات بگیرند بل شخص فقیر
 در این موقع باید از مالیات معاف باشد اگر آن شخص فقیر
 عشر مالیات بدهد و شخص غنی هم عشر مالیات بدهد
 این انصاف نیست پس در این صورت باید قانونی وضع نمود
 که این شخص فقیر که فقط ده کیلو دارد و بجهت قوت ضروری
 خود جمیع را لازم دارد از مالیات معاف باشد ولی شخص غنی
 که ده هزار کیلو دارد اگر عشره یا دو مقابل عشر مالیات بدهد
 ضروری به او نصیرسد مثلاً اگر دو هزار کیلو بدهد باز هشت

هزار کیلو دارد و آدمی که پنجاه هزار کیلو دارد اگر ده هزار کیلو
 بدهد باز چهل هزار کیلو دارد لهذا قوانینی برای این منوال لازم
 است این قوانین اجرت و مزد را باید بکلی بهم زد اگر امروز صاحبنا
 فابریقه ها بر مزد کارگران ضم کنند باز یک ماه یا یک سال دیگر
 قریباً بر آورده اعتصاب نموده بیشتر خواهند خواست این
 کار انتهائی ندارد حالا شریعت الله را بشما بگوئیم بموجب
 شریعت الله مزد باینها داده نمیشود بل فی الحقیقه شریک
 در هر عملی میشوند مثلاً زراع در هر دهی زراعت میکنند
 از زراعت حاصلات میگیرند و از اغنیاء و فقراء بر حسب
 حاصلاتشان عشر گرفته میشود و در آن ده انبار عمومی ساخته
 میشود که جمیع مالیات و حاصلات در آنجا جمع گردد آن وقت
 ملاحظه میشود کی فقیر است کی غنی و زراعی که فقط بقدر
 خوراک و مخارج خود حاصل بدست آورده اند از آنها چیزی
 گرفته نمیشود باری جمیع حاصلات و مالیات که جمع شده
 در انبار عمومی جمع میشود و اگر عجزی در ده موجود بقدر
 قوت ضروری به او داده میشود و از طرف دیگر شخص غنی
 که فقط پنجاه هزار کیلو لازم دارد ولی پانصد هزار کیلو
 حاصلات بعد از مصارفات دارد لهذا دو برابر عشر از او

گرفته میشود و در آخر سال هر قدر در ارباب زیاد میماند خرج
مصارف عمومی میشود این مسئله اشترایون بسیار مهم است
و به اعتصاب مزدوران حل نخواهد شد باید جمیع دولت متفق
شوند و یک مجلسی قرار دهند که اعضاء آن از پارلمانهای
ملل و اعیان منتخب گردد و آنها در نهایت عقل و اقتدار
قراری بدهند که نه مالیون ضرر زیادی بکنند و نه عملها
محتاج باشند در نهایت اعتدال قانونی بنهند بعد اعلان
کنند که عملها حقوقشان در تحت تأمینات محکم است
و همچنین حقوق مالیون حفظ میشود و چون این قرار عمومی
برضایت هر دو طرف مجری گردد اگر اعتصابی اتفاق افتد
جمیع دولت عالم بالتام مقاومت کنند و الا کار بخرابیهای
زیاد میکشد علی الخصوص در اروپا معرکه خواهد شد و از
جمله یکی از اسباب های حرب عمومی در اروپا همین مسئله است
مثلاً اصحاب اموال یکی معدن دارد یکی فابریقه دارد اگر
ممکن باشد صاحبان معادن و فابریقه در منافع پاکارگران
شریک باشند معتدلانه از حاصلات صدی چند بعملجات
بدهند تا عمله غیر از مزد نصیبی نیز از منافع عمومی کارخانه
داشته باشد تا بیجان در کار بگوشد در آینده احتکار باقی نماند

مسئله احتکار بکلی بهم میخورد و همچنین هر فابریقه که ده هزار سهم دارد از این ده هزار سهم از منافع دو هزار سهم را با سهم کارگران نمایند که مال آنها باشد و باقی مال مالین بعد از هر ماه یا سال هر چه منفعت میشود بعد از مه موقوفات و مزد بر حسب عدد سهام در میان هر دو طرف تقسیم کنند فی الحقیقه تا بحال خیلی ظلم بعوام شده باید قوانین گذارد زیرا کارگران ممکن نیست با وضع حالیه راضی شوند هر سال هر ماه اعتصاب کنند و آخر الامر ضرر مالین است اعتصابی در قدیم در عسکر عثمانی واقع شد گفتند بحکومت معاش ما کم است باید زیاد کرد دولت مجبوراً ختم کرد بعد از چندی دوباره اعتصاب کردند عاقبت جمیع مالیات در جیب عسکر رفت کار بجائی رسید که سلطان را کشتند که چرا مالیات رازیا رتر نکردی که ما بیشتر بگیریم یک مملکتی ممکن نیست بر راحت زندگی کند بدون قانون باید قانون محکمی در این خصوص گذاشت که جمیع دول حامی آن قانون باشند جوهر کلام این که اعتصاب سبب خرابی است اما قانون سبب حیات است باید قانونی گذارد باید بقانون طلبیده باعتصاب و جبر و عنف شما امشب از سیاست صحبت کردید ولی ما عادت نداریم از سیاست صحبت کنیم

ما از عالم روح صحبت میکنیم از ثروت ملکوت صحبت میکنیم نه از ثروت ناسوت سیاست امر اجباری است اما سعادت ابدی با امر اجباری حاصل نمیشود اجبار و سعادت ممکن نیست مراد از سعادت چه چیز است یعنی ملکت در نهایت فضائل عالم انسانی و قوه ملکوت الهی زندگی کافی کند آن حکایت دیگر است و این حکایت دیگر

خطابه در منزل مسس نیوتن (۱) و مسس ریورز (۲) -

بروکلین (۳) ۶ جون ۱۹۱۲ (عصر) ۳۰ جمادی الآخر ۱۳۳۰ هـ

هُوَ اللَّهُ

در عالم وجود امری اعظم از این گونه معاف نیست که

Newton (۱)

Mrs. Rivers (۲)

Brooklyn (۳)

(۴) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۶

محض محبت الله انفقار گشته ملاحظه نماید قومی از مشرق
 قومی از مغرب چگونه در نهایت الفت در يك بساط جالسیم این
 گونه الفت و اتحاد مستحیل بود قوه حضرت بهاء الله این قلوب
 را الفت داده و این نفوس را در ظل کلمه واحد در آورده هرگز
 يك خاندان باین درجه از محبت جمع نمیشوند و باین فرح
 و سرور بایکدیگر معاشرت نمیکنند این بقوه الهیه است و
 نفوز کلمه الله که باین بشارت و بهجت مجتعمیم توجه بملکوت
 ابهی داریم و مانند نهالهای گلشن و گلستان از نسائم عنایت و
 احسان در اهتر ازیم امروز روزی است که فراموش نخواهد
 شد زیرا در ظل جمال مبارکیم قلوب ما مستبشر به بشارت
 اوست مشام ما معطر به نفحات ملکوت ابهی است
 گوش ما ملتذ به ندای الهی و روح ما زنده
 به فیوضات رحمانی یقین است
 چنین روزی فراموش
 نخواهد شد ...

خطابه در کلیسای موحدین (۱)، فیلادلفیا (۲)، یکشنبه

۸ جون ۱۹۱۲ (صبح)، (۲۲ جمادی الآخر ۱۳۳۰)، (۳)

من از مملکت بعید شرقی آیم مملکتی که همیشه نور آسمان در آن طلوع
نموده مملکتی که مظاهر مقدسه از آن ظاهر شده که محل ظهور قدرت
الهیة بوده و مراد و مقصدم این است بلکه انشاء الله ارتباطی مابین شرق
و غرب حاصل شود محبت الهیة جهتین را احاطه کند نورانیت الهیة هر دو
اقلیم را روشن نماید نفحات روح القدس جمیع را زنده کند لهذا تضرع
بدرگاه الهی میکنم که این شرق و غرب را یک اقلیم فرماید و این ادیان را
یکدین نماید این نفوس را یک نفس کند جمیع بمنزله انوار یک شمس و
امواج یک دریا گردند جمیع درختان یک بوستان شوند و کل اوراق و ازهار
یک گلستان گردند حقیقت الوهیت وحدت محض است و مقدس و
منزه از ادراک کائنات زیرا ادراک کائنات محدود و حقیقت الوهیت
نا محدود و چگونه محدود میتواند احاطه بغیر محدود نماید
ما فقر محضیم و حقیقت الوهیت غناء صرف فقر بحت
چگونه احاطه بنفناء مطلق کند ما عجز صرفیم و حقیقت الوهیت

Philadelphia (۲) Theological Church (۱)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۸

قدرت محض عجز صرف چگونه تواند بقدرت محض پی برد
 کائناتی که مرکب از عناصرند و همیشه در انقلاب و انتقال از
 حالی بحال چگونه میتواند که تصور حقیقت را بکنند که حتی قیوم
 و قدیم است یقین است که عاجزند زیرا چون در کائنات نظر
 می کنیم می بینیم که تفاوت مراتب مانع از ادراک است هر رتبه
 مادون ادراک رتبه مافوق نتواند مثلاً جمادیه هر قدر صعود کند
 ادراک عالم نبات نکند و نبات هر چند ترقی کند حقیقت حیوان
 را ادراک نکند و از عالم سمع و بصر خبر نگیرد حقیقت حیوان هر
 قدر ترقی کند از حقیقت انسان خبر نگیرد و قوه عقلیه انسان
 را ادراک نتواند پس معلوم شد که تفاوت مراتب مانع از ادراک
 است و هر رتبه مادون ادراک رتبه مافوق را نتواند در وقت نماید
 که این گل هر چند ظریف است لطیف است معطر است در عالم
 نبات بدرجه کمال است اما ادراک حقیقت انسان را نمیکند
 سمع و بصر عالم انسان را تصور نتواند عقل و ادراک انسان را
 تحقق ننماید از عالم انسان خبر ندارد و حال آنکه هر دو حادث
 ولی تفاوت مراتب سبب عدم ادراک است زیرا رتبه انسان بلند
 و رتبه نبات پست است پس چگونه میتواند حقیقت بشریه ادراک
 حقیقت الوهیت نماید چگونه میتواند انسان محدود در مرتبه غیر

محدود در ادراک کند شبهه نیست که نتواند به تصور انسان
 نیاید زیرا آنچه به تصور انسان آید آن محدود است و حقیقت الهیه
 نامحدود ولی آن حقیقت الوهیت افاضه وجود بر جمیع کائنات
 فرموده مواهب او در عالم انسانی ظاهرا نور او در عالم وجود
 مانند نور آفتاب منتشر چون آفتاب را ملاحظه میکنید انوار
 و حرارتش بر جمیع اشیاء تابیده همین طور انوار شمس حقیقت
 بر کل تابیده نورش یکی است حرارتش یکی است فیضش یکی
 است و بر جمیع کائنات تابیده ولیکن مراتب کائنات متعدد
 است استعدادشان متفاوت است هر یک بقدر استعداد
 خویش از آفتاب استفایه دارد سنگ سیاه پرتوی از آفتاب
 دارد اشجار پرتوی از آفتاب دارد حیوانات پرتوی از آفتاب
 دارد و بحرارت آفتاب تربیت شده آفتاب یکی است فیض یکی
 است ولی نفوس کامله بشریه مثل آینه که شمس به تمام قوت
 در او اشراق نموده و کمالات آفتاب در آن ظاهر و آشکار میشود
 حرارت و ضیاء آفتاب در آن هویدا است بقامه حکایت از
 آفتاب میکند این مرایا مظاهر مقدسه هستند که از حقیقت
 الوهیت حکایت میکنند مانند آفتابی که در مرآت ظاهر است
 و صورت و مثال آفتاب آسمانی در مرایا ظاهر است همین طور

صورت و مثال شمس حقیقت در مرآت حقیقی مظاهر مقدسه
ظاهر و آشکار این است که حضرت مسیح میگوید الالب فی الابن
مراد این است که آن آفتاب حقیقت در این مرآت ظاهر و آشکار
است اما مقصد این نیست که آفتاب از آسمان تنزل کرده و
آمده در این آینه جای گرفته زیرا حقیقت الوهیت را صعود و
نزولی نیست دخول و خروجی نیست مقدس و منزّه از زمان و
مکان است همیشه در مرکز تقدیس است زیرا تغییر و تبدیلی
از برای حقیقت الوهیت نیست تغییر و تبدیل و انتقال از حالی
به حالی از خصائص حقیقت حادثه است در وقتی که در بلاد شرق
اختلاف شدید بود و نزاع و جدال عظیم مذاهب و ملل
با یکدیگر جنگ و جدال داشتند اجناس مختلفه با یکدیگر
در بحث و نزاع بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله از افق
شرق ظاهر گشت و اعلان وحدت فیوضات الهیه و وحدت
انسانیه فرمود که جمیع بشر بندگان یک خداوندند و جمیع
از فیض ایجاد الهی وجود یافته خداوند به جمیع مهربان است
و جمیع را می پرورد به هر جنس باشد به هر نوعی به هر مملتی مهربان
است جمیع را رزق میدهد جمیع را می پرورد و جمیع را حفظ
میکند و با جمیع با الطاف معامله می نماید ما را م که خدا بکل

مهربان است ماچرانا مهربان باشیم ما دام خدا باکلی با وفا است
 ماچرانی وفا باشیم ما دام خدا باکلی برحمت معامله میکند ماچرا
 به قهر و غضب معامله کنیم این است سیاست الهیه البتہ اعظم
 از سیاست بشریه است زیرا بشر هر قدر عاقل باشد ممکن نیست
 که سیاست او اعظم از سیاست الهی باشد پس ما باید متابعت
 سیاست الهیه کنیم جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم
 به جمیع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت
 دانیم زیرا جمیع از سلاله یک خاندان از اولاد یک آدم امواج
 یک دریا جمیع سبزه یک چمن در پناه یک خدا نهایت
 این است که یکی علیل است باید معالجه نمود جا هلاست
 باید تعلیم کرد در خواب است باید بیدار کرد بیهوش است
 باید هوشیار نمود و وحدت عالم انسان را اعلام کرد و همچنین
 وحدت ادیان را زیرا جمیع ادیان الهیه اساس حقیقت است
 و حقیقت تعدد قبول نکند حقیقت یکی است اساس جمیع
 انبیای الهی حقیقت است اگر حقیقت نباشد باطل است
 و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی
 است نهایت این است که تقالیدی بمیان آمده آداب و
 رسوم و زوائدی پیدا شده این تقالید از انبیان نیست این

حادث است بدعت است و چون این تقالید مختلف است
 سبب اختلاف ادیان شده اما اگر ما این تقالید را دور بیندازیم
 و حقیقت اساس ادیان الهی تخری کنیم یقین است که متحد
 می شویم و همچنین وحدت نوع را اعلام نمود که نساء و رجال
 کل در حقوق مساوی بهیچوجه امتیازی در میان نیست
 زیرا جمیع انسانند فقط احتیاج به تربیت دارند اگر نساء مانند
 رجال تربیت شوند هیچ شبهه نیست که امتیازی نخواهد
 ماند زیرا عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است
 یکی اناث و یکی ذکور مرغ بایک بال پرواز نتواند نقص یک
 بال سبب وبال بال دیگر است عالم بشر عبارت از دو دست است
 چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش
 بازماند خدا جمیع بشر را خلق کرده جمیع را عقل و دانش
 عنایت فرموده جمیع را دو چشم و دو گوش داده دو دست
 و دو پا عطا کرده در میان امتیازی نگذاشته است لهذا چرا
 باید نساء از رجال پست باشند عدالت الهی قبول نمیکنند
 عدل الهی کل را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور
 و اناثی نیست هر کس قلبش پاک تر عملش بهتر در نزد خدا
 مقبول تر خواه زن باشد خواه مرد چه بسیار زنان پیدا شده اند

که فخر رجال بوده اند مثل حضرت مریم که فخر رجال بوده و
 مریم مجدلیه غبطه رجال بود مریم امّ یعقوب قدوه رجال
 بود آسیه دختر فرعون فخر رجال بود سارا زن ابراهیم فخر
 رجال بود و همچنین امثال آنها بسیار است حضرت فاطمه
 شمع انجمن نساء بود حضرت قرّة العین کوکب نورانی روشن
 بود و در این عصر الیوم در ایران زنانی هستند که فخر رجالند
 عالم اند شاعرند و اقف اند در نهایت شجاعت هستند
 تربیت نساء اعظم و اہم از تربیت رجال است زیرا این دختران
 روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت می کند اول
 معلم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و علم و فضل
 باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند و اگر مادران ناقص
 باشند اطفال نادان و جاہل گردند همین طور حضرت بہاء
 اللہ وحدت تربیت را اعلان نموده کہ بجهت اتحاد عالم
 انسانی لازم است کہ جمیع بشریک تربیت شوند رجال و نساء
 دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع
 مدارس یک نوع گردد ارتباط تام بین بشر حاصل شود
 و چون نوع بشریک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء
 اعلان گردد بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق

این مسائل ممکن نیست زیرا اختلاف تربیت مورث (موجب) جنگ و نزاع مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا انسان راضی به جنگ و جدال نشوند این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند هرگز راضی نمی شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد هیچ مادری راضی نمی شود و لو هرا و هاجی بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی و وحدت جنس و وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوها مات کشته شوند لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوها نم خواهند کرد و از جمله تعالیمی که حضرت بهاء الله اعلان کرد این بود که باید دین مطابق عقل باشد مطابق با علم باشد علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم هر دو به یکدیگر ارتباط تامه یابند این اصل حقیقت است و اما اگر مسئله از مسائل دینی مخالف عقل باشد مخالف علم باشد آن وهم محض است

چه قدر از این دریا های اوهام در قرون ماضیه موج زد
 اوهامات ملت رومان را ملاحظه کنید که اساس دین آنها
 بود اوهامات ملت یونان را ملاحظه نمائید که اساس دین
 آنها بود و اوهامات مصریان را ملاحظه کنید که اساس دین
 آنها بود اینها جمیع مخالف عقل مخالف علم لهذا حال واضح
 و آشکار گردید که اوهام بود ولی در زمانشان در نهایت
 تمسک بودند مثلاً مصریان قدیم چو در نزد آنها زکوصنمی از اصنام آنها می شد
 در پیش چشمشان معجزه مجسم و حال آنکه یک پارچه سنگ بود
 پس ما باید از اوهامات بگذریم تحری حقیقت کنیم آنچه
 را که دیدیم مطابق حقیقت است قبول نمائیم و آنچه را علم
 تصدیق نمی کند عقل قبول نمی کند حقیقت نیست تقالید
 است این تقالید را باید دور بیندازیم و تمسک به حقیقت
 نمائیم و دینی را که مطابق عقل و علم است قبول کنیم و چون
 چنین شود بکلی اختلاف نماند و جمیع عائله واحده ملت
 واحده جنس واحد وطن واحد سیاست واحده احساسات
 واحده و تربیت واحده گردیم
 پروردگارا آموزگار این بندگان را پناه توئی واقف اسرار
 و آگاه توئی جمیع ما عاجزیم و تو مقتدر و توانا جمیع ما گناهکاریم

و توئی غافر الذنوب و رحیم و رحمن پروردگار را نظر بقصور
 ما منما به فضل و موهبت خویش معامله کن خطا، ما بسیار
 است ولی بحر رحمت تویی پایان عجز ما بسیار است و لکن
 تأبید و توفیق تو آشکار پس تا بیدر و توفیق بخش و ما را
 بر آنچه سزاوار درگاه تو است موفق نما دلها را روشن کن
 و چشمها را بینا نما و گوشها را شنوا کن مردگان را زنده فرما
 و مریضان را شفا بخش فقیران را غنی نما و خائفان را امنیت
 بخش و ما را در ملکوت خویش قبول نما و بنور هدایت روشن
 کن توئی مقتدر توئی توانا توئی کریم توئی رحمن و توئی مهربان

خطابه در کلیسای باپتیست^(۱)، فیلا دلفیا ۸ جون

۱۹۱۲ (شب) ۲۲ جمادی الآخر ۱۳۳۰ (۲)

هُوَ اللَّهُ

نهایت سرور را امشب دارم که بین جمع محترم حاضر شدم

(۱) Baptist Church

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۱۸

فی الحقیقه جمعی است در نهایت روحانیت و احساسات ملکوتی
 در قلوب شما در نهایت قوت تو جهتان به خدا است نیتتان
 خالص است بشارت روحانی در وجوده مشاهده می نمایم
 لهذا مقتضی می بینم چند کلمه صحبت کنم از بدایت خلق آدم
 تا یومنا هذا در عالم انسانی دو طریقت بوده يك طریق طریق
 طبیعت يك طریق طریق دیانت طریق طبیعت طریق حیوانی است
 زیرا حیوان به مقتضیات طبیعت حرکت می کند هر چه شهوات
 حیوانی اقتضای نماید آن را مجری میدارد لهذا حیوان اسیر
 طبیعت است از قانون طبیعت ابدًا تجاوز نتواند و از احساسات
 روحانیه هیچ خبر ندارد از قوای معقوله هیچ خبر ندارد اسیر
 محسوسات است بی خبر است یعنی آنچه را که چشمش می بیند
 گوشش می شنود مشامش استنشاق می کند ذائقه اش میچشد
 قوه لامسه اش لمس می کند میدانند حیوان اسیر این پنج
 قوت است و آنچه محسوسات این قوی است قبول می کند
 و آنچه خارج از محسوسات است یعنی از عالم معقولات
 و از ملکوت الهی و از حسیات روحانیه و از دین الهی حیوان
 بی خبر است زیرا اسیر طبیعت است از غرائب آنکه مادیون
 افتخار به این می کنند و میگویند آن چه که محسوس است

مقبول است و اسیر محسوساتند ابتدا از عالم روحانی خبر ندارند
از ملکوت الهی بی خبرند از فیوضات رحمانی بی خبرند و اگر این
کمال است پس حیوان باعظم درجه کمال رسیده است ابتدا
از ملکوت و روحانیات خبر ندارند منکر روحانیات است اگر
ما بگوئیم که اسیر محسوسات بودن کمال است پس اکل ممکنات
حیوان است زیرا ابتدا احساسات روحانی ندارند ابتدا از ملکوت
الهی خبر ندارند با وجود این که خدا در حقیقت انسان بک قوه
عظیمه و ربیعه گذارده است که باین قوه عظیم بر عالم طبیعت
حکم کند ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است
این آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است این نجوم عظیمه
اسیر طبیعتند این کوههای باین عظمت اسیر طبیعت است
این کره زمین باین عظمت اسیر طبیعت است جمیع جمادات
نباتات حیوانات اسیر طبیعتند جمیع این کائنات از حکم طبیعت
نمی‌توانند ابتدا خارج گردند مثلاً آفتاب باین عظمت که
عبارت از یک ملیون و نصف بزرگتر از کره ارض است
بقدر سوزن از قانون طبیعت خارج نشود از مرکز خود
تجاوز ننماید زیرا اسیر طبیعت است اما انسان حاکم بر
طبیعت است ملاحظه کنید که به مقتضای قانون طبیعت

انسان ذی روح خاکی است و لکن این قانون را می شکند در
 هوا پرواز می کند در زیر دریا می رود در روی اقیانوس می تازد
 انسان این قوه کهربا را که باین سرکشی است در یک زجاجی حبس
 می کند با شرق و غرب در دقیقه و واحده معا بره می نماید اصوات
 را گرفته حبس می کند در زمین است کشف حقایق آسمانی می نماید
 اسرار کره ارض را هویدا می سازد جمیع کنوز طبیعت که مستور است
 آشکار می کند جمیع اسرار کائنات را ظاهر می سازد که بقانون طبیعت
 سر مکنون و رمز مصون است و بقانون طبیعت باید مستور بماند
 و حال آنکه انسان باین قوه معنویه که دارد کشف اسرار طبیعت
 می کند و این مخالف قانون طبیعت است حقائق مکنونه طبیعت
 را ظاهر می کند و این مخالف قانون طبیعت است پس معلوم شد
 که انسان حاکم بر طبیعت است و از این گذشته طبیعت ترقی
 ندارد انسان ترقی دارد طبیعت شعور ندارد انسان شعور دارد
 طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد طبیعت اکتشاف حقائق
 نکند انسان اکتشاف حقائق نماید طبیعت از عالم الهی خبر ندارد
 انسان خبر دارد طبیعت از خدای بی خبر است انسان از خدا خبر
 دارد انسان کسب فضایل میکند و طبیعت محروم از آن است
 انسان دفع رذائل کند طبیعت دفع رذائل نتواند پس معلوم

شد که انسان اشرف از ماده است يك قوه معنويه دارد که فوق عالم طبيعت است انسان قوه حافظه دارد طبيعت ندارد انسان قوه معنويه دارد طبيعت ندارد انسان قوای روحانی دارد طبيعت ندارد پس انسان اشرف از طبيعت است زیرا قوه معنويه در حقيقت انسان خلق شده و طبيعت از آن محروم است سبحان الله این جای غرابت است با وجود آنکه در انسان چنین قوای معنويه و ريعه گذارده شده انسا از طبيعت را که مادون اوست میپرستد خداوند روح مقدسی در او خلق کرده است که باین روح مقدس اشرف از کائنات شده با وجود این کمالات میروند اسیر ماده میشوند و ماده را خدا میکند و آنچه خارج از عالم ماده است انکار مینماید اگر این کمال است این کمال را با عظم درجه حیوان دارد زیرا حیوان از عالم الهی ما وراء الطبیعه خبر ندارد پس حیوان فیلسوف اعظم است زیرا از عالم ملکوت بیخبر است احساسات روحانی ندارد از عالم خدا خبر ندارد و از ملکوت الله خبر ندارد خلاصه القول این است طریق طبيعت

طریق ثانی طریق دیانت است و این آداب الهی است

اکتساب فضائل انسانی است تربیت عموم بشر است نورانیت

آسمانی است اعمال مدوحه است این طریق دیانت سبب نورانیت عالم بشر است این طریق دیانت سبب تربیت نوع انسا است این طریق دیانت سبب تهذیب اخلاق است این طریق دیانت سبب محبت الله است این طریق دیانت سبب معرفت الله است این طریق دیانت اساس مظاهر مقدسه الهی است و آن حقیقت است و اساس ادیان الهی یکی است تعدد و تجوی قبول نکند خدمت بعالم اخلاق کند تصفیه قلوب و ارواح نماید سبب اکتساب فضائل است سبب نورانیت عالم انسانی است و لکن یا اسفا که این عالم انسانی غرق در دریای تقالید شده هر چند حقیقت ادیان الهی یکی است و لکن افسوس که ابرهای او هلمات انوار حقائق راستر نموده است و این غماهای تقالید عالم را تاریک کرده است لهذا نورانیت دیانت ظاهر نیست و ظلمت سبب اختلاف شده است زیرا تقالید مختلف و این سبب جدال و نزاع بین ادیان گردیده و حال آنکه ادیان الهی مؤسس وحدت انسانی است سبب محبت بین بشر است سبب ارتباط عمومی است سبب اکتساب فضائل است و لکن ناس در بحر تقالید مستغرق شده و بواسطه اکتساب این تقالید بکلی از طریق اتحاد دور شده اند

و از نورانیت دیانت محروم مانده اند و به اوهای متشبث اند
 که میراث آباء و اجداد است چون این تقالید سبب ظلمت شد
 نورانیت دیانت را محو کرد و آنچه سبب حیات بود سبب ممات شد
 آنچه برهان دانائی بود دلیل نادانی گشت و آنچه که سبب علویت
 و ترقی عالم انسانی بود سبب دنائت و جهالت نوع بشر شد لهذا
 عالم دیانت روز بروز تندنی کرد و عالم مادیات روز بروز غلبه
 نمود و آن حقیقت قدسیه ادیان الهی مستور ماند آفتاب چون
 غروب کند این خفاشها پرواز کنند زیرا این ها مرغان شب اند
 چون نورانیت دیانت غروب کند این مادیون خفاش آسا
 پرواز آیند زیرا طیور لیل اند وقتی که نور حقیقت مخفی شد اینها پرواز آیند
 باری چون این عالم را تاریکی و ظلمت احاطه کرد حضرت
 بهاء الله از افق ایران مانند آفتاب درخشید جمیع آفاق را به انوار
 حقیقت روشن ساخت حقیقت ادیان الهی را ظاهر ساخت ظلمت
 تقالید را دفع نمود تعالیم جدیدی گذارد و به آن تعالیم شرق
 را زنده کرد

اول تعلیم حضرت بهاء الله تخری حقیقت است باید انسا
 تخری حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل عالم هر
 يك تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید

سبب جنگ وجدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است پس باید تحری حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زائل شود زیرا حقیقت حقیقت واحد است تعدد و تجزی قبول نکند و مادامی که حقیقت تجزی و تعدد قبول نکند اگر جمیع ملل تحری حقیقت کنند شبهه نیست که کل متحد و متفق شوند جمعی از ادیان و فرق و ملل مختلفه چون در ایران تحری حقیقت نمودند نهایت متحد و متفق گشتند و الان در نهایت اتحاد و اتفاق در نهایت الفت و محبت با هم زندگی می نمایند و ابدًا راتحه اختلاف در میان آنها نیست ملاحظه نماید حضرات یهود منظور ظهور حضرت مسیح بودند و بجان و دل آرزومی کردند اما چون غرق در تقالید بودند چون حضرت مسیح ظاهر شد ایمان نیاوردند عاقبت بر صلب آن حضرت قیام نمودند از اینجا معلوم میشود که پیروی تقالید کردند زیرا اگر تحری حقیقت می کردند البته بحضرت مسیح ایمان می آوردند این تقالید عالم انسانی را ظلمانی کرده این تقالید سبب حرب و قتال شده این تقالید سبب بغض و عداوت گشته پس باید تحری حقیقت کنیم تا از جمیع مشقات خلاص شویم و بصیرت روشن شود و بملکوت الهی راه بیابیم

دوم تعلیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است

جميع بشر نوع انسان اند جميع بندگان الهی جميع را خدا خلق کرده
 جميع اطفال الهی هستند خدا کل را رزق میدهد کل را می پروراند
 بکل مهربان است چرا ما نامهربان باشیم این است سیاست الهیه
 که انوارش بر جميع خلق تابیده است آفتابش بر جميع اشراق نموده
 ابر مکرمتش بر جميع باریده نسیم عنایتش بر جميع وزیده پس معلوم
 شد که نوع انسان جميعاً در ظل رحمت پروردگار است نهایت بعضی
 ناقص هستند باید اکمال کردند جا هل هستند باید تعلیم یا بند
 مریض هستند باید معالجه شوند خوابند باید بیدار گردند
 طفل را نباید مبعوض داشت که چرا طفلی باید او را تربیت نمود
 مریض را نباید مبعوض داشت که چرا ناخوشی باید نهایت رحمت
 و محبت به او داشت از این واضح شد که عداوت ما بیزاریان
 باید بکلی محو گردد در ظلم و اعتساف برداشته شود و بالعکس
 نهایت الفت و محبت جاری گردد

ثالث تعلیم حضرت بهاء الله این است که دین باید

سبب الفت باشد سبب ارتباط بین بشر باشد رحمت پروردگار
 باشد و اگر دین سبب عداوت شود و سبب جنگ گردد عدمش
 بهتر بی دینی به از دین است بلکه بالعکس دین باید سبب الفت
 باشد سبب محبت باشد سبب ارتباط بین عموم بشر باشد

تعلیم چهارم حضرت بهاء الله آنکه دین باید مطابق علم باشد زیرا خدا عقل با انسان داده تا حقایق اشیاء را تحقیق نماید اگر مسائل دینیه مخالف عقل و علم باشد و هم است زیرا مقابل علم جهل است و اگر بگوئیم دین ضد عقل است مقصود این است که دین جهل است لابد دین باید مطابق عقل باشد تا از برای انسان اطمینان حاصل شود اگر مسئلهئی مخالف عقل باشد ممکن نیست از برای انسان اطمینان حاصل گردد همیشه متزلزل است

تعلیم پنجم حضرت بهاء الله آنکه تعصب جنسی تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی تعصب سیاسی هادم بنیان انسانی است و تعصب مخرب اساس نوع بشر است از هر قبیل باشد تا آنکه این تعصبات زائل نگردد ممکن نیست عالم انسانی راحت یابد و برهان بر این اینکه هر حرب و قتالی و هر عداوت و بغضاتی که در بین بشر واقع شده یا منبث از تعصب وطنی بوده و یا منبث از تعصب سیاسی شش هزار سال است که عالم انسانی راحت نیافته و سبب عدم راحتش این تعصبات است و تا تعصب باقی جنگ باقی بغض باقی عداوت باقی ازیت باقی و اگر بخواهیم عالم انسانی راحت باشد جمیع

این تعصبات را باید بریزیم و الا ممکن نیست که آسایش یابد
 تعلیم ششم حضرت بهاء الله تعدیل معیشت حیات
 است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر بر راحت زندگانی
 کنند یعنی همچنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و به انواع
 موائد سفره او مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و
 گرسنه نماند تا جمیع نوع انسان راحت یابند امر تعدیل معیشت
 بسیار مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر
 ممکن نیست

تعلیم هفتم حضرت بهاء الله مساوات حقوق است
 جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان حقوق واحد امتیازی
 از برای نفسی نیست کل در تحت قانون الهی هستند مستثنائی نه
 در نزد حق امیر و فقیر یکسان اند عزیز و حقیر مساوی

تعلیم هشتم حضرت بهاء الله تربیت عموم لازم است
 و وحدت اصول و قوانین تربیت نیز از الزام امور تا جمیع بشر تربیت
 واحد گردند یعنی تعلیم و تربیت در جمیع مدارس عالم باید یکسان
 باشد اصول و آداب یک اصول و آداب گردد تا این سبب شود که
 وحدت عالم بشر از صفر سن در قلوب جای گیرد

تعلیم نهم حضرت بهاء الله وحدت لسان است

يك لسان ايجاد شود و آنرا جميع آكادميهاي عالم قبول نمايند
يعنى يك كنگره بين المللى مخصوص تشكيل دهند و از هر ملتى
نمايندگان و وكلاء دانا در آن جميع حاضر گردند و صحبت و مشورت
نمايند و رسماً آن لسان را قبول كنند و بعد از آن در جميع
مدارس عالم تعليم اطفال كنند تا هر انسان دو لسان داشته
باشد يك لسان عمومى و يك لسان وطنى تا جميع عالم يك وطن
و يك لسان گردد زيرا اين لسان عمومى از جمله اسباب اتحاد
عالم انسانى است

تعليم رهم حضرت بهاء الله وحدت رجال و نساء
است كه رجال و نساء در نزد خداوند يكسان اند جميع نوع انسان اند
جميع سلاله آدم اند زيرا ذكور و اناث تخصيص به انسان ندارد
در عالم نبات ذكور و اناثى موجود در عالم حيوان ذكور و اناثى موجود
ولكن بهيچوجه امتيازى نيست ملاحظه در عالم نبات كنيد آيا
ميانه نبات ذكور و نبات اناث هيچ امتيازى هست بلكه مساوات
تام است و همچنين در عالم حيوان ابتدا بين ذكور و اناث امتيازى
نيست جميع در ظل رحمت پروردگارند پس انسان كه اشرف
كائنات است آيا جائز است كه اين اختلاف را داشته باشد تاخر
جنس زن تا بحال بجهت اين بوده كه مثل مردان تربيت نموشدند

اگر نسوان مانند مردان تربیت می شدند شبیه نیست که نظیر رجال میگشتند چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر به مساوات کامله زنان و مردان

تعلیم یا زدهم حضرت بهاء الله صلح عمومی است و تا علم صلح عمومی بلند نگردد و محکمه کبرای عالم انسانی تشکیل نشود و جمیع امور ما به الاختلاف دول و ملل در آن محکمه قطع و فصل نگردد عالم آفرینش آسایش نیابد بلکه هر روز بنیان بشر زیر و زبر گردد و آتش فتنه زبانه کشد و ممالک قریب و بعید را مثل خاکستر کند جوآنان نورسیده هدف تیرا عتساف گردند و اطفال مظلوم یتیم و بی پرستار مانند و مادرهای مهربان در ماتم نوجوانان خویش نوحه و نندبه نمایند شهرها خراب شود ممالک ویران گردد چاره این ظلم و اعتساف صلح عمومی است

تعلیم رو ازدهم حضرت بهاء الله آنکه عالم انسانی به قوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند بلکه بجهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق العاده انسانی نفثات روح القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیئت بشر ترقیات فوق العاده نموده بدرجه

کمال برسد زیرا جسم انسان محتاج به قوای مادیه است ولی روح انسان محتاج به نفثات روح القدس است و اگر تأییدات روح القدس نبود عالم انسانی خاموش می شد و نفوس انسانی مرده بود چنانچه حضرت مسیح می فرماید مرده را بگذار مرده ها دفن کنند و آنچه از جسد مولود شده است آن جسد است و آنچه از روح مولود شده آن روح است و این معلوم است که روحی که نصیبی از نفثات روح القدس ندارد آن میت است لهذا واضح شد که روح انسانی محتاج به تأییدات روح القدس است و الّا به قوای مادیه تنها انسان ترقیات تامه نماید بل ناقص می ماند

خطابه در مجمع عمومی نیویورک ۱۶ جون ۱۹۱۲

راؤل رجب (۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

عالم مادی هر قدر ترقی کند لکن باز محتاج تعلیمات روح

(۱) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۲۶

القدس است زیرا کمالات عالم مادی محدود و کمالات الهی
 نامحدود است چون کمالات عالم مادی محدود است لهذا
 احتیاج انسان به کمالات الهی است زیرا کمالات الهی نامحدود
 است ملاحظه در تاریخ بشر نماید کمالات مادی هر چند
 بدرجه اعلی رسید لکن باز محدود بود اما کمالات الهیه
 نامحدود پایانی ندارد لهذا محدود محتاج نامحدود است
 مادیات محتاج روح است و عالم جسمانی محتاج نفثات روح
 القدس جسد بی روح نمی تواند بود هر قدر جسد در نهایت
 لطافت باشد احتیاج بروح دارد قندیل هر قدر لطیف باشد
 محتاج سراج است بی سراج زجاج نمی تواند بود جسد بی روح
 نمی تواند تعلیم معلم جسمانی محدود است و تربیت او محدود
 فلاسفه گفتند که مرتبی بشرند ولی در تاریخ نظر کنید قادر بر تربیت
 خود یا معدودی قلیل بودند لکن تربیت عمومی را از عهد برینیا آمدند
 ولی قوه روح القدس تربیت عمومی می نماید مثلاً حضرت مسیح
 تربیت عمومی کرد ملل کثیره را از عالم اسارت بت پرستی نجات داد
 جمیع را به وحدت الهی دلالت کرد ظلمانی را نورانی کرد جسمانی را
 روحانی کرد عالم اخلاق را روشن نمود و نفوس ارضی را آسمانی
 فرمود و این به قوه فلاسفه نمی شود بلکه به قوه روح القدس می شود

لهذا هر قدر عالم انسانی ترقی نماید باز ممکن نیست بدرجه کمال
 برسد الا به تربیت روح القدس لهذا بشما وصیت میکنم که در
 فکر تربیت روحانی باشید چنانچه در مادیات باین درجه رسیده اید
 همین طور بکوشید تا در مدنیت روحانیه ترقی نمائید احساسات
 روحانی یا بید توجه بملکوت نمائید و استفاضه از روح القدس
 کنید قوه معنویه حاصل نمائید تا علویت عالم انسانی ظاهر و
 نهایت سعادت حاصل شود حیات ابدیه یا بید عزت سرمدیه
 جوئید ولادت ثانویه یا بید و مظهر الطاف ربانیه شوید و ناشر
 نفعات رحمانیه گردید

نطق در منزل مستر مکنات (۱)، بروکلین - ۱۷

جون ۱۹۱۲ (دوم رجب ۱۳۳۰)، (۲)

مژده باد مژده بار که نور شمس حقیقت طلوع نمور مژده
 باد مژده باد که صهیون برقص آمد مژده باد مژده بار که اورشلیم
 الهی از آسمان نازل شد مژده باد مژده بار که بشارات الهی

(۱) Mr. Moc Nutt

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۲۶ - ۱۲۷

ظاهر گشت مژده باد مژده باد که اسرار کتب مقدسه اکمال گردید
 مژده باد مژده باد که یوم اکبر الهی ظاهر شد مژده باد مژده باد که
 علم وحدت عالم انسانی بلند گردید مژده باد مژده باد که خیمه
 صلح اکبر موج زد مژده باد مژده باد که نسیم رحمانی وزید مژده
 باد مژده باد که سراج الهی روشن شد مژده باد مژده باد که در این
 قرن اعظم جمیع اسرار و نبوات انبیاء ظاهر و هویدا گشت مژده باد
 مژده باد که بهاء کرم بر آفاق تجلی نمود مژده باد مژده باد که
 شرق و غرب دست در آغوش یکدیگر شدند مژده باد مژده باد
 که آسیا و امریکا مانند رومشتاق دست به یکدیگر دارند

خطا به در بیت مبارک نیویورک (۳ جولای ۱۹۱۲)

(شب ۱۸ رجب ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

امشب میخواهم از برای شما سبب احتجاب ناس را از
 مظاهر مقدسه الهی بیان کنم این مسلم است که در جمیع عهدها

مردم منتظر موعود بودند مثلاً در زمان مسیح یهود منتظر ظهور مسیح بودند و شب و روز در معابد دعای نمودند که خدا یا ظهور مسیح را نزدیک کن تا از انوار او استفاده کنیم و به آنچه سبب سعادت ابدی است برسیم بسا شبها در قدس الاقداس گریه می کردند و تا صبح جزع و فزع می نمودند که خدا یا مسیح را بفرست اما وقتی که مسیح ظاهر شد جمیع اعتراض کردند جمیع انکار نمودند بلکه تکفیر کردند و عاقبت بصلیب زدند سبب چه بود اسباب بسیار بود اما سبب بسیار قوی دو سبب بود که این دو سبب همیشه سبب احتجاب ناس بوده و سبب محرومی کل گردیده است

سبب اول آنکه شخص موعود را در کتاب مقدس شرطی مذکور که آن شروط کلام رمزی است نه مفهوم لفظی و چون بحسب مفهوم لفظی گرفتند لهذا اعراض و استکباری کردند می گفتند این موعود آن موعود نیست چنانچه یهود عبارات را گرفته حین ظهور حضرت مسیح علماء یهود گفتند این مسیح آن مسیح نیست این آن موعود نیست بلکه نسبت های دیگر دادند که زبان حیا کند و تمسک بشروط ظهور مسیح در کتاب مقدس تورات نمودند

شرط اول این که در کتاب مقدس منصوص است

که مسیح از مکان غیر معلوم می آید این شخص از زا صره آمده ما
اورای شناسیم

شرط ثانی آن که عصایش از آهن است یعنی بشمشیر
شبان می کند و این مسیح شمشیر که سهل است عصای چوب هم ندارد
شرط ثالث آن که بموجب کتاب مقدس حضرت موعود
باید بر سر پر داورد نشیند و تاسیس سلطنت بکند این مسیح رانه
سلطنتی نه لشگری نه مملکتی نه وزرائی نه وکلای فرید و وحید
است لهذا این مسیح آن مسیح موعود نیست

شرط رابع آن که مسیح شریعت تورات را ترویج کند و
این مسیح سبت را بهم شکست شریعت تورات را نسخ نمود چگونه
این مسیح آن مسیح است

شرط خامس آن که باید شرق و غرب را فتح کند این
مسیح يك لانه و آشیانه ندارد چگونه این مسیح آن مسیح است
شرط سادس آن که باید حیوانات نیز در زمان مسیح
در نهایت راحت و آسایش باشند و عدالت بدرجهئی رسد که
حیوانی نتواند به حیوان دیگر تعدی کند گرگ و میش با هم از
يك چشمه آب بنوشند باز و كيك در يك لانه آشیانه کنند
شیر و آه در يك چراگاه بچرند حال در زمان این مسیح

ظلم و عدوان بدرجهئی است که حکومت رومان در فلطین غلبه کرده یهود را می کشد میزند نفی می کند حبس می نماید ظلم و عدوان بی پایان است حتی خود مسیح را به فتوای علمای یهود به صلیب زدند چگونه این مسیح آن مسیح است این بود سبب احتجاج ملت یهود از ایمان به مسیح و حال آنکه جمیع این شرایط ظاهر شد جمیع این آثار با هر گشت و لکن کلامی رمزی بود علماء یهود نفهمیدند گمان کردند که این شروط بحسب ظاهر و مفهوم لفظی است و حال آنکه جمیع رموز بود

اولاً این که از مقامی غیر معلوم می آید روح مسیح از مقام غیر معلوم آمد نه جسمش هر چند جسمش از نا صره بود اما روح مسیح نه از نا صره نه از حیفا آمد نه از شرق و نه از غرب بود روح مسیح از عالم الهی بود از مقامی غیر معلوم بود اما علمای یهود نفهمیدند

ثانیاً این که عصای او از آهن بود عصا آلت شبانی است آلت شبانی حضرت مسیح لسان مبارک بود لسان مبارک سیف قاطع بود فصل بین حق و باطل می کرد

ثالثاً این که بر سر پر داود بنشیند و سلطنت نماید حضرت مسیح سلطنتش سلطنت ابدی بود نه سلطنت ناپلئون نه سلطنت

جنگیز خان نه سلطنت انیبال سلطنت مسیح سلطنت روحانی بود
 سلطنت ابدی بود سلطنت وجدانی بود مما لك او قلوب بود در قلوب
 سلطنت می کرد نه در خاک والی الابد سلطنتش باقی است و نهایت ندارد
 رابعاً این که ترویج تورات می نماید یعنی اساسی را که
 حضرت موسی گذاشته است آن را از تقالید خلاص می کند آن
 حقیقت را ترویج می کند هیچ شبهه نیست که حضرت مسیح اساس
 موسی را ترویج کرد از جمله وصایای عشره را ترویج کرد حقیقت
 شریعت موسی را ترویج کرد اما بعضی امور که موافق عصر موسی بود
 و در زمان مسیح موافق نبود از زوائد بود یا از تقالید تلمودیه بود
 آنها را نسخ کرد اساس اصلی را مجری داشت و ترویج فرمود
 خامساً این که شرق و غرب را فتح می کند چون حضرت
 مسیح کلمة الله بود بقوة الهی شرق و غرب را فتح کرد و فتوحاتش
 الی الان باقی و برقرار نهایت ندارد

سادساً این که در ایام ظهورش گرگ و میش از یک
 چشمه آب می خوردند مقصد از این آن است که نفوس که مانند
 گرگ و میش اند آنها به حضرت مسیح مؤمن می شوند و جمیع آنها از
 چشمه انجیل مینوشند مثلاً یک شرقی و یک غربی که مناسبتی
 ما بین آنها نبوده معاشرتی با هم نداشته اند و از هر جهت مخالف

بودند و بمنزله گرگ و میش بودند و اجتماع اینها ممکن نبود چون
 مؤمن بحضرت مسیح شدند جمیع برجشمه و احد جمع شدند اینها کلمات
 رمزی بود چون علماء بهود نفهمیدند و به حقیقت معانی پی نبردند
 و بصورت ظاهر نگاه کردند و مطابق ندیدند این بود که انکار کردند
 و اعتراض نمودند

سبب ثانی مانع ثانی این است که در مظاهر مقدسه الهیه
 دو مقام است يك مقام بشر است و دیگری مقام رحمانی نورانی مقام
 ظهور و تجلی ربانی مستور است و مقام بشریت ظاهر خلق آن حقیقت
 مقدسه را ظاهر در هیکل نمی بینند قوه روح القدس رانی بینند
 نظریه بشریت می کنند و چون می بینند در مقام بشریت مشترك با سایر
 بشرند نظیر سایرین میخورند میخوابند مریض میشوند نا توان
 میگردند لهذا قیاس به نفس خود نموده میگویند اینها مثل ماها
 هستند امتیازی ندارند چرا اینها مظاهر مقدسه باشند و ما
 نباشیم چرا اینها ممتاز از ماها باشند چرا اینها آسمانی باشند و ما
 زمینی چرا آنها نورانی باشند و ما ظلمانی و حال آنکه در جمیع
 شئون بشری مثل آنها هستیم ابداً فرق و امتیازی در میان نیست
 و امتیازی خصوصی از ما ندارند ما فرقی نمی بینیم اینها مثل ما
 هستند لهذا انکار و استکبار می نمودند مثل ابلیس که نظریه جسم

آدم کرد گفت من اشرف از آدم هستم ولی نظر بروح آدم نکرد روح
 آدم را ندید و چون جسم آدم از تراب بود آن را دید روح او را ندید
 استکبار کرد و الاسجد ه میگرد حال در یوم ظهور مظا هر الهی چون
 مردم نظر به بشریت آنها می نمایند و مانند خودشان می بینند لهذا
 استکبار میکنند اعتراض می نمایند تعدی میکنند ظلم و مخالفت
 می نمایند و بر قتل آنها قیام میکنند پس شما باید نظر به بشریت
 مظا هر مقدسه الهیه نکنید باید نظر به حقیقت آنها بکنید آن
 حقیقت ساطعه که آفاق را روشن میکند آن حقیقت ساطعه
 که عالم بشر را نورانی می نماید آن حقیقت ساطعه که نفوس را از
 نقائص خلاص می نماید آن حقیقت ساطعه که هیئت جامع را
 به اعلی درجه کمال میرساند مافوق تصورات بشری است ما
 باید نظر به زجاج نکنیم زیرا چون نظر به زجاج کنیم

چون بلور است از انوار محروم مانیم باید نظرا

به سراج نمایم یعنی آن سراجی که در این

زجاج میتابد و آن فیض تجلی

حضرت الوهیت

است

که در زجاج بشریت ظاهر و هویدا است و چون چنین کنیم محتجب نمایم

خطابه در نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲

(۲۰ رجب ۱۹۳۳) (۱)

بسیار بسیار خوش آمدید در جمیع کتب مقدسه الهیه بشارتی است که بشارت میدهد روزی خواهد آمد که موعود جمیع کتب ظاهر خواهد شد و یک قرن نورانی تشکیل خواهد کرد علم صلح و سلام بلند خواهد شد وحدت عالم انسانی اعلان خواهد گردید در میان اقوام و امم بغض و عداوت نماند جمیع قلوب ارتباط به یکدیگر نماید در تورات مذکور است در انجیل مذکور است در قرآن مذکور است در زنداوستا مذکور است در کتاب بودا مذکور است خلاصه در جمیع این کتب مذکور است که بعد از آنکه تاریکی عالم را احاطه نمود آن روشنائی طلوع نماید نظیر آن است که چون شب خیلی تاریک شود دلیل بر ظهور روز است و همچنین هر وقت که ظلمت ضلالت عالم را احاطه کند و نفوس بشر بکلی از خدا غافل شوند و مادیات بروحانیت غلبه نماید جمیع ملل مانند

حیوان غرق در عالم طبیعت گردند و از عالم حق بی خبر و خدا را
 فراموش نمایند زیرا حیوانات جز از محسوسات ندانند و قوای
 روحانیّه اعتقاد ندارند و بکلی از خدا و انبیای بی خبر و بیزارند
 و طبیعی و فیلسوف مادی هستند ولی انسان باید سالها زحمت
 بکشد و در مدارس تحصیل علم نماید تا مادی و طبیعی گردد
 اما گاو بدون این زحمات رئیس فلاسفه مادیون است در همچو
 وقتی آن آفتاب طلوع خواهد نمود و آن صبح نورانی ظاهر
 خواهد شد ملاحظه نماید امروز بکلی مادیات به روحانیت
 غلبه نموده در بین بشر ابدًا احساسات روحانیّه نمانده مدّتی
 الهیّه نمانده. هدایت الله نمانده. معرفت الله نمانده. جمیع
 غرق در بحر ماده هستند اگر چنانچه جمعی بکناش و یا
 بمعابد میروند عبارت می کنند این بجهت تقالید آباء و
 اجداد است نه این است که تخری حقیقت کرده اند و حقیقت
 را یافته اند و حقیقت را می پرستند از آباء و اجداد از برای
 آنها تقالیدی میراث مانده. و به آن تقالید متشبث و عادت کرده اند
 که بعضی اوقات بمعابد بروند و آن تقالید را مجری دارند
 و برهان بر این آنکه پسر هر یهودی یهودی است پسر هر
 مسیحی مسیحی است پسر هر مسلمی مسلم پسر هر زردشتی زردشتی

پس این مذهب از آباء و اجداد میراث از برای او آمده است
و تقلید آباء و اجداد می نماید بجهت این که پدرش یهودی بوده
او هم یهودی شده نه این که تحری حقیقت کرده و به تحقق
رسانیده که دین یهودی حق است و متابعت آن را کرده بلکه
دیده که پدر و آباء و اجداد بر این مسلک بوده او هم این مسلک
را پیش گرفته است مقصد این است که ظلمت تقلید عالم را
احاطه کرده متابعت تقلید طریق الهی را گم نموده نور حقیقت
مخفی مانده اگر این امم مختلفه تحری حقیقت کنند لابد بر این
است که بر حقیقت پی برند و چون حقیقت را یافتند جمیع ملل
یک ملت گردند اما ما دام متمسک به تقلیدند و از حقیقت
محروم و این تقلید مختلف است لهذا نزاع و جدال در میان
است بغض و عداوت بین ملل شدید است اما اگر تحری حقیقت
بکنند ابداً عداوتی نماند بغض نماند جنگ و جدالی نماند
با یکدیگر نهایت التیام را حاصل کنند در ایامی که در شرق
ظلمت ضلالت در نهایت قوت بود و غرق در تقلید بدرجهئی
که این ملل شرق تشنه خون یکدیگر بودند یکدیگر را نجس
می شمردند و ابداً با یکدیگر ملاقات نمی کردند در همچو وقتی حضرت
بهاء الله در شرق ظاهر شد و بنیان تقلید را بر انداخت نور

حقیقت سطوع کرد ملل مختلفه که متابعت نمودند متحد
 شدند چون تحری و پرستش حقیقت کردند متفق گشتند جمیع
 بشر بندگان الهی هستند و همه از سلاله آدم اند و همه از
 يك خاندان و جمیع اینها اساسشان يك اساس و چون تعالیم
 انبیاء حقیقت است لهذا یکی است و نزاع و جدال بین ملل
 از جهت تقالید است ولی امروز در ایران قلوب با همدیگر
 متحد گردیده جا آنها با یکدیگر التیام یافته بغض و عداوت
 شدید به محبت و مودت تغییر نموده کل به محبت عظیم قیام
 کرده اند مسیحی یهودی زردشتی مسلمان بودائی همه اینها
 از تعالیم بهاء الله به حقیقت رسیدند در نهایت الفت و محبت
 با یکدیگر امتزاج یافته اند انبیاء الهی با یکدیگر در نهایت
 محبت اند هر سلفی بشارت از خلف داده و هر خلفی تصدیق
 سلف نموده اینها در نهایت اتحادند ولی ملتشان در نهایت
 اختلاف مثلاً موسی خبر از مسیح داد و بشارت از ظهور مسیح
 داد و مسیح تصدیق نبوت موسی را کرد پس در میان مسیح
 و موسی اختلافی نیست نهایت ارتباط است لکن میانه یهودی
 و مسیحی نزاع است ولی اگر تحری حقیقت نمایند چو حقیقت
 یکی است تعدد ندارد بکلی با یکدیگر مهربان می شوند و در نهایت

محبت الفت می جویند و جمیع تصدیق جمیع انبیاء می کنند و جمیع
 تصدیق جمیع کتب می نمایند این نزاع وجدال نفی ماند همه
 ماها یکی می شویم با یکدیگر در نهایت محبت و الفت زندگی
 می کنیم همه پدر و پسر می شویم همه برادر و خواهر می شویم در
 نهایت محبت در نهایت الفت با یکدیگر معاشرت می نمایم این
 قرن قرن نورانی است نسبت به قرون سالفه ندارد ظلمت
 در آن قرون شدید بود حالا عقول ترقی نموده ادراکات زیاد
 شده عالم بشر در حرکت است هر کسی تحریری حقیقت می کند
 دیگر زمانی نیست که با یکدیگر نزاع کنیم وقت آن نیست که از
 یکدیگر گره داشته باشیم در زمانی هستیم که باید در نهایت
 محبت و الفت با هم باشیم حضرت بهاء الله بجمیع اقالیم عالم
 رسائل فرستاد و بجمیع ملوک الواح فرستاد حتی به رئیس
 جمهور امریکا پنجاه سال پیش در وقتی که هیچ زکری از صلح
 عمومی نبود در آن رسائل جمیع را به صلح عمومی دعوت نمود
 و جمیع را به وحدت عالم انسانی خواند و جمیع را به اصول انبیا
 الهی دعوت نمود بعضی از ملوک اروپا استکبار کردند از جمله
 ناپلیون ثالث بعد رساله ثانی با نوشتند مضمون این است
 و آن رساله در سینه شصت و نه صادر گشت و طبع شده که ای

ناپلیون تو بسیار مغرور شدی متکبر شدی خداوند را فراموش
 کردی گمان می کنی که این عزت از برای تو باقی می ماند این دولت
 از برای تو باقی می ماند من نامه ای که از برای تو فرستادم باید آن را
 در کمال محبت قبول کنی بلکه تو استکبار کردی لهذا خدا انتقام
 شدید خواهد کشید سلطنت تو را برمی اندازد و مملکت از دست
 تو بیرون می رود و در نهایت ذلت می افتی زیرا آنچه که بتو تکلیف
 شد به آن قیام نمودی و حال آنکه آنچه بتو تکلیف گردید آن
 سبب حیات عالم است منتظر باش نعمت الهی را و این رساله
 در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه صادر شد و بعد از یک
 سال بود که بنیان سلطنت او بکلی برداشته شد از جمله رساله
 ای است بسیار مفصل که به پادشاه ایران نوشته شده و مطبوع
 است و در جمیع ممالک عالم منتشر و آن رساله نیز در سنه هزار
 و هشتصد و شصت و نه صادر شد در این رساله پادشاه ایران را
 نصیحت می کند بعدالت امری کند باین که با جمیع ملل از رعایای
 خود مهربان باش امتیازی بین ادیان نگذار با مسیحی با مسلمان
 با یهودی با زردشتی با جمیع یکسان معامله کن و این تعذیبات
 که در مملکت است از آله نماز بر این خلق جمیع بندگان خدا
 هستند در نظر حکومت باید جمیع یکسان باشند حکومت باید

جميع مهربان باشد اگر چنانچه عدالت نمودی و این ظلم‌ها را
 از االه نکردي و موافق رضای خداوند حرکت نکردي بنیاز سلطنت
 متزلزل شود و همچنین می فرماید که تو باید علماء را جمع کنی و مرا
 بنواهی من حاضر شوم من اقامه حجت و براهین می کنم و بر
 جميع حجت‌ها ظاهر می نمایم این بود که اعتنائی نکردي جواب رساله
 جمال مبارک را ندارد بعد خدا بنیان سلطنت او را بر انداخت
 و خود او کشته شد از جمله به عبد العزیز پادشاه عثمانیان
 رساله مرقوم شد در این رساله تهدید فرمودند که تو مرا
 به سجن فرستاری مسجون نمودی گمان می کنی که سجن از
 برای من ضرر دارد و یا آنکه سجن از برای من ذلت است این
 سجن از برای من عزت است زیرا در سبیل الهی است من جرمی
 نکردم که در حبس بمانم در راه خدا این بلا یا ورزایا وارد
 لهذا من نهایت سرور را دارم بی نهایت خوشنورم و لکن تو منتظر
 باش خدا از تو انتقام می کشد و عنقریب ملاحظه می کنی که بلا مثل
 باران بر تو می بارد و معدوم خواهی شد و همین طور شد باین
 عظمت حضرت بهاء الله بجمع سلاطین عالم رسائل شتی فرستاد
 و جميع را به محبت و الفت دعوت نمود جميع را به صلح عمومی دعوت
 کرد جميع را به وحدت عالم انسانی دعوت نمود جميع را به اتحاد

و اتفاق دعوت کرد تا کل متحد و متفق گردند و این جنگ وجدال
 نماند این حرب و قتال نماند این عداوت و بغضا نماند کل
 متحد و متفق شویم و به عبودیت پروردگار قیام نمائیم و در
 طریق او جانفشانی کنیم باری دوپادشاه به مقاومت حضرت
 بهاء الله برخاستند یکی ناصرالدین شاه یکی عبدالحمید و
 حضرت بهاء الله را در قلعه عکا حبس کردند تا شمع او را خاموش
 کنند و امر او را معدوم نمایند لکن حضرت بهاء الله در حبس
 نامه های شدید مرقوم فرمود که این حبس سبب می شود که
 امر من بلند گردد این حبس سبب می شود که تعالیم من انتشار
 یابد و من ضرری حاصل نخواهم کرد زیرا من جانم را فدا
 کردم دولتتم را فدا کردم مالم را فدا کردم آنچه داشتم فدا کردم
 از برای من این سجن ضرری ندارد و همین طور که فرمود
 در سجن علم خود را بلند فرمود و آوازه امرش به شرق و غرب
 رسید حتی به امریکا رسید حالا در جمیع قطعات عالم امر
 بهاء الله منتشر است اگر به آسیا سفر کنید بهر جا بروید می بینید
 در انتشار است در افریقا در انتشار است در اروپا در انتشار است
 لکن در امریکا پیدایت امر است و حال در جمیع آفاق منتشر
 این دوپادشاه ابدًا نتوانستند که مقاومت او نمایند و لکن

خدا این دو پادشاه را بکلی برانداخت ناصرالدین شاه کشته شد
 و عبد الحمید در حبس افتاد اما من عبد البهاء چهل سال در
 حبس بودم خدا ازنجیر را از گردن من برداشت و برگردن عبد
 الحمید گذارد و این در یک دفعه چون کمیته اتحاد ترقی
 اعلان حریت کردند مرا آزاد نمودند و زنجیر را از گردن من
 برداشته و برگردن عبد الحمید گذاردند همان کاری را که او
 با من کرد بسرا او آوردند الان در نهایت مذلت در حبس است
 مثل آنکه من در حبس بودم ولی من در حبس مسرور بودم نهایت
 انشراح قلب را داشتم زیرا من مجرم نبودم بجهت سبیل الهی
 حبس را قبول نموده بودم هر وقت در خاطر می آمد که من
 برای خدا حبس شده ام نهایت سرور را پیدا می کردم ولی
 عبد الحمید به نکبت اعمال خود گرفتار به سبب گناه در
 حبس افتاد هر ساعت میمیرد و زنده می شود در نهایت حزن
 در نهایت یأس است اما من در نهایت امیدواری بودم
 و مسرور بودم که الحمد لله در سبیل الهی محبوبم حیاتم
 هد در نمیرود هر کس مرا میدید ابدًا گمان نمی کرد که من
 محبوبم در نهایت سرور در نهایت تشکر در نهایت صحت
 بودم ابدًا اعتنائی به این حبس نداشتم

خطابه در بیت مبارک نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲

(شب) (۲۱ رجب ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

انسان در عالم وجود طی مراتب کرده است تا بعالم انسانی
رسیده است در هر رتبه استعداد صعود بر تبه ما فوق پیدا
کرده است در عالم جماد بوره استعداد ترقی بر تبه نبات پیدا
کرده لهذا بعالم نبات آمده در عالم نبات استعداد و ترقی
بعالم حیوان حاصل نموده لهذا بعالم حیوان آمده و از عالم
حیوان بعالم انسان آمده در بدایت حیاتش انسان در عالم
رحم بوز و در عالم رحم استعداد و ترقی باین عالم حاصل
کرد و قوائی که در این عالم لازم بود در آن عالم تحصیل نمود
چشم لازم داشت در این عالم در عالم رحم حاصل نمود گوش
لازم داشت در این عالم در عالم رحم پیدا کرد جمیع قوائی که در
این عالم لازم بود در عالم رحم تحصیل کرد در عالم رحم مهیای

این عالم شد و به این عالم که آمد دید که جمیع قوای لازمه مهیّا
 است جمیع اعضا و اجزائی که از برای این عالم حیات لازم دارد
 در آن عالم حاصل نموده پس در این عالم نیز باید قوی و تدارک
 عالم بعد را دید و آنچه در عالم ملکوت محتاج باید تهیه و تدارک
 آن در اینجا بیند همچنانکه در عالم رحم قوائی که در این عالم
 محتاج به آن است پیدا نمود همچنین لازم است که آنچه در عالم
 ملکوت لازم یعنی جمیع قوای ملکوتی را در این عالم تحصیل بکند
 در عالم ملکوت بعد از انتقال از این عالم به آن عالم محتاج
 به چه چیز است و محتاج به چه قوائی است چون آن عالم عالم
 تقدیس است عالم نورانیت است لهذا لازم است که در این عالم
 تحصیل تقدیس و نورانیت کنیم و آن نورانیت را باید در این عالم
 حاصل کنیم و در آن عالم روحانیت لازم آن روحانیت را باید
 در این عالم تحصیل نمائیم در آن عالم ایمان و ایقان و معرفت
 الله و محبت الله لازم جمیع را باید در این عالم تحصیل کرد تا
 بعد از صعود از این عالم به آن عالم باقی انسان ببیند جمیع
 آنچه لازم آن حیات ابدی است حاصل نموده است واضح است
 که آن عالم عالم انوار است لهذا نورانیت لازم است آن عالم عالم
 محبت الله است لهذا محبت الله لازم است آن عالم عالم کمالات

است لهذا باید در این عالم تحصیل کمالات کردن آن عالم عالم
 نفقات روح القدس است در این عالم باید درك نفقات روح
 القدس نمود آن عالم عالم حیات ابدی است در این عالم باید
 حیات ابدی حاصل نمود انسان به تمام همت باید این موهب
 را تحصیل نماید و این قوای رحمانی را به اعلی درجه کمال باید
 بدست آورد و آن این است

اول معرفت الله ثانی محبت الله ثالث ایمان رابع اعمال
 خیریه خامس جانفشانی سادس انقطاع سابع طهارت و تقدیس
 و تا این قوی را پیدا نکند و این امور را حاصل ننماید البته از
 حیات ابدیه محروم است اما اگر به معرفت الله موفق گردد و
 بنا بر محبت الله مشتعل شود و مشاهده آیات کبری کند و
 سبب محبت بین بشر شود و در کمال طهارت و تقدیس باشد
 البته تولد ثانی یابد و بروح القدس تعمید گردد و حیات ابدیه
 مشاهده کند سبحان الله تعجب اینجا است که خدا جمیع
 بشر را بجهت معرفت خود خلق نمود بجهت محبت خود خلق
 نمود بجهت کمالات عالم انسانی خلق نمود بجهت حیات ابدیه
 خلق نمود بجهت روحانیت الهی خلق نمود و بجهت نورانیت
 آسمانی خلق نمود با وجود این بشر از جمیع غافل معرفت هر چیزی را

تحرّی می نماید جز معرفت الله می خواهد بفهمد که در اسفل درجات زمین چه چیز است نهایت آرزو را دارد و شب و روز میکوشد که بفهمد در زیر زمین چه چیز است توی این سنگ چه چیز است زیر این خاک چه چیز است بجمیع قوی میکوشد و به نهایت مشقت سعی میکند تا کشف ستری از اسرار خاک کند اما ابدًا در فکر آن نیست که از اسرار ملکوت مطلع شود در عالم ملکوت سیر کند بر حقائق ملکوت اطلاع یابد کشف اسرار الهی کند و به معرفت الله برسد و مشاهده انوار حقیقت کند و به حقائق ملکوتیه پی برد ابدًا در این فکر نیست ولی با اسرار ناسوت چه قدر منجذب است اما از اسرار ملکوت بکلی بی خبر است بلکه از اسرار ملکوت بیزار است چه قدر این جهل است چه قدر نادانی است چه قدر سبب زلت است مثل آن است که انسان یک پدر مهربانی داشته باشد که از برای او کتب نفیسه مهیا نموده تا به اسرار عالم کون مطلع گردد زینت و راحت و آسایش و نعمت مهیا نموده لکن پسرا از مقتضای طفولیت و بی ادراکی از جمیع اینها چشم پوشیده و در کنار دریا تعلق بریگها یابد و به ملاعب اوقات خود را بگذرانند و از جمیع این مواهب که پدر برای او مهیا نموده دوری جرید چه قدر این طفل نادان است

چه قدر این طفل جاهل است پدر از برای او عزت ابدیه خواسته
 و او بدلت کبری راضی پدر از برای او قصر ملکوتی مهیا نموده و
 لکن او بخاک بازی مشغول پدر از برای او خلعتی از حریر دوخته
 و لکن او برهنه راه می رود پدر از برای او اعظم موافق و لذیذترین
 نعمت ها حاضر نموده و لکن او عقب گیاه تباہ می دور باری شما
 الحمد لله ندای ملکوت شنیدید و چشمهای خود را گشودید توجه
 بخدا نمودید مرادتان رضای الهی نهایت آمالتان معرفت الهی
 مقصودتان اطلاع به اسرار ملکوت و افکارتان حصر در کشف حقائق
 حکمت الهیه شب و روز فکر کنید و بکوشید و تحری نماید تا به اسرار
 خلقت الهی موفق گردید و بدلائل الوهیت مطلع شوید و به یقین
 معرفت پیدا کنید که این عالم را موجدی هست خالق هستی محیی
 هست رازقی هست مدبری هست لکن بدلائل و براهین نه بمجرد
 احساسات بلکه به براهین قاطعه و دلایل واضح و کشف
 حقیقی یعنی مشاهده موفق گردید آفتاب را چگونه مشاهده میکنید
 آیات الهی را چنین مشاهده عینی لازم و همچنین به معرفت مظاهر
 مقدسه الهیه پی بریم باید مظاهر مقدسه الهیه را بدلائل براهین
 عارف شوید و همچنین تعالیم مظاهر مقدسه الهیه را باید اطلاع
 یابید اسرار ملکوت الهی را باید مطلع شوید باید حقائق اشیاء را

کشف کنید تا مظهر الطاف الهی شوید و مؤمن حقیقی گردید و ثابت
و راسخ در امر الله

الحمد لله ابواب معرفت الله را حضرت بهاء الله گشوده
و از برای کل تأسیسی فرموده تا به جمیع اسرار ملك و ملكوت
مطلع شوید و نهایت تأیید را نموده او است معلم ما او است ناصح
ما او است رهبر ما او است شبان ما جمیع الطاف خویش را مهیا
نموده عنایتش را مبذول داشته هر نصیحتی را از برای ما نموده
هر تعلیمی از برای ما بیان کرده اسباب عزت ابدیه برای ما مهیا
کرده نفثات روح القدس از برای ما حاضر نموده ابواب محبت
الهی را بروی ما باز کرده انوار شمس حقیقت بر ما تابیده ابر
رحمت بر ما باریده بحر الطاف بر ما موج زده بهار روحانی آمده
فیوضات نامتناهی الهی جلوه نموده دیگر چه موهبتی است اعظم
از این چه الطافی است اکبر از این باید قدر این را بدانیم و بوجب
تعالیم حضرتش عمل نمائیم تا کل خیر از برای ما حاصل گردد در
دو جهان عزیز شویم و نعمت ابدیه را بیابیم و لذت محبت الله
را بچشیم و اسرار معرفت الله را درك کنیم و موهبت آسمانی را
ببینیم و قوه روح القدس را مشاهده کنیم این

است نصیحت من این است نصیحت من

خطابه در نیویورک ۱ جولای ۱۹۱۲

(۲۳ رجب ۱۳۳۰) (۱)

خوش آمدید خوش آمدید انسان روحیات دارد يك
 حیات جسمانی يك حیات روحانی حیات جسمانی انسان حیات
 حیوانی است ملاحظه می کنید که حیات جسمانی انسان عبارت از
 خوردن و خوابیدن و پوشیدن و راحت کردن و گردیدن و اشیاء
 محسوسه را نظیر کائنات ساثره از ستاره و آفتاب و ماه و جبال و
 درّه ها و چشمه ها و جنگلها ریدن است این حیات حیات حیوانی
 است مشهور و واضح است که حیوان با انسان در معیشت جسمانی
 مشترك است يك چیز دیگر هست و آن این است که حیوان در
 معیشت جسمانی خود راحت است ولی انسان در معیشت جسمانی
 خود در تعب ملاحظه کنید که جمیع حیوانات که در این صحرا
 هستند در کوه ها هستند در دریاها هستند اینها بسهولت معیشت
 جسمانی خود را بدون مشقت و تعب بدست می آورند این مرغها
 در این صحرا نه کسبی نه صنعتی نه تجاری نه فلاحی بهیچوجه مزالوجه

زحمتی ندارند هوای بسیار لطیف استنشق می کنند و براعلی شاخه ها
 درختهای سبز و خرم لانه و آشیانه می نمایند و از این دانه های
 موجود در این صحرا تناول می کنند جمیع این خرمها ثروت آنها
 است به مجرد این که گرسنه می شوند دانه حاضر بعد از خوردن
 دانه ها براعلی شاخه های درخت در نهایت راحت و آسایش بدون
 زحمت و مشقت راحت و آسایش می نمایند و همچنین سایر حیوانات
 لکن انسان بجهت معیشت جسمانی خود باید تحمل مشقات عظیمه
 کند شب و روز آرام نگیرد یا فلاحت کند یا صنعت نماید یا به
 تجارت مشغول گردد یا در این معادن شب و روز کار کند یا
 در نهایت زحمت و مشقت باین طرف و آن طرف سفر کند و زیر
 زمین و روی زمین کار نماید تا آنکه معیشت جسمانی او میسر
 گردد ولی حیوان این زحمات را ندارد و با انسان در معیشت
 جسمانی مشترک است و با وجود این راحت نتیجه از این معیشت
 جسمانی آنها نیست و اگر صد سال زندگانی کند از حیات جسمانی
 عاقبت ابدان نتیجه نیست فکر کنید ببینید آیا هیچ نتیجه ای در
 حیات جسمانی هست این همه ملیونها نفوس که از این عالم رفتند
 آیا هیچ دیدید که از حیات جسمانی خود نتیجه ای گیرند جمیع
 حیاتشان هدر رفت زحماتشان هدر رفت مشقاتشان هدر رفت

صناعتشان هدر رفت تجارتشان هدر رفت و وقت رفتن از این عالم در کف چیزی نداشتند نتیجه نگرفتند اما حیات روحانی حیات است حیات حیات است که عالم انسانی به آن روشن حیات است که انسان از حیوان ممتاز حیات است که ابدی است سرمدی است پر توفیض الهی است حیات روحانی انسان سبب حصول عزت ابدی است حیات روحانی انسان سبب تقرب الی الله است حیات روحانی انسان سبب دخول در ملکوت الله است حیات روحانی انسان سبب حصول فضائل کلیه است حیات روحانی انسان سبب روشنائی عالم بشر است ملاحظه کنید نفوسی را که حیات روحانی مکمل از برای آنها فانی نبود اضمحلالی نبود و از زندگانی نتایجی گرفتند و ثمرهائی بردند آن ثمره چه چیز است آن قربت الهیه است آن حیات ابدیه است نورانیت سرمدیه است آن حیات بقا است آن حیات ثبات است آن حیات روشنائی و سایر کمالات انسانی حتی چون در نقطه تراب ملاحظه کنیم نفوسی که حیاتشان جسمانی بود و از حیات روحانی نصیبی نگرفتند آثارشان بکلی محو شد نه زکری نه اثری و نه ثمری نه صیتی حتی در نقطه تراب نه قبری نه اثری نهایت ایامی چند قبورشان معمور بود بعد مطمور شد و رفت لکن نفوسی که

حیات روحانی داشتند اینها در ملکوت الهی الی الابد مانند ستار
 درخشیدند عزت ابدیه دارند در محفل تجلی الهی هستند از
 مائده آسمانی مرزوق اند از مشاهده جمال الهی مستفیضانند
 عزت ابدیه از برای آنها است در جمیع مراتب الهی حتی در عالم
 ناسوت ملاحظه کنید بینید آثار اینها باقی است ذکر اینها باقی است
 اخلاق اینها باقی است مثلاً سه هزار سال یا دو هزار سال پیش
 نفسی بوده منسوب به عتبه الهیه بوده مؤمن بوده و مستقیم بر
 امر الله بوده الی الان آثار آنها باقی است الی الان بذکر آنان خیرات
 و مبررات میشود الی الان بنام آنها مدارس تشکیل می گردد و معابد
 تأسیس میشود الی الان بنام آنها شفاخانه های ترتیب میشود مثلاً
 حواریون حضرت مسیح حیات جسمانی پطرس حیات ماهی گیری
 بود دیگر حیات یک ماهیگیر معلوم است چه چیز میشود اما حیات
 روحانیش به نقشات مسیح در نهایت روشنائی که حتی در نقطه
 تراب آثار او باقی است و امپراطوری رومان نیز چون باز عظمت
 نه اثری و نه ثمری نه بروزی و نه ذکری و نه ظهوری پس
 معلوم شد که اصل حیات انسان حیات روحانی است این
 حیات روحانی انسان نتیجه دارد این حیات روحانی انسان
 باقی است این حیات روحانی انسان ابدی است این حیات روحانی

انسان عزت سرمدی است الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله
 از برای شما این حیات روحانی میسر است این موهبت کبری جلوه
 نمود. این شمع روشن افروخته شده جمیع نفوس که ملاحظه
 می کنید در روی زمین از ملوک گرفته تا مملوک حیات آنان را
 نتیجه نمی نه ثمری نه اثری نه عنقریب ملاحظه می کنید که بکلی
 محو شده اند و از این عالم رفته اند نهایتش پنجاه سال زندگانی
 نمایند ولی از این حیات نه اثری نه ثمری نه نتیجه نمی مرتب لکن
 شما الحمد لله بعنایت حضرت بهاء الله حیات روحانی یافتید
 و به نورانیت ملکوت روشنید و از فیض ابدی استغاضه نمی نماید
 لهذا شما ابدی هستید سرمدی هستید باقی هستید روشن
 هستید و از حیات شما نتایج عظیمه حاصل حتی در نقطه ترقی
 آثار شما باقی و برقرار فراموش نخواهید شد و در عوالم الهی
 مثل آفتاب روشنید نورانیت شما واضح و مشهود است در
 محفل تجلی الهی الی الابد حاضرید و در انوار کمال و جمال
 مستغرق خواهید بود شکر کنید

خطابه در منزل مس س نیوتن^(۱) و مسس ریورز^(۲)، بروکلین

جمعه ۲ جولای ۱۹۱۲ (۲۷ رجب ۱۳۳۰) (۳)

عالم امکان نظیر انسان است انسان مقام نطفه مقام شیرخواری
اوقات نشوونما وقت تمیز و رشد و وقت بلوغ دارد همین طور عالم
عالم امکان در جاتی دارد انسان در سن شیرخواری حساس است
و در سن مراهق یعنی بدایت ادراک احساس و تمیز دارد اما
ادراکاتش ضعیف است ولی چون به سن بلوغ می رسد جمیع قوای
معنوی و قوای صوری او در نهایت درجه قوت جلوه می نماید
قوة ادراک بدرجه رسد که کشف حقائق اشیاء کند اما در سن
طفولیت و شیرخواری این ممکن نیست این کمالات در سن بلوغ
جلوه می نماید نه در سن طفولیت عالم امکان نیز یک زمانی بود
که شیرخوار بود بعد مثل طفل مراهق شد روز بروز نشو و
نما نموده حالا بعالم رشد رسیده است این قرن سلطاز قرون

Mrs. Newton (۱)

Mrs. Rivers (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ۱۵۴

است این عصر آئینه جمیع اعصار است آنچه در قرون اولی بود چنانچه
 جمیع در این آئینه آشکار است و از آن گذشته نفس این قرن کمالاً
 خاصه دارد اکتشافات عظیمه دارد صنایع بدیعہ دارد تاسیسات
 عجیبه دارد علوم غریبه دارد و از جمیع جهات در نهایت کمال
 جلوہ نموده و خواهد نمود یعنی فضائل قرون سابقه صنایع
 قرون سابقه خصائل قرون سابقه و اکتشافات قرون سابقه
 را دارد با وجود این فضیلت خاصه صنایع خاصه و اکتشافات
 خاصه این قرن را هم دارد که در قرون سابقه ابداً نبوده مثلاً
 در قرون سابقه فن معماری بوده و در این قرن به نهایت بلوغ
 رسیده اما این قوه برقیّه نبوده این تلگراف که بدقیقه با شرق
 و غرب مخابره کند نبوده این فونوگراف نبوده این تلفون نبوده
 اینها از خصائص این قرن است در این قرن فضائل قرون
 قدیمه و فضائل قرون جدیده موجود لہذا این قرن جامع
 قرون و ممتاز از جمیع است و سلطان قرون است و آفتاب جمیع
 اعصار است و چون ما در این قرن هستیم بشکرانہ این مولعب
 باید قیام بر اعمالی کنیم که سزاوار این قرن است مثلاً چون
 انسان به بلوغ رسد باید احوال و اطواری داشته باشد که
 سزاوار سن بلوغ است همین طور این عالم امکان چون

ترقی کرده باین درجه رسیده که قرن انوار است قرن ظهور اسرار
 است قرن فضائل عالم انسانی است قرن روز خدا است قرن ملکوت
 ابهی است باید ما به آنچه سزاوار این قرن است رفتار نمایم چه که
 امکان بدرجه بلوغ رسیده و اگر تا بحال بدرجه بلوغ نرسیده قریب
 به بلوغ است ملاحظه کنید که دائره عقول و دائره افکار چه قدر
 اتساع یافته اکتشافات جدیده چه قدر زیار شده تا سیسات عظیمه
 چه قدر ظهور یافته صنایع بدیعہ چه قدر جلوه نموده علوم نافعہ
 چه قدر انتشار یافته با وجود این مواهب الهیہ آیا سزاوار است
 که بشر در ریای مادیات مستغرق باشد در عالم طبیعت اسیر
 باشد این قرن قرنی است که قوای معنویہ انسان جلوه نموده
 کمالات روحانیہ انسان ظاهر گردیده نورانیت عالم انسانی
 باهر شده فیوضات لانیهای الهی جلوه نموده و چون کمال انجمنی
 به اعلی درجه رسیده همین طور کمالات روحانی باید به اعلی
 درجه برسد تا ظاهر و باطن انسان روشن گردد و سعادت دنیویہ
 و سعادت ملکوتیہ هر دو حاصل شود فضائل طبیعیہ و فضائل
 الهیہ همه ظاهر گردد هر چند فکر انسان مرآت حقایق اشیا است
 یعنی در انسان قوہ هست که آن قوہ کاشف حقایق است همین طور
 حقیقت انسان مرآت انوار ملکوت است استعداد دارد که

حقایق ملکوتیه در او جلوه کند و اسرار الهیه در او ظاهر گردد و صورت
 ملاء اعلی در او انطباع یابد پس اگر هر دو جهت یعنی جهت جسمانی
 و جهت روحانی هر دو ترقی نماید آن وقت حقیقت انسانیته در نهایت
 جمال و کمال جلوه کند الحمد لله خداوند در این قرن هربابی را
 بر ما گشوده هر شععی را برای ما روشن نموده باران رحمتش جیح را
 احاطه کرده نسیم عنایتش وزیده از هر جهت اسباب کمال از برای
 ما فراهم نموده جائز نیست که ما این مواهب الهیه را هدر دهیم
 این فیوضات رحمانیه را هدر دهیم این انوار لاهوتیه را هدر دهیم
 باید بجان و دل بکوشیم تا این مواهب الهیه در حقیقت انسانیته
 به کمال قوت جلوه کند تا بشر آئینه ملکوت ربّ جلیل گردد و عالم
 ناسوت آئینه ملکوت شود آن وقت سعادت دنیویته سعادت اخرویته
 مواهب الهیه روحانیت عظیمه نورانیت ملکوتیه از برای عالم
 بشر حاصل گردد پس بکوشید تا شکرانه این الطاف نمائید
 و این نفثات روح القدس را تلقی نمائید و این نورانیت را حاصل
 کنید و این فضل و موهبت را شکرانه نمائید اگر چنین همتی
 نمائید شرق و غرب عالم دست در آغوش یکدیگر نمایند
 بنیان بغض و عداوت بکلی برافتد محبت ملکوتی انتشار یابد
 الفت روحانی حاصل گردد و وحدت عالم انسانی جلوه کند

صلح اکبر تحقق نماید جمیع بشر در نهایت مودت با یکدیگر
 آمیزش نمایند و سعادت ارض و سعادت ملکوت هر دو
 حاصل گردد امید چنان است که کل به این
 مقام فائز گردید این است وصیت من

خطابه در انجمن تیا سفی ها - بستن

۲۴ جولای ۱۹۱۲ (۱۰ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

مسئله بقای روح را نقلاً در کتب مقدسه خوانده اید دیگر
 لازم نیست که من مجدداً بگویم شنیده و خوانده اید حال من از
 برای شما دلائل عقلی میگویم تا مطابق کتاب مقدس شود زیرا
 کتاب مقدس ناطق است که روح انسان باقی است و حال ما
 دلائل برهانی برای شما اقامه می کنیم

دلیل اول - این واضح است که کافه کائنات جسمانی مرکب
 از عناصر است و از هر ترکیبی یک کائینی موجود شده است مثلاً
 از ترکیب عناصر این گل موجود شده است و این شکل را پیدا
 کرده است چون این ترکیب تحلیل شود آن فناست و هر ترکیب

لا بد به تحلیل منتهی می شود اما اگر کائناتی ترکیب عناصر جسمانیه
 نباشد این تحلیل ندارد موت ندارد بلکه حیات اندر حیات
 است و چون روح با اصل از ترکیب عناصر نیست لهذا تحلیل
 ندارد زیرا هر ترکیبی را تحلیلی و چون روح را ترکیب نه تحلیل ندارد
 دلیل ثانی - هر يك از کائنات را در تحقق صورتی مثلاً
 یا صورت مثلث یا صورت مربع یا صورت مخمس یا صورت مستطیل
 و جمیع این صور متعدده در يك کائنات خارج در زمان واحد
 تحقق نیابد و ممکن نیست که آن کائنات به صور نامتناهی تحقق
 یابد صورت مثلث در کائناتی در آن واحد صورت مربع نیابد
 صورت مربع صورت مخمس نجوید صورت مخمس صورت مستطیل
 حاصل نکند آن کائنات واحد یا مثلث است یا مربع یا مخمس
 لهذا در انتقال از صورتی بصورت دیگر تغییر و تبدیل حاصل
 گردد و فساد و انقلاب ظهور یابد و چون ملاحظه کنیم درك
 می نمائیم که روح انسانی در آن واحد متحقق به صور نامتناهی
 است صورت مثلث صورت مربع صورت مخمس صورت مستطیل
 و صورت مشتمن روح بکل محقق و در حین عقل موجود و انتقال
 از صورتی بصورت دیگر ندارد لهذا عقل و روح متلاشی نشود
 زیرا اگر در کائنات خارجه بخواهیم صورت مربعی را صورت مثلث

بسیاریم باید اولی را بکلی خراب کنیم تا دیگری را بتوانیم ترتیب
 نمائیم اما روح دارای جمیع صور است و کامل و تمام است
 لهذا ممکن نیست که منقلب به صور دیگر گردد این است که تغییر
 و تبدیلی در آن پیدا نمی شود و الی الابد باقی و برقرار است این
 دلیل عقلی است

دلیل ثالث - در جمیع کائنات اول وجود است بعد

اثر معدوم اثر حقیقی ندارد اما ملاحظه می کنید نفوسی که دو هزار
 سال پیش بودند هنوز آثارشان پی در پی پیدا گردد و مانند آفتاب
 بتابد حضرت مسیح هزار و نهصد سال قبل بود الان سلطنتش
 باقی است این اثر است و اثر برشی معدوم مترتب نشود اثر را
 لابد وجود مؤثر باید

دلیل رابع - مردن چه چیز است مردن این است

که قوای جسمانی انسان مختل شود چشمش نبیند گوشش نشنود
 قوای ذرا که نماید وجودش حرکت ننماید با وجود این مشاهده
 می نمائی که در وقت خواب با وجود آنکه قوای جسمانی انسان
 مختل می شود بازمی شنود ادراک می کند می بیند احساس می نماید
 این معلوم است که روح است که می بیند و جمیع قوا را دارد و
 حال آنکه قوای جسی مفقود است پس بقای قوای روح منوط

به جسد نیست

دلیل خامس - جسم انسان ضعیف می شود فرجه می شود مریض می گردد در صحت پیدا می کند ولی روح بر حالت واحد خود برقرار است چون جسم ضعیف شود روح ضعیف نمی شود و چون فرجه گردد روح ترقی نماید جسم مریض شود روح مریض نمی شود چون جسم صحت یابد روح صحت نیابد پس معلوم شد که غیر از این جسم يك حقیقتی دیگر در جسد انسانی هست که ابداً تغییر نیابد

دلیل سادس - در هر امری فکری کنید و اغلب اوقات با خود مشورت می نمائید آن کیست که بشما رأی میدهد مثل آنست که انسانی مجسم مقابل شما نشسته است و با شما صحبت می کند وقتی که فکری کنید باکی صحبت می کنید یقین است که روح است آمدیم بر این که بعضی می گویند ما روح را نمی بینیم صحیح است زیرا روح مجرد است جسم نیست پس چگونه مشاهده شود مشهورات باید جسد باشد اگر جسم است روح نیست الان ملاحظه می کنید این کائنات انسانی را نمی بیند صد ارا نمی شنود زائقه ندارد احساس نمی کند بکلی از عالم انسانی خبر ندارد و از این عوالم ما فوق بی خبر است و در عالم خود

می گوید که جز عالم نبات عالمی دیگر نیست ما فوق نبات جسی
دیگر نیست و بحسب عالم محد و د خودش می گوید که عالم حیوان
و انسان وجودی ندارد حالا آیا عدم احساس این نبات دلیل
بر آن است که عالم حیوانی و انسانی وجود ندارد پس عدم
احساسات بشود دلیل بر عدم عالم روح نیست دلیل بر موت روح
نیست زیرا هر مادون ما فوق خود رانمی فهمد عالم جماد عالم
نبات رانمی فهمد عالم نبات عالم حیوان را درك نتواند عالم حیواناً
به عالم انسان پی نبرد و چون مادر عالم انسان نظر کنیم به همان
دلائل انسان ناقص از عالم روح که از مجردات است خبر ندارد
مگر به دلائل عقلیه و چون در عالم روح داخل گردیم می بینیم
که وجودی دارد محقق و روشن حقیقتی دارد ابدی مثل
این که این جماد چون به عالم نبات رسد می بیند که قوه
نامیه دارد و چون نبات به عالم حیوان رسد به تحقق می یابد
که قوه حساسه دارد و چون حیوانی به عالم انسان رسد
می فهمد که قوای عقلیه دارد و چون انسان در عالم
روحانی داخل گردد درك می کند که روح
مانند شمس برقرار است ابدی
است باقی است موجود و برقرار است

خطابه در منزل مسیسی پارسنز (۱)، دUBLIN (۲)

۳۱ جولای ۱۹۱۲ (عصر) (۷ شعبان ۱۳۳۰) (۳)

من از مسس پارسنز بسیار ممنونم که سبب شده باشماها ملاقات و معاشرت می‌کنم من یک انسان شرقی هستم و شما از اهالی این بلاد غرب هستید ممکن نبود اجتماع ما در یک جا لهذا مسس پارسنز سبب شده که من با شما معاشر و مجالس شده ام لهذا از او بسیار ممنونم که مرا با شما آشنا کرده است من از شوق آمدم چون باین بلاد رسیدم به بلاد امریکا رسیدم دیدم ملت در مادیات خیلی ترقی کرده است چه در تجارت چه در صناعت چه در علوم مادیه ترقی زیاد نموده است مملکت از هر جهت معمور است همچنین در بلاد اروپا ترقیات مادیه در نهایت درجه است و روز بروز هم تزايد پیدا می‌کند و لکن دیدم که ترقیات روحانی تدتی کرده است احساسات روحانیه ملکو تیه کم شده است توجه بخدا کم

Mrs. Parsonse (۱)

Dublin (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۱۷۳

شده است جميع قلوب متوجه به امور دنيا شده است هر کس
 آرزوی نمايد که حيات جسمانيش ترقی کند و ثروت دنوی بيابد
 راحت و آسایش ناسوتی حاصل نمايد مختصر این است احساسات
 مادی بسیار است و احساسات ملکوتی کم و در جميع اطراف جهان
 چنین است ولی از برای عالم انسانی سعادت بدون حصول
 احساسات روحانی ممکن نه و از برای بشر راحت و اطمینان
 جز با توجه به ملکوت الله حاصل نشود جسد از مواهب مادیه
 متلذذ گردد اما روح از فیوضات الهیه زنده شود سرور حقیقی
 و فرح روحانی جز به احساسات ملکوتی ممکن نیست زیرا عالم بشری
 محاط بلا و رزایا است انسان معرض هر بلائی و مصیبتی است
 هر انسان لابد بر این است که غمی و غصه دارد هر يك از جهتی
 مثلاً شخصی است در نهایت ثروت اما مزاجش علیل است
 از این جهت محزون است شخصی در نهایت صحت است
 اما يك مصیبتی بر او وارد می شود يك طفلی از اطفالش یا یکی
 از نزدیکترین اقربایش یا یکی از بهترین دوستانش میمیرد و از این
 جهات محزون است شخصی دیگر ملاحظه می شود دشمن دارد
 و دشمنان پاپی او می شوند از این سبب مغموم است و اگر از
 جميع جهات سرور او مکمل باشد محسود واقع می شود و از این

جهت در غم و غصه است خلاصه راحتی از برای انسان در این جهان نیست نفسی نمی توانید بیا بید که غم و غصه نداشته باشد اما اگر احساسات روحانی داشته باشد توجه به ملکوت الهی داشته باشد این از برای او مدار تسلی است وقتی که توجه بخدا می کند احساسات روحانی می یابد هر غم و غصه را فراموش می کند اگر از جمیع جهات بلا یا بر او هجوم کند تسلی قلب دارد وقتی توجه بخدا می کند جمیع این حزن و هموم و غموم زائل می شود نهایت فرح و سرور حاصل می کند بشارات الهی احاطه می نماید در نهایت ذلت عزت برای خود می بیند در نهایت فقر خود را غنی می بیند در زمان قدیم وقتی آمد که احساسات روحانی نماید مادیات غلبه کرد و جمیع افکار بشر حصر در ناسوت شد کسی را توجهی بخدا ننماید ابواب معرفت الله مسدود شد نار محبت الله بکلی خاموش گشت جمیع بشر در بحر ماده غرق شدند حضرت ابراهیم ظاهر شد بحر روحانیات به موج آمد انوار ملکوت طلوع کرد نفحه حیات در قلوب دمید روحانیات ظاهر شد قوای ملکوت بروز نمود و غلبه بر قوای مادیات کرد نور هدایت بر افروخت تا آنکه عالم بشر به انوار ملکوت الهی احاطه گردید بعد از مدتی باز آن انوار خاموش شد ظلمات

مادیه جهان را دربرگرفت خلق از خدا غافل شدند توجهی
 به ملکوت نماند حضرت موسی ظاهر شد علم دیانت را بلند کرد
 به بیان ملکوت مباشرت نمود شمع هدایت روشن شد انوار
 ملکوت از هر جهت تابید اسراییلیان منجذب به ملکوت الله
 شدند بعد از مدتی باز آن شمع خاموش گشت عالم را ظلمات
 احاطه کرد مردم مشغول به امور جسمانی شدند احساسات
 جمیع بشر مادی شد جمیع قلوب تعلق به عالم ناسوت یافت و
 جمیع ناس مانند حشرات تنزل در اعماق زمین کردند و جمیع
 نوع انسان مانند حیوان شد ابتدا احساسات روحانی نماند
 ابتدا نور هدایت نماند جمیع ملل غرق مادیات شدند در چنین
 حالتی کوکب مسیح طالع شد صبح هدایت دمید انوار ملکوت
 روشن شد احساسات روحانیه نبغان کرد قلوب منجذب
 بخدا شد ارواح مستبشر به بشارت گردید روحانیات بر مادیات غلبه
 کرد بدرجه ثی رسید که مادیات راهیج حکمی نماند مدتی بر این
 منوال گذشت بعد جزیره العرب تاریک شد وحشیت به میان
 آمد خونخواری به میان آمد اقوام عرب با یکدیگر بچرب پرداختند
 خون یکدیگر را ریختند اموال یکدیگر را غارت می کردند اولاد
 یکدیگر را اسیر می نمودند در همچو حالتی حضرت محمد در جزیره

العرب ظاهر شد این قبائل و عشائر و حشیه را تربیت کرد این نفوس
گمراه را هدایت نمود این نادانان را به نورانیت مدنیت منور ساخت
نفوس تربیت شد احساسات روحانیته حاصل گردید توجه بخدا
تحقق یافت بعد باز بهم خورد کوکب نورانی هدایت غروب کرد
ظلمت ضلالت احاطه نمود قوای مادیه بروز و ظهور کرد احساسات
دینیّه نماید قلوب تاریک شد عقول تدقی کرد در این وقت حضرت
باب در ایران ظاهر شد کوکب حضرت بهاء الله طلوع نمود
انوار ملکوت به اشد قوی بتابید قوای مادیه در شرق مضمحل
گردید احساسات مادیه نماید نورانیت آسمانی طلوع کرد و حشیت
مندفع شد تربیت الهیه ظاهر گردید قوای معنویّه تأثیر نمود و غفلت
و ضلالت خلق کم شد و الان در ایران نورانیت بهاء الله چنان
احاطه کرده است که نفوس تربیت می شوند خلق پیدا شده اند که
مثل ملائکه گشته اند که بجان و دل متوجه ملکوت الله هستند
و غرق در بحر روحانیات هستند رحمانی هستند نورانی هستند
آسمانی هستند ابدًا اعتنائی به این دنیا ندارند کاری کنند
صنعت دارند مشغول به تحصیل معیشت هستند و نهایت همت
رامی نمایند لکن قلوبشان متوجه بخدا است روحشان مستبشر
به بشارت الله است اخلاقشان بسیار ترقی کرده است از اخلاق

مذمومه در میانشان نمانده به جمیع خلق عالم مهربانند جمیع بشر را دوست میدارند کل را اقوام و خویشان خود میدانند عالم انسان را یک شجر می نامند و جمیع افراد بشر را بمنزله برگها و شکوفه ها و اثمار آن شجر میدانند نهایت آرزویشان صلح عمومی است و اعتقادشان وحدت عالم انسانی مشتاق ترقی علوم و فنونند و ساعی در آنچه سبب علو عالم انسانی تعصباتی ندارند تعصب مذهبی ندارند تعصب جنسی ندارند تعصب وطنی ندارند تعصب سیاسی ندارند تعصب لسانی ندارند از جمیع این تعصبات آزادند روی زمین را یک وطن میدانند و جمیع بشر را یک ملت میدانند و جمیع نفوس را بندگان حق می شمارند و خدا را به جمیع بشر مهربان میدانند لهذا آنان با جمیع بشر مهربانند هیچ مقصودی ندارند جز رضای خدا آرزویی ندارند جز محبت قلوب انسانی بجهت حصول این مقام بلاهای زیاد دیده اند اخراب ساثره بر اینها هجوم آوردند و به نهایت تعصب برخاستند اموال اینها را غارت کردند و بدرجه که بعضی نفوس را جسدشان را سوزانیدند و لکن اینها ابدًا فتور نیاورند هر روز هدف تیری شدند و در هر وقت جا نقشان بودند و به کمال سرور و فرح شهادت را قبول کردند تا این که ناصرالدین شاه

مُرد تعرّض به اینها کم شد قدری امنیت پیدا کردند و حالا بیشتر از پیش می‌کوشند تا جمیع بشر با یکدیگر مهربان شوند و نوع انسان حکم عاقلهٔ واحده یابد و در این خصوص نهایت جانفشانی می‌نمایند تا عالم انسانی نورانی گردد و عالم ناسوتی انعکاسات عالم لاهوتی شود و قلوب ظلمانی نورانی گردد و رذائل عالم بشر زائل گردد و فضائل آسمانی جلوه کند نظر به این جهت است که من این سفر بعید را قبول کردم و تا به اینجا آمدم که تا شرق و غرب بهم التیام یابد نهایت ارتباط حاصل کنند معاونت یکدیگر نمایند و سبب راحت یکدیگر شوند اگر شرق و غرب بهم دیگر الفت پیدا بکنند علم صلح عمومی موج زند و وحدت عالم انسانی جلوه کند و از برای کل راحت و آسایش حاصل شود لهذا تضرع و زاری بملکوت الهی می‌کنم که خدا این وجوه را روشن و این قلوب را نورانی نماید جانهارا به بشارت آسمانی مستبشر کند تا جمیع در پناه خدا محفوظ مانیم و در ظل عنایت او به نهایت سعادت برسیم راحت جسمانی یابیم و سعادت روحانی جوئیم و از جمیع جهات به نهایت آرزو و آمال خویش برسیم این است آمال من این است مناجات من بخدا

خطابه در منزل مسیس پارسنز - دویلین

۲ اگست ۱۹۱۲ (۱۹ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

خوش آمدید خیلی خوش آمدید از این احساسات که در عالم انسانی پیدا شده است باید خدا را شکر کرد زیرا در قرون اولی ملل از همدیگر فراری بودند و ابناء او طان از ابناء او طان دیگر مشغول و بیزار زیرا تعصبات جاهلیه زیاد بود الحمد لله در این قرن نورانی این پرده ها دریده شد و این ابرها از اوق حقیقت زائل گشت ملل متنوعه با یکدیگر الفت می کنند اهالی شرق و غرب با همدیگر مؤانست می جویند و در نهایت محبت صحبت میدارند مثل این جمعیت ماکه مجمع شرق و غرب است و تا بحال هم چنین چیزی وقوع نیافته در تواریخ ملاحظه کنید آیا اهالی شرق وقتی به غرب آمدند و با این محبت با همدیگر معاشرت کردند این از معجزات این قرن است زیرا در این قرن وحدت عالم انسانی اعلان شده و چون از جمله اساس تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است می خواهم که برای شما از وحدت

عالم امکان صحبت نمایم که جمیع کائنات یکی است و باین واسطه دائره وحدت را
توسیع دهیم وحدت عالم انسانی واضح است و به اندک تدقیقی نمی بینیم که
جمیع بشر یکی است این اختلافات لسانی این اختلافات جنسی این اختلافات
وطنی این اختلافات سیاسی این اختلافات مذهبی اینها همه اوهام است
در ایجاد الهی ابدًا اختلافی نیست جمیع بشر یکی است
این است که حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی
نموده میفرماید که همه برگ و شکوفه و ثمر یک درختید
از درخت دیگر نیستید لهذا باید با یکدیگر در نهایت
الفت و اتحاد باشید ولی اگر چنانچه ناقصی باشد باید
کوشید تا کامل شود و اگر چنانچه مریضی باشد باید معالجه
کرد و اگر چنانچه نادانی باشد باید تعلیم نمود و الا همه
یکی است حالا من از وحدت عالم وجود ذکر کنم این معلوم
است که جمیع کائنات مرکب از اجزاء فردیه است و این اجزاء
فردیه چون جمع شود یک کائنی وجود یا بد مثلاً اجزاء فردیه
جمع شده و از آن انسان خلق گردیده اما این اجزاء فردیه
بحالت واحد نمی مانند این اجزاء انسان متلاشی میشود از
اجزاء کائن دیگر میشود مثلاً اجزاء این گل متلاشی میشود
بلکه بعد جزء یک حیوانی شود بلکه جزء یک انسانی شود

بلکه جزء یک درختی شود بلکه جزء یک حجری شود لهذا
 متصلأ این اجزاء فردیه از کائنی به کائنی دیگر انتقال می یابد
 این جزء فردیک روزی جماد است یک روز انتقال به عالم نبات
 می کند و کمالات نباتی پیدای نماید یک روز این جزء فردی انتقال
 به عالم حیوان می کند یک روز انتقال به عالم انسانی می نماید
 یک روز انتقال به کائن دیگر می کند لهذا هر جزئی از اجزاء
 فردیه کائنات در صور نامتناهی انتقال می کند یک روز در
 دریا است یک روز در صحرا است یک روز در هوا است یک
 روز باران است یک روز ابر است یک روز گل است یک روز
 انسان است یک روز حیوان است یعنی در جمیع کائنات انتقال
 و سیر دارد و در هر کائنی کمالی دارد مثلاً در عالم انسانی کمال
 انسانی دارد در عالم حیوانی کمال حیوانی دارد و در عالم نباتی
 کمال نباتی مقصد آنکه هر جزئی از اجزاء در صور نامتناهی انتقال
 و سیر دارد و در هر صورتی کمالی دارد پس جمیع کائنات یکی است
 وحدت صرف است یعنی کل شئی فیه معنی کل شئی نهایتش
 این است که هر جزئی از اجزاء کائنات در جمیع این مراتب سیر
 و حرکت دارد این است که حکمای الهی گفته اند در هر چیز
 کمال هر چیزی هست هیچ شیئی محروم نیست مثلاً الآن

در جزئی از اجزاء این جماد فی الحقیقه کمال انسانی موجود است
 زیرا این جزء البته به عالم انسانی انتقال نماید مثلاً به عالم نبات
 انتقال می کند و آن نبات را انسان می خورد و انتقال به عالم انسانی
 می کند کمالات انسان را می یابد و لابد روزی این انتقال تحقق
 یابد و می توانیم گفت که این ذره جماد جامع جمیع کمالات است
 اگر حالاً نیست یک روزی حاصل خواهد نمود پس در جمیع
 کائنات اسرار جمیع کائنات هست ببینید چه وحدتی موجود
 است دیگر وحدتی اعظم از این نه و این از مواهب الهی است
 که میانه کائنات چنین ارتباط و چنین اتحاد و چنین موهبتی
 برقرار نموده هیچ شیئی را محروم نکرده است هر جزئی را از
 هر موهبتی نصیب داده است این است که از برای آن کائنات
 ابتدا انعدامی نیست نهایتش انتقال است انتقال از رتبه به
 رتبه مثلاً این انسان فوت میشود اجزاء او معدوم نمی گردد
 آن اجزاء فردیه انتقال به رتبه دیگری کند پس از برای وجود
 انعدامی نیست وجود حق است هر شیئی حتی وزنده است موجود
 است نهایتش این است انتقال از مقامی به مقام دیگر دارد و تا
 آنکه کائنات در جمیع مراتب سیر نکند کمال حاصل نمی شود
 کمال از سیر در جمیع مراتب حاصل می شود و حان آنکه این

مسئله واضح و مشهود است عجب است که بعضی نفوس گمان می کنند که روح انسان معدوم می شود با وجود این که جسد انسان که اجزاء ترکیبی است باقی است چگونه می شود که روح مجرد انسان معدوم گردد مقصد از این بیان وضوح و اعلام وحدت عالم وجود است که جمیع کائنات عبارت از جمیع کائنات است هر ذره فی کمالات جمیع ذرات را دارد در صورتی که جسم این قسم است و معرض عوارض است یعنی يك روز ترکیب می شود يك روز تحلیل می گردد با وجود این برقرار است دیگر روح انسان که مقدس از ترکیب و تحلیل است چگونه است بر حال واحد است و تغییر و تبدیلی در آن نیست و وجود مجرد است ترکیب ندارد و چون ترکیب ندارد تحلیل ندارد ملاحظه نمائید که مواهب الهیه به چه درجه است ما بشکرانه این مواهب الهی باید اقلأ در عالم انسانی نهایت الفت و محبت را با هم داشته باشیم و با یکدیگر ارتباط داشته باشیم و همچنین بدانیم که قطرات يك دریا نیم و اشعه يك آفتاب باران يك ابریم و ریا حین يك گلستان اثمار يك شجریم و بندگان يك خدا باید بجهت این مواهب شکر کنید و در این مسئله خیلی فکر نمائید و هر قدر بیشتر در آن تعمق نمائید

فکرتان وسیع ترمی شود و مطلع بر اسرار کائنات می گردید لهذا در حق شما دعا می کنم که خدا ابواب عنایتش را بر وجوه شما باز کند و این ابرهای او هام زائل گردد شمس حقیقت بتا^{بد} اسرار ملکوت الهی ظاهر شود و پرتو فیوضات الهی طلوع نماید و این تاریکی عالم طبیعت محو گردد و آنچه را که انبیاء بشارت دادند در این قرن ظاهر و آشکار شود

خطابه در منزل مسیس پارسنزد و بلین

۴ اگست ۱۹۱۲ (عصر) (۲۱ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

سه هفته است که من در دو بلین هستم در حقیقت دو بلین جای بسیار خوشی است جای بسیار باصفائی است جای بسیار خوش هوائی است علی الخصوص نفوسی که در دو بلین هستند نفوس محترمه هستند اخلاقشان بسیار خوش است مهمان نواز ندغریب پرستند نهایت رعایت را از آنها دیدم و این

محبت و رعایتشان فراموش ننمایم همیشه در خاطر است لهذا
 دعای کنم که خدا تا بیدگلی بفرماید و این نفوس محترمه را
 مبارک کند الطافش را بکل شامل نماید تا روز بروز بهتر شوند
 باری چون باین اقلیم امریکا آمدم آثار رحمت پروردگار را از هر
 جهت مشاهده کردم مملکتی دیدم در نهایت اتساع جمیع
 کمالات طبیعت را شامل است ملتی است در نهایت نجابت
 زن و مرد در ترقی هستند لهذا بسیار از این جهت ممنون و مسرور
 هستم لکن چون من از شرق آمدم پیام الهی را آوردم زیرا در این
 ممالک روحانیات ترقی نکرده است لهذا من پیام الهی آوردم
 بشارت آسمانی آوردم جمیع را به سطوع انوار ملکوت بشارت دادم
 تعالیم بهاء الله را بیان کردم دلایل و براهین عقلیه بوجود
 الوهیت آوردم دلایل عقلیه بوجود وحی آوردم حجج عقلیه
 اقامه کردم که رحمت پروردگار مستمر است ابواب ملکوت
 مفتوح است فیض الهی ابدی است انوار شمس حقیقت ساطع
 است آن را انقطاعی نیست و چون سلطنت الهی دائمی است لهذا
 فیض الهی دائمی است هر کس فیوضات الهیه را محدود به محدودی
 نماید خدا را محدود و به حدی کرده ما دام خداوند محدود
 به محدودی نیست فیوضات الهی را انتهائی نه خلاصه هر پرهانی

بیان و هر دلیلی را واضح نمودم که در عالم انسانی يك قوه روحانيه
 است يك روح فعال است و انسان به آن ممتاز از مادیات است
 است انسان با جمیع کائنات در جمیع مراتب مشترك است اما
 به موهبت روح ممتاز از جمیع کائنات است این روح نفحه‌ئی
 از نفحات الهی است و شعاعی از شمس حقیقت و پراهین قاطعه
 بر بقاء روح اقامه کردم و واضح و آشکار نمودم که روح انسان
 بدون هدایت الله ظلمت است لهذا قلوب باید توجه بملکوت
 الهی نماید تا انوار فیوضات نامتناهی جلوه کند تا این ملت
 نجیبه امریکا که در مادیات نهایت ترقی نموده اند همچنین ترقیاد
 روحانی نمایند و از عالم ماوراء الطبیعه خبر گیرند و سلطنت
 الهی را به بصیرت خود مشاهده کنند تا به روح القدس تعمید
 یابند و بماء الحیات تعمید جویند و به نار محبت الله تعمید
 جویند چنانچه حضرت مسیح می فرماید تا حیات ابدیه یابند
 تا انوار ملکوت الهی مشاهده کنند تا در ملکوت الهی داخل شوند
 باری حالاً روز آخر است من فردا عازم رفتن هستم و شماها را
 نصیحت می کنم همتان را بلند کنید و مقصدتان را عالی فرمائید
 این عالم جسمانی حیات موقت است لابد منتهی میشود حیات
 ولذا اند این عالم فانی است راحتش منتهی به زحمت عزتش

منتهی به زلت حیاتش منتهی به ممات بقایش منتهی به فنا میشود
 هر چیزی که بقا ندارد در نزد عاقل جلوه ندارد زیرا انسان عاقل
 توجه به عالم فانی نمی کند توجه به عالم باقی می کند به حیات موقت
 قناعت نمی کند حیات ابدی می طلبد در ظلمت طبیعت نمی ماند
 آرزوی ملکوت انواری کند لهذا قناعت به این حیات فانیه
 نکنید يك حیاتى طلبید که نهایت ندارد عزتی طلبید که ابدی و سرمدی است
 يك راحتى طلبید که آسمانی است روحانیتى طلبید که ربانی است کمالات
 معنویه طلبید و فضائل ملکوتیه جوئید قربت خدا را آرزو نمائید توجه بملکوت
 الله کنید پس آنچه نهایت کمالات عالم انسانی است به آن فائز گردید و
 منتهی فیوضات آسمای را طلبید ملاحظه کنید عقلانی که
 از پیش گذشته اند دانایانی که از پیش گذشته اند انبیائی
 که از پیش گذشته اند آنها خود را از ظلمات عالم طبیعت
 نجات دادند و از انوار عالم ملکوت بهره و نصیب گرفتند
 اعتنائی به حیات موقتی این دنیا نمودند حیات ابدی می طلبیدند
 هر چند در زمین بودند لکن در ملکوت ابهی سیر می نمودند
 هر چند ارواحشان اسیر این جسد بود لکن آزادی عالم بقا
 می جستند تا آنکه ارواح مقدسه آنها به ملکوت ابهی صعود
 نمود و حیات ابدی یافتند ملاحظه کنید که جمیع اعظام دنیا

کل معدوم شدند اثری از آنها باقی نیست و لکن آن نفوس مقدسه
 الی الابد آثارشان باقی است شمع جمیع ملوک خاموش شد و
 لکن شمع آنان روز بروز روشن تر گشت چه قدر در این عالم
 ملکه ها آمدند که در نهایت اقتدار بودند جمیع آنها معدوم
 شدند اثری از آنها نمانده است مگر آنکه در بعضی کتب تاریخ
 اسمی از آنان مذکور و لکن مریم مجدلیه يك زن دهاتی بود
 چون به انوار ملکوت روشن شد نجم ساطع گشت و الی الابد
 از افق عزت ابدیه میدرخشد از اینجا قیاس کنید که نفوسی
 که در ملکوت ابهی داخل میشوند چه عزت ابدی می یابند
 صیت آنان الی الابد باقی است و از افق ملکوت مانند ستاره
 میدرخشند حیات آنها ابدی است نام آنها ابدی است زکر
 آنها ابدی است آثار آنها ابدی است پس بکوشید تا انوار ملکوت
 ابهی بیابید تا به فضل الهی زنده شوید تا به نفثات روح القدس
 حیات یابید این است وصیت من در حق شما دعا میکنم که خدا
 الطاف بی پایان خود را بر شما نازل کند من محبت
 شما را ابدًا فراموش نمیکنم آنچه در حق
 من مجری داشتید در مراسلات
 زکر نمود و خواهم نمود

خطابه در منزل مستر و مسیس پارسنزدوبلین

۷ اگست ۱۹۱۲ (عصر) ۲۴ شعبان ۱۳۳۰ هـ

هُوَ اللَّهُ

اول باید ثابت کنیم که از برای وجود فنائی نیست زیرا
فنا عبارت از تفریق اجزاء مرکبه است مثلاً جمیع این کائناتی را
که می بینیم مرکب از عناصرند یعنی عناصر مفردهائی ترکیب یافته
و صور نامتناهی تشکیل شده و از هر ترکیبی کائینی پدید گشته
مثل این که از ترکیب عناصری این گل پیدا شده و اما فنا
عبارت از تحلیل این ترکیب است نه انعدام عناصر مفرده
و اجزاء اصلیه زیرا آن عناصر باقی است و از میان نمی رود پس
میگوئیم این گل معدوم شد یعنی آن ترکیب تحلیل یافت اما
آن عناصر اصلیه باقی است ولی ترکیب بهم خورده همین طور
انسان از ترکیب عناصر مفرده پیدا شده پس موت او عبارت
از تفریق این عناصر است اما عناصر باقی است از میان نمی رود

در این صورت حیات عبارت از ترکیب است و موت عبارت از تفریق و انتقال عناصر از حالی بحالی است چنانکه انتقال نبات به عالم حیوان موت نباتی است و قس علی هذا همچنین انتقال انسان از عالم جسمانی و تفریق عناصر موت انسانی است پس بدانید که از برای وجود موت نیست نهایت انتقال از حالی به حالی است زیرا روح انسانی مرکب نه و ترکیب از عناصر نیست تا تحلیل شود اگر از ترکیب بودی گفتیم مُرد اما چون ترکیب نیست لهذا تحلیل ندارد و این واضح است که حق در اجزا و عناصر مفرد هم چون ترکیب نیست تحلیل نه و در این شبههئی نیست و ثانی از انتقال جسد از حالی بحالی برای روح تغییر و تبدیلی نیست مثلاً جسم انسان جوان است پیر شود اما روح بر حالت واحد است جسم ضعیف میشود اما روح ضعیف نمی شود جسم ناقص یا فالج میگردد اما برای روح تغییری نیست بسا می شود عضوی از اعضای انسان قطع میشود اما روح بر حال واحد است هیچ تغییری نماید پس از تغییر جسم برای روح تغییری نیست ما دام تغییر پیدا نمی کند باقی است زیرا مدار فنا تغییر و تبدیل است

ثالث انسان در عالم خواب جسمش معطل و قوایش مختل است

چشم نمی بیند گوش نمی شنود و جسم حرکت نمی کند با وجود این روح می بیند می شنود سیر می کند و کشف مطالب می نماید پس معلوم شد که از مُردن جسد روح فانی نمی شود به مُردن جسم روح نمی میرد و به خوابیدن جسم روح نمی خوابد بلکه ادراک دارد اکتشافات دارد پروازی نماید و سیر می کند

رابعاً جسم در اینجا است لکن در شرق و غرب حاضر در غرب ترتیب امور شرق می دهد در شرق کشف امور غرب می نماید امور مهمه ممالک را مرتب و منظم می کند جسد در مکان واحد است روح ساثر اقطار و اقالیم مختلفه در اسپانیا است اما کشف امریکا می نماید پس روح تصرف و نفوذی دارد که جسد ندارد جسد نمی بیند اما روح می بیند و اکتشافات دارد لهذا حیاتش منوط به جسد نیست حاصلاً اثر بی مؤثر نمی شود ممکن نیست مؤثر معدوم باشد شعاع و تابش او موجود آتش معدوم باشد و حرارت محسوس نور معدوم و اجسام نورانیه مشهور عقل معدوم و ادراکات موجود باشد خلاصه اثر بی مؤثر نمی شود مادام اثر موجود لابد مؤثری هست پس با وجودی که حضرت مسیح هزار و نهصد و دو ازرده سال پیش ظاهر بود تا امروز آثارش باقی است و سلطنتش ظاهر و نفوذش باهر آیا میشود آن روح الهی

فانی باشد و این آثار عظیمه باقی پس ثابت شد که مؤثر این آثار
آن مبده انوار باقیه و فیوضات ابدیه است

سائر ساھر کائنی صورت واحدہ دارد یا مثلث است یا مربع
است یا مخمس است نمی شور کائنی در آن واحد صور مختلفه
داشته باشد مثلاً این سجّارہ مربع مستطیل است آیامی شور
به شکل دائرہ ہم در آید نمی شور مگر آنکہ این شکل را ترک
کند و مدور گردد پس در حالتی کہ ممکن نیست کائنی از کائنا
در آن واحد اشکال مختلفه داشته باشد روح انسانی جمیع
اشکال را داراست و در آن واحد صور مختلفه را دارد دیگر
محتاج به تغیر و انتقال از صورتی بصورت دیگر نیست کہ
شکلی را ترک کند نا شکل و صورت دیگر گیرد چون مستغنی
از تغیرات و اشکال است لهذا غیر مادی و غیر فانی است

سابقاً انسان چون بکائنات نظرمی کند دو چیزی ببیند
محسوسات و معقولات کائنات محسوسه مثل جمادات نباتات
و حیوانات آنچه به حواس محسوس شور یعنی به چشم دیده
شود یا به گوش شنیده گردد یا مشموم شور یا ملموس گردد یا
به ذائقه در آید قابل تغیر است اما معقولات باین حواس
احساس نشود مانند عقل و علم حقیقت معقوله است و

حقیقت معقوله هیچ تغییر و تبدیلی ندارد چشم او را نمی بیند و گوش نمی شنود و ممکن نیست علم که حقیقت معقوله است منقلب به جهل شود همچنین روح از حقایق معقوله است لهذا تغییر و فنا ندارد باری انسانی که بصیرت دارد روحانی است و روحانی است می یابد که روح انسانی فنائی نداشته و ندارد و احساس می کند که جمیع اشیا با او در ظل او بوده و خود را باقی و برقرار و ثابت و بیزوال و مستغرق در انوار خداوند زوال جلال می بیند زیرا احساسات روحانی و تأثیرات وجدانی دارند محدود و به قواعد عقلیه و احساسات بشریه است اما انسانی که بی بصیرت و وجدان است همیشه خود را پزمرده و مُرده می بیند هر وقت احساس موت می کند می ترسد و خود را فانی میدانند ولی نفوس مبارکه چنین نیستند احساس می نمایند که باقی و نورانیند ابداً فنائی ندارند مثل حواریین حضرت مسیح این است که در وقت شهادت و موت بهائیان در نهایت سرورند زیرا میدانند که موت و فنائی ندارند منتها این است که جسد متلاشی می شود ولی روح در عالم الهی باقی و ابدیست

خطابه در کلیسای موحدین در ولین لا اگست ۱۹۱۲

(صبح) (۲۸ شعبان ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللهُ

در نزد عموم عقلا مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و محتاج تربیت ملاحظه می کنید اگر انسان تربیت نشود در نهایت توخس است انسان را تربیت انسان کند اگر بر حالت طبیعت گذاره شود مثل سایر حیوانات است نظریه ممالک متمدنه کنید که انسان تربیت شود کسب فضائل کند متمدن شود عاقل گردد عالم شود کامل گردد لکن در ممالک متوحشه مثل اواسط افریقا چون تربیت نمی شود لهذا بر حالت توخس می ماند فرقی که در ممالک امریکا و اواسط افریقا است این است که اینجا تربیت شده اند آنجا تربیتی نیست و اهالی افریقا بر حال طبیعی باقی اما اهالی امریکا تربیت شده اند تربیت شاخ کج را داراست کند جنگل را بوستان نماید درخت بی شعر را با ثمر کند خارستان را سنبستان نماید تربیت ممالک مغرب

آباد کند متوحش را متعّدن نماید تربیت جاهل را کامل کند
انسان را از ملکوت الهی خبر دهد از خدا باخبر نماید انسان را
روحانی کند کاشف اسرار طبیعت نماید آگاه بر حقائق اشیاء کند
خلاصه نزر جمیع مسلم است که عالم طبیعت ناقص است و کمال
طبیعت منوط به تربیت است اگر تربیت نباشد انسان مثل سائر
حیوانات درزند. است بلکه پست تر مثل این که بعضی اطوار از
انسان گاهی صادر شده. که از حیوان صادر نشده. مثلاً حیوان
بی تربیت هر چند درزند. است روزی يك حیوان میدرد اما انسان
بی تربیت درزند. روزی صد هزار نفر میدرد ملاحظه کنید که
نفوس درندهئی که آمده اند از گرگ درزند. تر و از حیوان پست تر
بوده اند پس اگر انسان تربیت نیابد از حیوان بد تر است و تربیت
دو قسم است تربیت مادی و تربیت الهی فلاسفه عالم معلمین
مادی بوده اند مردم را تربیت طبیعی می نمودند لهذا سبب
تربیت و ترقی طبیعی شدند لکن مظاهر مقدّسه الهیه مرتبی الهی
بودند ارواح و قلوب و عالم اخلاق را تربیت نمودند فلاسفه
عالم اجسام را تربیت کردند مظاهر مقدّسه عالم ارواح را مثلاً
حضرت مسیح علیه السلام مرتبی روحانی بود مرتبی ملکوتی بود مرتبی
الهی بود ارواح را تربیت نمود عالم اخلاق را تربیت کرد حقائق

معقوله را ترویج نمود اما حضرات فلاسفه مدنیّت را خدمت کردند بشر را من حیث الماده تربیت نمودند و فی الحقیقه انسان محتاج هر دو هست تربیت طبیعی و تربیت الهی اگر چنانچه تربیت آسمانی نیابد مثل سایر حیوانات است مجرد کاشف حقائق محسوسه اند لکن خدا در انسان قوهئی گذارده که کاشف حقائق معقوله است کاشف حقائق ملکوتی است آن قوه کاشف فیوضات الهی است آن قوه سبب حیات ابدی است آن قوه سبب حصول کمالات معنوی است آن قوه انسان را از حیوان ممتاز نماید زیرا حیوان کاشف حقائق ناسوتی است انسان کاشف حقائق لاهوتی پس انسان هرچه ترقیات مادیه حاصل کند باز محتاج به نقشات روح القدّس است محتاج تربیت الهی است محتاج فیض ملکوتی است تا انسان این تربیت را نیابد کامل نشود لهذا مظاهر مقدسه در هر کوری ظاهر شدند تا نفوس را تربیت الهی کنند تا نقائص طبیعت را از اثل نمایند کمالات معنویه ظاهر کنند طبیعت نظیر جنگل است و حضرت مسیح باغبان الهی این جنگل را بوستان کرد و شجاری ثمر را با ثمر نمود این زمین ها که به مقتضای طبیعت پرازخس و خاشاک بود

باغ پرگل و ریحان نمود زمین را شخم کرد علفهای بیهوده را بیرون ریخت خارهایی که به مقتضای طبیعت روئیده بود جمیع را قلع و قمع نمود بعد از آنکه خارستان بود مزرعه و گلستانش اگر بر حالت طبیعی می ماند شبههئی نیست جنگل یا خارستان بود لکن دهقان جنگل را بوستان کند خارستان را مزرعه نماید این درختهای بی ثمر را با ثمر سازد و علف زار را اکتززار کند مقصود این است که انسان هر قدر ترقیات طبیعی نماید کسب کمالات مادی کند حیوان شمرده شود لهذا محتاج نفثات روح است محتاج تربیت الهی است تا حقیقت انسانی در نهایت جمال و کمال جلوه نماید تا ما صدق آیه تورات شود صورت و مثال الهی گردد استفاضه از حقائق ملکوتی کند بعد از آنکه زمینی است آسمانی شود ناسوتی است لاهوتی گردد جسمانی است روحانی شود ظلمانی است نورانی گردد و این جز به نفثات روح القدس ممکن نیست که حیات ابدیه یابد و الا از حیات حیوانی بهیچوجه امتیازی ندارد مظهر مقدسه روح جدیدی در اجساد میهند عقل جدیدی به نفوس میدهند ترقیات عظیمه می بخشند عالم را روشن میکنند لکن مدتی نمی گذرد که باز تاریک می شود نورانیت آسمانی نمی ماند احساسات طبیعی غلبه می کند مثل

این که دهقان زمینی را معموری کند بعد از آنکه علفزار بود زلفت
 پاکیزه می نماید خرم حاصل می شود اما اگر متروک گذارده شود
 باز خارستان گردد علفزار شود عالم وقتی به قوت مظاهر مقدسه
 مزرعه با برکتی بود باغ و بوستان بود ظلمت نادانی نبود نورانیت
 الهی آشکار بود لکن بعد از مدتی عالم بکلی تاریک شد ابداً نورانیت
 الهیه نماند فیض الهی نماند تربیت روحانی نبود در هیچ وقتی
 حضرت بهاء الله ظاهر شد در آن زمان مثل شرق در نهایت
 نزاع و جدال بودند ادیان خون یکدیگر می ریختند مذاهب به
 جنگ و جدال مشغول بودند ابداً آثار محبت نبود نورانیت
 آسمانی نبود در هیچ وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد اعلان
 وحدت عالم انسانی فرمود که بشر همه بندگان خداوندند
 و جمیع ادیان در ظل رحمت پروردگار نهایت این است که
 بعضی جاهل و ناقص و کور کنند باید دانا و کامل و بالغ گردند
 در ظلمت طبیعت غرق اند باید نورانی شوند خدا همه مهربان
 است الطاف الهی شامل کل است جمیع در بحر رحمت او مستغرقند
 و از فیوضات الهی مستفیض خلاصه نزاع و جدال را زائل
 کرد عداوت را از میان برداشت جمیع ادیان را با یکدیگر
 التیام داد مذاهب را با هم الفت بخشید بعد از آنکه در نهایت

بغض بودند نهایت محبت حاصل نمودند امروز در ابراز کسانی
 که اطاعت امر بهاء الله نموده اند در نهایت الفت والتیامند
 جمیعاً با هم در نهایت الفت و محبت اند حضرت بهاء الله فرمود
 عالم بشر از یک شجر است و جمیع ملل و اجناس عبارت از اوراق
 و افنان آن و خدا باغبان هیچ فرقی نگذاشته همه را تربیت
 فرموده نهایت بعضی جاهلند باید آنها را عالم نمود بعضی ناقصند
 باید آنها را کامل کرد مریضند باید معالجه نمود اطفالند
 طفل را باید تربیت کرد تا به بلوغ رسد اما همه بندگان
 خداوندند خدا پدر جمیع است بجمیع مهربان است و همه
 در بحر رحمتش مستغرق ما دام او بکل مهربان است ما چرا
 نا مهربان باشیم او بجمیع صلح است چرا ما در جنگ باشیم
 و در خوابی یکدیگر بکوشیم ملت را بهانه نمائیم مذهب را بهانه
 نمائیم وطن را بهانه نمائیم سیاست را بهانه نمائیم نام را بهانه
 نمائیم و به نزاع و جدال مشغول شویم خون یکدیگر را بریزیم
 خانمان هم را خراب کنیم آیا این سزاوار است با آنکه در ظل
 همجو خدای مهربان هستیم که خطای ما را عفو کند و رحمت
 نماید عنا یا نش را تغییر ندهد و لو هر چه عصیان و طغیان
 کنیم آیا سزاوار است چنین خدائی را مخالفت نمائیم / و

همه مهربان است ما نا مهربان باشیم خلاصه حضرت بهاء الله
 چنین تأسیسی نمود و صلح عمومی را تعلیم فرمود پنجاه سال
 پیش به جمیع ملوک نامه نوشت و کل را برستی و آشتی و حقیقت
 پرستی دعوت فرمود زیرا آفتی از حرب بدتر نه که منبث از تعصبات
 است و مخالف رضای الهی ملاحظه نمائید که از بدایت تاریخ
 الی الان بین بشر حرب و جدال است و این حرب یا منبث
 از تعصب سیاسی است یا منبث از تعصب جنسی است یا منبث
 از تعصب وطنی است یا تعصب مذهبی جمیع این تعصبات هادم
 بنیان انسانی است خدا تعصب ندارد ما چرا تعصب داشته
 باشیم خدا به جمیع یکسان معامله می کند ما چرا مختلف معامله
 نمائیم همه زمین یک وطن است و کره ارض واحد جمیع بشر
 از یک وطن اند و از سلاله آدم لهذا یک عائله اند و یک جنس اند
 نه مختلف ما چرا باید مختلف باشیم چرا این حرب و نزاع در
 میان باشد چرا این جدال و قتال باشد باید متابعت رضای
 الهی نمائیم شبهه نیست که رضای الهی در محبت و الفت است
 زیرا حرب هادم بنیان انسانی تا حرب زائل نشود عالم انسانی راحت
 نیابد

دیگر آنکه تقالیدی که در دست اریان است مانع اتحاد

و اتفاق است زیرا تقالید مختلف است اختلاف تقالید سبب
 نزاع و نزاع سبب قتال لهذا باید تقالید را ترك نمود و تحری
 حقیقت کرد چون حقیقت یکی است اگر کل تحری حقیقت
 نمایند شبهئی نیست که کل یکی شوند متحد و متفق گردند
 زیرا این همه نزاع از تقالید است و الا اساس ادیان الهی
 یکی است و آن فضائل انسانی است هیچکس در فضائل اختلاف
 ندارد همه متفق اند که فضائل نور است و در ذائل ظلمت
 پس ما باید رجوع به اساس ادیان الهی نمائیم تقالید را ترك
 کنیم یقین است متحد می شویم و بهیچوجه اختلافی نمی ماند
 و دیگر آنکه دین باید مطابق با عقل باشد مطابق با علم باشد
 زیرا اگر مطابق با عقل و علم نباشد او هام است خدا قوه عاقله را در
 تا به حقیقت اشیا پی بریم و حقیقت هر شیئی ادراک کنیم اگر
 مخالف علم و عقل باشد شبهئی نیست که او هام است و اگر دین
 مانع الفت باشد بی دینی بهتر است زیرا دین بیعت محبت و الفت
 است اگر دین سبب نزاع و جدال شود البته عدم دین بهتر است
 چه که به منزله علاج است و علاج اگر سبب مرض شود البته عدم
 او بهتر است

دیگر آنکه خدا جمیع را یکسان خلق کرده حضرت بهاء الله

اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بندگان
 خدا هستند و کل بشر و در حقوق متساوی نزد خدا مردی و زنی
 نیست هر کس اعمالش بهتر و ایمانش بهتر در درگاه الهی مقرب
 تر است در عالم الهی ذکور و اناث نیست

جميع یکی هستند لهذا رجال و نساء کل باید متحد باشند
 مساوی باشند خلاصه اهالی عالم چون اکثر جاهل بودند
 حضرت بهاء الله اعلان فرمود که کل باید تحصیل علوم و فنون
 نمایند جميع اطفال را داخل مکتب نمایند چه در شهرها و چه
 در قریه ها و این فرض است اگر پدر طفلی هر آینه عاجز باشد
 جمعیت بشریه باید او را مدد نمایند تا نفسی بی تربیت نماند و
 در مدارس هم تربیت جسمانی یابد و هم تربیت روحانی زیرا
 علوم مادی به منزله جسد است و علوم الهیه مانند روح روح
 باید در جسد دمیده شود تا جسد حیات یابد اما اگر روح نباشد
 جسد مُرده است و لودر نهایت جمال باشد چون از فیض روح
 محروم باشد ثمری ندارد و بی نتیجه است بلکه نبودنش
 بهتر زیرا فاسد و متعفن می شود البته معدوم باشد بهتر است
 این است که در انجیل میفرماید المولود من الجسد جسد هو
 والمولود من الروح هو الروح یعنی مادیات به منزله جسد است

اما نفثات روح القدس روح است این جسد باید به این روح
 زنده شود از این جهت حضرت مسیح فرمود ولادت ثانویه لازم
 است و آن این است که وقتی انسان در رحم بود از جمیع این فیوضات
 محروم بود چون به این عالم آمد چشمش باز شد گوشش شنوا
 گشت دارای هوش و قوای جسمانیته شد قوای روحانیته حاصل
 کرد این مواهب را خدا در عالم رحم داده بود لکن در عالم رحم
 ظاهر نبود چون متولد شد این مواهب ظاهر و هویدا گشت
 دید چشمی دارد گوش می بیند صحرائی ملاحظه می کند باغ و بستانی
 می بیند از جمیع اینها در عالم رحم بی خبر بود هیچ خبرنداشت
 همین طور انسان باید از عالم طبیعت متولد شود تا در عالم ماوراء
 طبیعت داخل شود یعنی از نقائص جهان طبیعی نجات یابد تا از
 فضائل عالم الهی بهره و نصیب گیرد زیرا طبیعت ناقص است
 جز این نمی تواند کشف روحانیات کند کشف ملکوت نماید
 و از عالم الهی خبر گیرد مثل این که در عالم رحم طفل محال
 بود از این عالم خبر گیرد بلکه منکر این عالم بود اگر کسی به او
 می گفت غیر از این عالم رحم عالمی وسیعتر هست آفتابی است
 ماهی است باغ و گلستانی است انکار می کرد می گفت عالمی جز

عالم رحم نیست اما چون متولد شد دید این همه مواهب است
ولی در عالم رحم هیچ خبرنداشت همین طور تا از عالم طبیعت
انسان تولد نیابد از عالم ملکوت خبر نگیرد از خدا باخبر نشود
از روحانیات خبر حاصل ننماید از فیوضات الهی باخبر نگردد
اما چون از طبیعت متولد شد انوار مواهب را مشاهده نماید
پس میداند که ملکوت الهی منوط به تولد ثانی است مظاهر
مقدسه برای تربیت بشر آمدند تا تولد ثانی یابند از خدا
خبر گیرند از ملکوت الهی باخبر شوند از حقائق الهیه خبر
گیرند مثلاً جزیره العرب در نهایت ظلمات بود و قبائل و عشائر
نظیر حشرات نفوس انسانی مظاهر شیطانی و آفاق بکلی
محروم از اشراق نور رحمانی قوانین و آداب مخل سعادت
عالم انسانی فضائل منسوخ رذائل مقبول و مشروع از عالم
الهی خبری نبود و از فیوضات نامتناهی اثری نه ناگاه از مطلع
حجاز نور محمدی تابید و آفتاب حقیقت از افق بطحار درخشید
جزیره العرب روشن شد معلم الهی به تعلیم پرداخت و مرتبی
حقیقی تربیت فرمود خفتگان بیدار شدند و بیهوشان بهوش
آمدند نوع انسانی ترقی نمود و آداب قدیم تدنی یافت تا زبان
آهنگ حجازی بلند نمودند و شهنازی در جهان مدنیت زدند

که زمزمه اش الی الابد در آذان نوع انسانی باقی است پروردگارا
 آمرزگارا این جمع پریشان تواند و عاشقان جمال تو در این معبد
 مجتمع شده اند رضای تو طلبند الطاف تو جویند عفو و مغفرت
 تو خواهند خداوند اما اطفالیم تو پدر مهربان ما ذلیلانیم تو عزیز
 بی مثل و بی همتا خدا یا ما در نهایت عجزیم و تو قدرت محض
 ما فقیریم و تو غنی ما ناتوانیم تو توانا خدا یا عفو گناه فرما و در پناه
 خود منزل ده از ظلمات ناسوت نجات بخش به نور انیت لاهوت
 روشن فرما از عالم طبیعت نجات ده بعالم حقیقت رسان خدا یا
 تشنگانیم عذب فوات بخش گر سنگانیم مائده آسمانی کرم کن
 مریضیم شفای ابدی عنایت فرما فقیریم کنز ملکوت به بخشا
 در ظل عنایت خود ما وی بخش تا چشم بمشا هده انوار تو
 روشن کنیم و بگوش شنوا نداء تو را اصفا نماشیم خدا یا مشام
 ما را باز کن تا راحه گلشن عنایت استشمام کنیم خدا یا ما را
 قوت بخش تا در سبیل تو سلوک نماشیم در عالم ناسوتیم بعالم لاهوت
 هدایت کن ابواب ملکوت بگشا الطاف خود را شامل کن

دفیض خود را کامل فرما توئی غفور توئی رحمن

توئی رحیم و توئی بخشنده و

مهربان

خطابه در کلیسای موحدین مونترال (۱)، اول سپتامبر

۱۹۱۲ (رمضان ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللهُ

خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده جمیع را از
 یک عناصر خلق کرده کل را از یک سلاله خلق نموده جمیع را
 در یک زمین خلق کرده و در ظل یک آسمان خلق نموده و
 در جمیع احساسات مشترک خلق فرموده هیچ تفاوتی نگذاشته
 جمیع را یکسان خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع می پروراند
 جمیع را حفظ می فرماید به جمیع مهربان است در هیچ فضل و رحمتی
 تفاوتی بین بشر نگذاشته انبیاء را مبعوث فرموده تعالیم الهی
 فرستاده و آن تعالیم الهی سبب الفت بین بشر است سبب محبت
 بین قلوب است اعلان وحدت عالم انسانی فرموده آنچه را موانع
 اتحاد است مذمت می فرماید و هر چه سبب اتفاق و اتحاد است

(۱) Montreal

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۱۲

مدح می نماید جمیع بشر را بر اتحار در جمیع مراتب تشویق می فرماید
 جمیع انبیای الهی بجهت محبت بین بشر مبعوث شدند جمیع کتب
 الهی بجهت اتحار عالم انسانی نازل شده جمیع انبیاء خاتم حقیقت
 بودند و تعالی ایشان حقیقت و حقیقت یکی است تعدد قبول نکند
 لهذا اساس ادیان الهی جمیعاً یکی است لکن با وجود این نهایت
 اسف است که تقالیدی بمیان آمده که ابداً در خلی به اساس تعالیم
 انبیاء ندارد چون این تقالید مختلف است لهذا سبب اختلاف
 شده و بین بشر نزاع و جدال حاصل گشته و حرب و قتال بمیان
 آمده که بنیان الهی را خراب می کنند مانند حیوانات درنده
 یکدیگر را می کشند خانان یکدیگر را خراب می نمایند مملکت
 یکدیگر را ویران می کنند خدا انسان را بجهت محبت خلق
 فرموده بعالم انسانی تجلی محبت نموده سبب اتحار کائنات
 محبت بوده جمیع انبیاء مروج محبت بوده اند حالا انسان
 مقاومت رضای الهی می کند به آنچه مخالف رضای الهی است
 عمل می نماید لهذا از بدایت تاریخ تا بحال عالم راحت ننموده
 همیشه حرب و قتال بوده همیشه قلوب از همدیگر متنفر بوده
 و به آنچه مخالف رضای الهی است عاملند هر محارباتی که
 واقع و خونریزیهای که شده یا منعت از تعصب دینی بوده

یا منبعث از تعصب جنسی بوده یا منبعث از تعصب وطنی بوده
یا منبعث از تعصب سیاسی لهذا عالم انسانی همیشه در عذاب
است در شرق تعصب بسیار بود زیرا آزادی نبور چنان تعصب
بود که بهیچوجه آرامی نداشت ظلمت تقالید احاطه کرده بود
جمع طوائف و ادیان و اجناس در نهایت عداوت و نزاع
بودند در همچو وقتی حضرت بهاء الله ظاهر شد اولاً اعلان
وحدت عالم انسانی فرمود که جمیع خلق بندگان خداوندند
و جمیع ادیان در ظل رحمت یزدان خدا بجمیع مهربان است
جمیع را دوست میدارد جمیع انبیا در نهایت الفت بودند کتب
آسمانی تا بید یکدیگر می نماید با وجود این چرا باید بین بشر
نزاع وجدال باشد مادام جمیع بشر خلق یک خداوندند و
جمیع اغنام در ظل یک چوپان یک چوپان کل را اداره می کند
پس باید گو سفندان الهی با یکدیگر در کمال الفت باشند
اگر یکی جدا شود او را بیاورند و همراه نمایند نهایت این
است بعضی نارادانند باید رانا نمود ناقص هستند باید
کامل نمود علیل هستند باید شفا داد کورند باید بینا کرد
ثانیاً حضرت بهاء الله اعلان فرمود که دین باید سبب
الفت و محبت باشد اگر دین سبب عداوت شود نتیجه ندارد

بی دینی بهتر است زیرا سبب عداوت و بغضاء بین بشر است
 و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه سبب
 الفت و محبت است مقبول و ممدوح اگر دین سبب قتال و
 درندگی شود آن دین نیست بی دینی بهتر از آن است زیرا دین
 به منزله علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی علاجی
 بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی دینی
 بهتر است

ثالثاً دین باید مطابق علم و عقل باشد اگر مطابق علم
 و عقل نباشد او هام است زیرا خدا عقل به انسان داده تا در راه
 حقائق اشیاء کند حقیقت بپرسند اگر دین مخالف علم و عقل
 باشد ممکن نیست سبب اطمینان قلب شود چون سبب اطمینان
 نیست او هام است آن را دین نمی گویند لهذا باید مسا مثل
 دینیه را با عقل و علم تطبیق نمود تا قلب اطمینان یابد و سبب
 سرور انسان شود

رابعاً تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب وطنی و تعصب
 سیاسی هارم بنیان انسانی است اولاً دین یکی است زیرا ادیان
 الهی حقیقت است حضرت ابراهیم ندا به حقیقت کرد حضرت
 موسی اعلان حقیقت نمود حضرت مسیح تاسیس حقیقت

فرمود حضرت رسول ترویج حقیقت نمود جمیع انبیاء خادم
 حقیقت بودند جمیع مؤتسس حقیقت بودند جمیع مروج حقیقت
 بودند پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف
 حقیقت است اما تعصب جنسی جمیع بشر از یک عائله اند
 بندگان یک خداوندند از یک جنس اند تعدد اجناس
 نیست مادام همه اولاد آدم اند دیگر تعدد اجناس او هام
 است نزد خدا انگلیزی نیست فرسای نیست ترکی نیست
 فرسی نیست جمیع نزد خدا یکسان اند جمیع یک جنس اند این
 تقسیمات را خدا نکرده بشر کرد لهذا مخالف حقیقت است
 و باطل است هر یک دو چشم دارد دو گوش یک سردارد
 دو پا در میان حیوانات تعصب جنسی نیست در میان کبوتون
 این تعصب نیست کبوتر شرق با کبوتر غرب آمیزش کند
 گوسفندان همه یک جنس اند هیچ گوسفند سی به دیگری
 نمی گوید تو گوسفند شرقی هستی من غربی هر جا باشند با هم
 آمیزش نمایند کبوتر شرق اگر به غرب بیاید با کبوتر غرب در
 نهایت آمیزش است به کبوتر غرب نمی گوید تو غربی هستی
 من شرقی پس چیزی که حیوان قبول نمی کند آیا جا نژاد است
 انسان قبول نماید و اما تعصب وطن همه روی زمین یک کره

است يك ارض است يك وطن است خدا تقسیمی نكرده همه را يكسان خلق كرده پیش او فرقی نیست تقسیمی را كه خدا نكرده چه طور انسان می كند اینها او هام است اروپا يك قطعه است ما آمده ایم خطوطی و همی معین كرده ایم و نهری را حد قرار داده ایم كه این طرف فرنسا و آن طرف آلمانیا و حال آنكه نهر برای طرفین است این چه او هامی است این چه غفلتی است چیزی را كه خدا خلق نكرده ما گمان می كنیم و سبب نزاع و قتال قرار میدهم پس همه این تعصبات باطل است و در نزد خدا مبغوض خدا ایجاد محبت و موّدت نموده و از بندگانش الفت و محبت خواسته عداوت نزد او مردود است و اتحاد و الفت مقبول

خامسًا از جمله تعالیم بهاء الله این است كه جمیع عالم باید تحصیل معارف كنند تا سوء تفاهم از میان بر خیزد جمیع بشر متحد شوند و ازاله سوء تفاهم به نشر معارف است لهذا بر هر پدری لازم كه اولاد را تربیت نماید اگر روزی عاجز باشد هیئت اجتماعیّه باید اعانت نماید تا معارف تعیم یابد و سوء تفاهم بین بشر زائل گردد

سادسًا آنكه نساء اسیر بودند حضرت بهاء الله اعلان

وحدت حقوق رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بشوند
 و بندگان يك خداوند نزد خدا زکور و اناث نیست هر کس
 قلبش پاک تر و عملش بهتر در نزد خدا مقرب تر خواه مرد باشد
 خواه زن این تفاوتی که الان مشهود است از تفاوت تربیت
 است زیرا نساء مثل رجال تربیت نمی شوند اگر مثل رجال تربیت
 شوند در جمیع مراتب مساوی شوند زیرا هر دو بشوند و در
 جمیع مراتب مشترك خدا تفاوتی نگذاشته

سابعاً وحدت لسان لازم است که لسانی ایجاد نمایند
 که جمیع بشر تحصیل آن لسان نمایند پس هر نفسی محتاج
 ر و لسان است یکی خصوصی یکی عمومی تا جمیع بشر زبان یکدیگر
 بدانند و به این سبب سوء تفاهم بین ملل زائل شود زیرا
 جمیع يك خدا را می پرستند کل بندگان يك خداوندند سوء
 تفاهم سبب این اختلافات است چون زبان یکدیگر را
 بدانند سوء تفاهم نمایند جمیع با هم الفت و محبت نمایند
 شرق و غرب اتحاد و اتفاق کنند

ثامناً عالم محتاج صلح عمومی است تا صلح عمومی
 اعلان نشود عالم راحت نیابد لا بد دول و ملل باید محکمه کبری
 تشکیل نمایند تا اختلافات را به آن محکمه کبری راجع کنند

وآن محکمه کبری فیصل نماید مانند اختلافاتی که بین افراد است محکمه فیصل می کند همین طور اختلافات دول و ملل را محکمه کبری فیصل نماید تا مجالی برای قتال نماند حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش به جمیع ملوک نوشت جمیع این تعالیم در الواح ملوک و الواح سائره مندرج و چهل سال پیش در هند طبع و نشر شد تا تعصب را از میان بشر محو کرد کسانی که متابعت بهاء الله نموده اند با هم در نهایت الفت و اتحادند چون در مجلسی وارد می شوی مسیحی یهودی زردشتی مسلمان همه در نهایت الفت و محبت اند جمیع مذاکرانشان درباره رفع سوء تفاهم است باری من چون به امریکا آمدم می بینم مردمانش خیلی محترم حکومت عادل و ملت در نهایت نجابت است از خدای خواهم که این دولت عادل و ملت محترمه سبب شوند که اعلان صلح عمومی و وحدت عالم انسانی شود اسباب الفت ملل شوند چراغی روشن نمایند که عالم را روشنی بخشد و آن وحدت عالم انسانی و اتحاد عمومی است امیدوارم شماها سبب شوید که علم صلح عمومی در اینجا بلند گردد یعنی دولت و ملت آمریکا سبب شوند تا عالم انسانی راحت شود رضای الهی را حاصل نمایند و الطاف الهی شرق و غرب احاطه کند

پروردگارا مهربانایا این جمع توجّه به تو دارند مناجات بسوی تو
 نمایند در نهایت تضرّع به ملکوت تو بتل کنند و طلب عفو و
 غفران نمایند خدایا این جمع را محترم کن این نفوس را مقدّس
 نما انوار هدایت تابان کن قلوب را منور فرما نفوس را مستبشر
 کن جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران
 نما خدایا ما ذلیلیم عزیز فرما عاجزیم قدرت عنایت
 فرما فقیریم از کنز ملکوت غنی نما علیلیم شفا
 عنایت کن خدایا برضای خود دلالت فرما
 و از شئون نفس و هوی مقدّس دار
 خدایا ما را بر محبّت خود ثابت نما و
 بر جمیع خلق مهربان فرما موفق بر
 خدمت عالم انسانی کن تا جمیع
 بندگانت خدمت نمائیم
 جمیع خلقت را دوست
 داریم و بجمیع بشر
 مهربان باشیم
 خدایا توئی

مقتدر توئی رحیم توئی غفور توئی بزرگوار

خطابه در منزل مستر و مایس ماکسول^(۱)، مونترال

کانادا ۲ سپتامبر ۱۹۱۲ (شب) ۲۰ رمضان ۱۳۳۰ (۲)

ساعتی پیش جوانی اینجا آمد با او مذاکره کردیم

که طبیعت کامل است یا ناقص روشن است یا تاریک آن

بحث را منی خواهم حالا تکمیل کنم طبیعت من حیث المجموع

یعنی عالم جسمانی چون بدقت نظر به عالم طبیعت می کنیم و

به عمق و اسرارش پی بریم ملاحظه می شود عالم طبیعت ناقص

است ظلمانی است دقت نماید اگر چنانچه زمین را ترک کنیم

و بحال طبیعت بگذاریم خارزار گردد رعلفهای بهوده بیرون

آید اگر کوهستان را ترک کنیم اشجار بی ثمر بیرون راند جنگل

است بی ثمر است بی انتظام است پس این عالم طبیعت تاریک

است باید آن را روشن کرد و روشنائیش به چه چیز است

به این که این زمین که به اقتضای طبیعت خار بیرون آورده

علفهای بهوده انبات نموده آن را شخم کنیم و تربیت نمایم

(۱) Mr. and Mrs. Maxwell

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۲۱

تا گل‌های معطر بروید و دانه‌های با برکت که رزق انسانی است
 بروید این جنگلهائی که بحال طبیعی و ظلمانی است فیض و
 برکت ندارد تربیت می‌کنیم درختهای بی ثمر را باروری نمائیم
 جنگل بود بوستان می‌کنیم در هم بود منظم می‌نمائیم اول ظلمانی
 بود چون بوستان شد نورانی گشت و همچنین اگر انسان را
 به طبیعت خود ترک کنیم از حیوان بدتر می‌شود جاهل و نادان
 می‌ماند مثل اهالی اواسط افریقا پس این عالم ظلمانی را هر
 وقت می‌خواهیم نورانی کنیم تربیت می‌نمائیم بی ادب با ادب
 می‌شود بد اخلاق خوش اخلاق می‌گردد اما اگر بحال طبیعت
 بگذاریم تربیت نکنیم یقین است از حیوان بدتر اند نوع خود
 را می‌کشند میدرند و می‌خورند پس معلوم شد اگر طبیعت را
 بحال خود بگذاریم ظلمانی است لهذا باید انسان را تربیت
 نمائیم تا این انسان ظلمانی نورانی شود و این جاهل را ناگردد
 بی ادب با ادب شود ناقص کامل گردد بد اخلاق خوش
 اخلاق شود تا این حیوان انسان شود هیچ شبهه‌ئی نیست
 انسان بدون تربیت از حیوان بدتر است پس معلوم شد
 عالم طبیعت ناقص است تربیت لازم است تا کامل شود این
 ایام جمیع فلاسفه کور کوران می‌گویند عالم طبیعت کامل است

ملتفت نیستند که عالم طبیعت ناقص است باید به تربیت کامل
 گردد چرا تلامذه را در مدرسه تربیت می کنند ما در عالم طبیعت
 کامل است چرا تربیت می نمایند باید جمیع بشر را بگذارند خود
 تربیت می شوند جمیع این صنایع را از تربیت حاصل و ظاهر کرده اند
 زیرا این صنایع در عالم طبیعت نبود این اکتشافات از اثر
 تربیت حاصل شد مثلاً این قوه برقیه تلغراف فونو غراف
 تلفون و سایر اکتشافات جدید جمیع از تربیت ظاهر گشته
 اگر بشر تربیت نمی شد و بر حالت طبیعت و اگذازمی شده هیچ
 این صنایع جلوه نمی نمود این مدنیّت این ترقیات در عالم
 انسانی نبود فرق میان فیلسوف کامل و شخص جاهل چیست
 این است که جاهل بحال طبیعت باقی اما فیلسوف را تا تربیت
 شده تا کامل گشته و الا هر دو بشرند خدا انبیا را برای این
 فرستاده کتب سماوی بجهت این نازل گشته نفثات روح
 القدس برای این دمیده ابواب ملکوت را برای این مفتوح
 نموده الهامات غیبیه برای این قرار فرموده قوای عقلیه برای
 این داده که نقصهای عالم طبیعت کامل گردد ظلمات زائل
 طبیعت زائل شود جهل عالم طبیعت زائل گردد اخلاق
 مذمومه عالم طبیعت زائل شود ظلم عالم طبیعت زائل گردد

انبیا بجهت این مبعوث شدند تا نفوس بشر را تربیت الهی کنند تا از نواقص عالم طبیعت نجات دهند مثل انبیا مثل باغبان است مثل خلق مثل جنگل و خارزار انبیا که باغبان الهی هستند اشجار انسانی را تربیت می کنند شاخهای کج را راست می نمایند درختهای بی ثمر را با ثمر کنند جنگل بی انتظام را باغ دلگشا نمایند و الا اگر عالم طبیعت روشن بود کامل بود هیچ تربیت لازم نبود مدارس لازم نبود مکاتب لازم نبود احتیاج به این صنایع نبود چه که کامل بود هیچ محتاج انبیا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج به معلم نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود محتاج به کتب نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود هیچ احتیاج بخدا نبود زیرا عالم طبیعت کامل بود همه اینها برای این است که عالم طبیعت ناقص است این قطعه زمین آمریکا چه بود جنگل بود زمین خالی بود و این به مقتضای طبیعت بود پس چه چیز او را آباد کرد عقول انسانی پس ناقص است عقول انسانی این نواقص را کامل نماید بعد از آنکه زمین بود جنگل بود حال شهرهای آباد شده پیش از آنکه کلبوس بپایند امریکا چه بود عالم طبیعت بود حالا عالم انسان شده اگر عالم طبیعت کامل بود باید همان طور باشد حالا ملاحظه

کنید که اول تاریک بود حال روشن شده اول خراب بود
 حال آباد شده جنگل بود حالا بوستان شده اول خارستان
 بود حال گلستان گشته پس ثابت شد که عالم طبیعت ناقص است
 و ظلمانی اگر طفلی متولد شود او را تربیت نکنیم بر حال طبیعی
 بگذاریم چه می شود شبهه ای نیست بی ادراک و جاهل می ماند
 و حیوان خواهد بود در او واسطه افریقا ملاحظه کنید که مثل
 حیوانات بلکه پست تر از حیوانات پس ملاحظه نمائیم که تربیت
 الهی در عالم انسانی چه کرده عالم طبیعت عالم حیوان است
 حیوان بر حال طبیعی باقی ولی حیوانات وحشی نه اهلی در میان
 و جنگل بر حال طبیعی باقی کل در عالم طبیعت اند تعلیم و تربیتی
 نیست در عالم حیوان هیچ از عالم روحانی خبری نیست حیوان
 از خدا خبر ندارد از عقل انسانی خبر ندارد از قوه روحانی انسان
 خبر ندارد حیوان انسان را نظیر خود تصور می کند ابدا امتیاز
 نمی بیند چرا بجهت این که بر حال طبیعی باقی است جمیع حیوانات
 طبیعی هستند جمیع ما دیون مثل حیوان احساسات جسمانی
 دارند احساسات روحانی ندارند منکر خدا هستند هیچ خبری
 از خدا ندارند هیچ خبری از انبیا ندارند از جنت الهی خبر
 ندارند جمیع حیوانات نیز از تعالیم الهی بی خبرند جمیع حیوانات

اسیر محسوساتند فی الحقیقة نظیر فلاسفة این زمان حیوانانند چنانکه آنها از خدا از انبیا از احساسات روحانی از فیض روح القدس از ماوراء الطبیعة خبر ندارند هر حیوانی دارای این کمالات است بدون زحمت فیلسوفها بعد از تحصیل بیست سال خدا را انکار کنند قوای روحانی الهامات الهی را انکار نمایند حیوان بدون زحمت فیلسوف کامل است مثل حضرت گاو که از هیچ چیز خبر ندارد از خدا خبر ندارد از احساسات روحانی خبر ندارد از روحانیات خبر ندارد در جمیع حیوانات از روح بی خبرند این فیلسوفها نیز جز از محسوسات خبری ندارند نظیر حیوانات با وجود این می گویند ما فیلسوفیم زیرا جز محسوسات نمیدانیم حال آنکه حضرت گاو بدون تحصیل علوم این فضیلت را دارد در کمال تشخص این فخرنی شود فخر این است که انسان از خدا خبر یابد احساسات روحانی داشته باشد از ماوراء الطبیعة خبر گیرد فخر انسان در این است که از نفثات روح القدس بهره یابد فخر انسان این است که از تعالیم الهی خبر گیرد این است فخر انسان و الابی خبری فخر نیست جهل است نادانی جهل است آیامی شود نفوسی که در نهایت درجه جهل هستند واقف کمالات الهیه گردند واقف به حقیقت شوند

از حضرت مسیح و جمیع مظاهر مقدسه خبر گیرند و آیامی شود
 این نفوس ادراکاتشان از آنها عظیم تر باشد حضرت مسیح الهی
 بود آسمانی بود ملکوتی بود روحانی بود البتّه او از این فیلسوفها
 بهتری فهمید هم عقل او بیشتر هم ادراکش قوی تر هم قوایش
 بر ترهم شعورش بالا تر بود پس چه طور از هر چیزی گذشت
 از این حیات جسمانی گذشت از راحت گذشت از نعمت
 گذشت جمیع بلا یا قبول نمود همه رزایا را تحمل فرمود
 چرا بجهت این که احساسات روحانی داشت قوّه
 روح القدس داشت مشاهده ملکوت می نمود
 فیوضات الهی داشت قوای معنوی داشت
 روحانیت محض بود و همچنین جمیع
 مظاهر مقدسه الهیه

خطابه در انجمن بهائیان کنوشه (۱)، ۱۵ سپتامبر

۱۹۱۲ (۴ شوال ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

من از ملاقات شما خیلی مسرورم شکرمی کنم خدا را که حضرت بهاء الله چنین دوستانی دارد رویهاشان روشن است و مشامهاشان برائحه محبت الله معطر . همیشه امرالله از شرق طالع شده اما در غرب انتشارش بیشتر بود مثل امرحضرت مسیح که آثارش در غرب شدید تر بود مسیحیان شرق گویند امرحضرت مسیح از شرق بود غربیان از دست ما گرفتند حتی بدری پاشا از وزیرای عثمانی جمعی حاضر بودند که گفت حضرات میدانید چه خوبی دارم هرچه داشتم غربیان از ما گرفتند علوم ما را گرفتند صنایع ما قوانین ما جمیع را از دست ما گرفتند این امر بهاء الله را هم می ترسم از

(۱) Kenoshe

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۴۷

دست ما بگیرند با این که از شرق ظاهر شده بهاء الله نه غرب است
 نه شرقی است مقدس از جمیع جهات است او پاکسانی است که
 ملکوتی هستند آسمانی هستند ربانی هستند خواه از شرق باشد
 خواه از غرب شرقیها انصافاً در سبیل جمال مبارک جانفشانی
 نمودند حضرت مسیح کلمه الله بود روح الله بود مقام آن حضرت را
 جمال مبارک در شرق ظاهر فرمودند اهل شرق تورات و انجیل را
 نمی خواندند آن را بهاء الله در شرق انتشار فرمود در نهایت
 تقدیس ذکر مسیح نمود ذکر نفسی را مانند حضرت مسیح فرمود
 دیگر معلوم است که آنچه آن حضرت را تقدیس نمائی بیش از
 آن است به حضرت مسیح دوازده نفر در ایام زندگیش ایماز آوردند
 یکی از آنها مخالف شد یازده نفر باقی ماند آنها هم بعد از مسیح
 متزلزل شدند حتی پطرس که اعظم حواری بود سه مرتبه مسیح
 را انکار نمود ولی بعد پشیمان شد بر امر حضرت ثابت و راسخ
 گشت فی الحقیقه سبب ثبوت حواریان بعد از مسیح مریم مجدلیه
 شد اما امروز امر جمال مبارک دخلی ندارد بیست هزار نفر
 جان خود را فدا کردند وزیر شمشیر رقص می کردند به بینید چه
 قدر مستقیم و جان نثار بودند فی الحقیقه اهل شرق نهایت
 فداکاری را نمودند عزت خود را فدا کردند مال خود را فدا کردند

جان خود را فدای آن کردند جمیع هستی را در سبیل الهی قربان نمودند
 چون یکی را می خواستند شهید کنند او را میبردند بکشند میرقصید
 فی الحقیقه نهایت جان فشانی نمودند تا بقوه حضرت بهاء الله
 قلوب ارتباط یافت و نفوس منجذب گشت لهذا امیدوارم روز
 بروز این ارتباط زیاد تر گردد این محبت تزیاید یا بدو حدت
 عالم انسانی جلوه نماید نورانیت آسمانی دلها را روشن کند
 تا کل در نهایت محبت و اتحاد باشند و رابط روحانی داشته
 باشند سبب نشر وحدت عالم انسانی شوند بعون و عنایت
 بهاء الله جمیع من علی الارض متحد گردد جمیع اجناس با یکدیگر
 مرتبط شوند جمیع ادیان الفت و اتحاد یابند تا بقوه حضرت
 بهاء الله علم وحدت عالم انسانی بلند شود صلح عمومی خیمه
 افرازد تفحات قدس منتشر گردد نقفات روح القدس را
 زنده نماید مشامها را معطر کند چشمها را بینا سازد گوشها را
 شنوا فرماید سر و را بدی یابند حیات سرمدی حاصل نمایند
 سبب ترقیات معنوی و صورتیه گردند از موهبت بهاء الله
 آسان است از ثابیدات ملکوت ابهی سهل است لهذا به نهایت
 تضرع شکر بدرگاه الهی نمائید که الحمد لله چشمها را روشن
 کرد گوشها را شنوا نمودند ای الهی را شنیدید مؤمن بالله شدید

و در ظل الطاف جمال مبارك در آمدید پس باید در نهایت
 سرور باشید که چنین موهبتی احسان گشت و چنین عنایتی
 شامل حال شد این موهبت سزاوار شکرانه است اگر هر دی
 هزار بار شکرانه نمائیم از عهد شکر بر نیائیم الحمد لله همه
 موفقید مستبشیرید و در سبیل الهی سالک

من چهل سال در حبس دو پادشاه بودم که در نهایت عداوت بودند
 جمیع راه ها را مسدود نمودند از قلعه عکا يك نفر بیرون نمی توانست
 بیاید و در او اخر خانه محصور پولیس و جاسوس بود و از هر جهت
 محاط نمی گذاشتند احدی نزدیک بیاید یا من بیرون بروم
 در نهایت شدت و سختی بعون و عنایت بهاء الله من مقاومت
 و مقابلی نمودم کسی گمان نداشت که من بیرون می آیم با نهایت
 سختی و منع شدید من متوکل بودم به جمال مبارك اعتماد
 داشتم تا آنکه بغتة خدا ازنجیر را از گردن من برداشت و
 بگردن عبد الحمید انداخت من از قلعه بیرون آمدم او
 داخل شد من آزاد شدم او محبوب من گردید آنچه با من نمود
 و وضع سابق بود بالعکس وقوع یافت الحمد لله به فضل بهاء
 الله تا امریکا آمدم رویهای شمارا دیدم هیچ بخاطر نمی گذشت
 اما بفضل جمال مبارك همه ابواب مفتوح شد علم الهی بلند گشت

صیت امرالله شرق و غرب را فرا گرفت نفوذ کلمه بهاء الله
عالم را احاطه نمود

(احباً عرض نمودند مدتی بود که در هر نوزده روز دو کرسی سر
میز باسم جمال مبارك و حضرت من اراده الله خالی گذارده آرزوی
چنین روزی می نمودیم)

فرمودند: من هم می خواستم اسبابی فراهم آید که به کنوشه
بیایم احباب را ملاقات کنم خدا زمین و زمان بهم زد تا من
با مریکا و کنوشه بیایم دو سلطنت را تغییر دادم تا من روی شما

را بینم امیدوارم امیدوارم از این ملاقات

نتایج عظیمه حاصل شود حرکت تازه

در نفوس پیدا گردد روح تازه

بیابند حرکت بهائی

در اینجا خیلی

عظیم شود

خطابه درکنیسه یهودیان میناپولس (۱) ۱۸ سپتامبر ۱۹۱۲

(۷ سوال ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللهُ

بسیار مسرورم که خود را بین این جمع می بینم الحمد لله
وجوه نورانی نفوس روحانی و قلوب طالب تحری حقیقت است
لهذا می خواهم چند کلمه فی از حقیقت بیان نمایم لکن این صحبت
مرا تطبیق به علم و عقل نمائید اگر مطابق است قبول کنید اگر
نه انکار نمائید زیرا در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست
عقل کاشف حقایق اشیاء است عقل میزان ادراک است لهذا
هر مسئله فی را بمیزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است
فهو المطلوب اگر مخالف است شبهه فی نیست که وهم است
خداوند عقل داده که پی بحقائق بریم اگر مسئله فی مخالف عقل
است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است لهذا

(۱) Minneapolis

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۵۴

این صحبت مراد درست بمیزان عقل موازنه نماید از بدایت تاریخ
عالم تا یومناهدا در بین بشر نزاع بوده بغض و عداوت بوده و
حرب و قتال چرا بسبب سوء تفاهم بین ادیان که این سوء
تفاهم سبب شد که عالم انسانی خراب گشت نوع بشر خون
یکدیگر را ریختند اطفال و اولاد یکدیگر را اسیر کردند اموال
یکدیگر را غارت نمودند هر ملت ضعیفی در تحت ظلم ملل
و ادیان قوی بود ادیان عظیمه همواره تعدی بر ادیان ضعیفه
کردند چنانکه هزار و پانصد سال بنی اسرائیل در جمیع اطراف
عالم علی الخصوص آسیا و افریقا و بعض بلاد اروپا در تحت
اضطهاد شدید بودند این نزاع برای چه بوده و از چیست
از سوء تفاهم بین ادیان است این سوء تفاهم سبب این همه
جدال و نزاع و خونریزی بوده الحمد لله این قرن نورانی است
قرن علم و تمدن است قرن ترقیات عالم انسانی است قرن ادراکات
عظیمه و اکتشافات فضائل انسانیته است پس در این قرن سوء
تفاهم باید ازاله شود با جمیع ادیان در نهایت الفت و محبت
سلوک گردد از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است
از جمله دین عیسوی است از جمله دین محمدی است ملاحظه
کنید چه قدر سوء تفاهم در میان است جمیع ادیان حضرت موسی را

نہایت تقدیس می کنند نبوت حضرت موسی مثل آفتاب است
 و ما بیان براهین قاطعه می نمایم نہ برہانی کہ قابل انکار باشد
 می گوئیم حضرت موسی شخصی واحد بود بظاہر در نظر خلق
 چو پان این شخص فرید و حید بین اسرائیل مبعوث شد در وقتی
 کہ اسرائیل در نہایت ذلت بودند در مصر اسیر فرعونیان بودند
 در نہایت جہل و نادانی بودند حضرت موسی آن قوم را از ذلت
 نجات دادہ بہ ارض مقدس برد اسرائیل را چنان تربیت کرد
 کہ از حضيض ذلت بہ اوج عزت رسیدند بدرجہ کہ در میان
 ملل عالم مشہور آفاق شدند در علوم ترقی کردند در مدنیّت
 ترقی کردند در صنایع ترقی کردند در فلسفہ ترقی کردند سلطنت
 سلیمانی تاسیس نمودند حتی فلاسفہ یونان بہ فلسطین آمدہ
 از سلالہ حضرت سلیمان تحصیل فلسفہ نمودند از جملہ سقراط
 کہ اعظم فلاسفہ یونان بود در تاریخ یونان مذکور کہ سقراط
 بہ سوریہ رفت و تحصیل فنون نمود چون بہ یونان مراجعت
 نمود تاسیس وحدانیت الہیہ کرد و ترویج بقاء روح بعد از
 صعود از دنیا فرمود ملت یونان او را ازیت کردند عاقبت در
 مجلس پادشاہ او را از ہر دادند مختصر این است کہ از ہجوم
 ملک بابل و دولت یونان و رومان بنی اسرائیل باز اسیر شدند

فلسطین زیر و زبر گشت همه ذلیل گشتند تا آنکه باز حضرت مسیح
 که يك نفر از بنی اسرائیل بود نه جندی داشت و نه ثروتی فرید
 و وحید دو باره تاسیس مجدّد عزّت قدیمه نمود در رومان را خاضع
 فرمود یونان را خاشع کرد با آنکه يك نفر فرید و وحید از اسرائیلیان
 بود تاسیس عزّت ابدیه نمود ترویج حقیقت حضرت موسی و تورات
 فرمود ملاحظه کنید که صیت موسی را در شرق و غرب بلند کرد
 ذکر اسرائیل را در عالم منتشر نمود انبیای بنی اسرائیل را مشهور آفاق
 نمود اگر حضرت مسیح نبود صیت حضرت موسی الی الان در فلسطین مانده
 بود البته تورات از فلسطین بسیار اثر محالک عالم نمیرسید لکن به نصائح مسیح
 نام موسی و تورات در عالم منتشر شد و صیت بزرگواری حضرت
 موسی به اقطار و جهات عالم رسید اگر حضرت مسیح نبود آیا
 در امریکا هیچ خبری از حضرت موسی بود حضرت مسیح بود
 که تورات را در جهان منتشر کرد حضرت مسیح بود که کتاب
 تورات را در اروپا منتشر ساخت هزار و پانصد سال ملوک و
 رؤسای بنی اسرائیل نتوانستند نبوت حضرت موسی را به اروپا
 رسانند حضرت مسیح صیت آن حضرت را در جمیع آفاق بلند
 نمود تورات را ترویج فرمود منصفانه ملاحظه نمائید که تا یوم
 مسیح صیت حضرت موسی فقط در فلسطین بود تورات فقط

در لسان عبرانی و یونانی بود اما حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان ترجمه نمودند حتی در السن قبائل افریقا و حبشستان تورات نشر و ترجمه گردید لکن اسرائیلیان ندانستند گمان کردند که حضرت مسیح دشمن موسی است حال آنکه اعظم دوست حضرت موسی مسیح بود زیرا قوانین او را در جمیع عالم ترویج فرمود و همچنین در قرآن و صف و نعمت حضرت موسی و تاریخ ظهور آن حضرت مکرر است و ذکر نبوت و جلالت و عظمت آن حضرت و حقیقت تورات مؤکد است همچنین ذکر انبیای بنی اسرائیل را و سلیمان یوشع زی الکفل یوسف اسحق یعقوب هارون جمیع انبیاء مرقوم و مذکور است خلاصه ستایش زیاد از انبیاء مکرر در قرآن مذکور پس مادام رؤسای ادیان با هم در نهایت اتحاد و محبت بودند چرا اهل ادیان با هم در اختلاف و نزاع باشند با آنکه حضرت مسیح موسی را دوست داشت و حضرت محمد مسیح و موسی هر دو را دوست داشت چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد بلکه باید بین آنها نهایت محبت و واداد باشد باید تحری حقیقت نمایند این قرن قرن حقیقت است نه قصص و روایات زیرا روایات و تقالید مختلف است و مایه اختلاف

بنی اسرائیل روایاتی دارند مسیحیان روایاتی دارند و مسلمانان روایاتی که هیچیک تصدیق دیگری ننماید و مخالف یکدیگر پس باید همه این روایات را کنار گذاشت و تحری حقیقت نمود حقیقت مستورنی ماند شما تحقیق نمائید انجیل را بخوانید ببینید چه قدر ستایش حضرت موسی است همچنین در قرآن ستایش بسیار از حضرت مسیح و موسی پس چرا باید بین اهل این ادیان نزاع وجدال باشد چرا دشمن یکدیگر باشند چرا ملتی ملت دیگر را قتل و غارت کند این بی انصافی است این جهالت است این نادانی است واضح است که خدا جمیع را خلق کرده خدا را از ق کُل است شیطان آنها را خلق نکرده بلکه جمیع را خدا خلق کرده جمیع را خدا محافظه می فرماید خدا جمیع را بصورت و مثال خود خلق کرده فرموده انسان را بصورت و مثال خود خلق کنم پس جمیع بشر بصورت و مثال الهی خلق شده اند نهایت در بعضی صورت و مثال الهی ظاهر است و در بعضی پنهان مانند این چراغ هائی که بعضی روشنند و بعضی تاریک باید بکشیم تا همه روشن شوند نباید بدگوئی و نزاع نمود باید دانست که همه بندگان یک خداوندند و در بحر رحمت او مستغرق نوع انسان واحد است و جنس بشر واحد لکن از جهالت

اختلاف و ضدیت بمیان آمده ملاحظه نمائید انسان چه قدر
 نادان است که اسیر این تعصبات است مثلاً يك تعصب تعصب
 جنسی است که این چه قومی است آلمان این چه قومی است
 انگلیس این چه جنسی است فرنسا و قس علی هذا با آنکه جمیع
 سلاله آدم اند و از يك عائله در این صورت شبهه نیست که
 يك جنس اند و اولاد يك آدم پس این تصور اختلاف اجناس اوهام
 است اما مسئله وطن که این اروپائی است این امریکائی این
 افریقائی است حتی در يك قطعه واحد خطوط و همی کشیده و تقسیم
 کرده اند با آنکه جمیع ارض قطعه واحد است آیامی شود گفت
 که چون من در این خانه منزل دارم باید همسایه را غیر دانم بگویم
 چون این خانه من است لذا تو بیگانه هستی و خانه همسایه وطن
 من نیست او را باید کشت و خانه او را باید خراب کرد پس تعصب
 وطن نیز اوهام است و اساس نزاع و جدال بعضی از اصحاب
 اغراض می خواهند امتیاز و ریاستی حاصل کنند این عنوان را
 سبب قرار میدهند که بشو بهم ریزند و رعایای بیچاره در میدان
 حرب پاره پاره شوند ملوک در قصرهای خود در نهایت راحت
 و آسایش براحات مشغول ولی عنوان حب وطن را نموده فقرای
 بیچاره را در میدان پاره پاره می اندازند با وجود آنکه خود در

نهایت راحتند پس این تعصب وطن اوها ماست و اساس نزاع
 وجدال روی زمین قطعه واحد است علی الخصوص چون
 به حقیقت نظر کنیم کره ارض قبور ما است یعنی قبور ابدی ما است
 اگر انسان چند روز روی آن زندگانی نماید بعد قبر ابدی
 انسان می شود اگر ایامی روی زمین راه می رود الی الابد زیر زمین
 می خوابد آیا جائز است انسان قبرستان را بپرستد برای قبر
 نزاع وجدال کند این زمین قبرستان ما است چرا برای آن
 دعوی کنیم خون همدیگر را بریزیم این چه جهالت است این
 چه نادانی است ملاحظه نمائید که انسان چه قدر جاهل است
 تحری حقیقت نمی نماید باری چون حضرت بهاء الله از شروق
 ظاهر شد ند جمیع این توهمات را زائل فرمودند حیات تازه
 به نفوس بخشیدند نور انبیتی آسمانی در قلوب انداختند
 افکار را توسیع دادند تعلیمات عظیمه ظاهر فرمودند بدجبه
 که الآن بهائیان اسرائیلی مسیحی زردشتی مسلمان بودائی
 جمیع در نهایت الفت با هم آمیزش نمایند چنانکه اگر در جمیع
 آنها وارد شوی نمیدانی کدام مسیحی کدام اسرائیلی کدام
 فارسی کدام مسلمان بوده جمیع با یکدیگر در نهایت الفت و
 محبت معاشرت می نمایند زیرا اول تعالیم حضرت بهاء الله

وحدت عالم انسانی است که جمیع بشر در بحر رحمت خداوند مستغرقند
 و خدا به جمیع مهربان است جمیع را دوست میدارد جمیع را رزق
 میدهد چون کل را روزی میدهد معلوم است که بکل مهربان
 است مادام او مهربان است چرا ما نا مهربان باشیم البته سیاست
 ما اعظم از سیاست الهی نیست باید سیاست الهی را مجری داریم
 همین طور که او بکل مهربان است ما هم مهربان باشیم چنان
 که او به عموم معامله می نماید ما هم معامله نفائیم نزاع و
 جدال نکنیم این قرن قرن نورانی است این قرن قرن روحانی
 است این قرن قرن ترقیات است این تعصبات سزاوار نیست
 اینها منبعث از جهل است الحمد لله جمیع ما بندگان یک
 خداوندیم و در بحر رحمت یک خداوند مستغرقیم دیگر
 تعصب موسوی یا مسیحی یا مسلمان بی معنی است باید
 تضرع به ملکوت الهی نمایم که ما را موفق نماید بموجب تعالیم
 بهاء الله عمل نمایم علم وحدت عالم انسانی را بلند کنیم
 تا تعصب جنسی و تعصب مذهبی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی
 که هارم بنیان انسانی است از میان بشر زائل شود عالم انسانی
 نورانی گردد در رحمانی شود عالم ارض انعکاسات عالم بالا یا بد
 جمیع اقوام در نهایت الفت با یکدیگر معاشر شوند حیات آسمانی

جویند نزاع وجدال ننمایند صلح اکبر ظاهر شود رویها منور گردد
 مشامها معطر شود خداوند مهربان این جمع در ظل رحمت تو آید
 و این نفوس متوجه به ملکوت تو خدایا بندگانیم کرم عنایت
 کن فقراشیم از کنز آسمانی بخش نادانیم به حقائق اشیاء دلالت
 کن ضعیفیم قوت آسمانی رسان فانی هستیم به عالم بقادر آرز
 محتاجیم و منتظر تا بید تو اگر عنایتت رسد قطره دریا شود
 ذره آفتاب گردد اگر از الطاف محروم ماند از هر چیز
 بی بهره و نصیب شود پس عنایت کن مرحمت فرما
 تا علم وحدت عالم انسانی بلند نمائیم و نورانیت
 آسمانی شرق و غرب را احاطه کند جمیع احراب
 متحد شوند و حیات ابدی جویند و ترویج
 وحدت عالم انسانی نمایند و صلح
 عمومی انتشار دهند توئی کریم
 توئی معطی توئی مهربان

خطابه در کلیسای موحدین سانفرانسیسکو (۱)، صبح

یکشنبه ۱ اکتبر ۱۹۱۲ (۲۵ شوال ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده
 زیرا محبت اعظم فیض الهی است مصدر ایجاد محبت است
 اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد
 و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است
 چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلی و چه جزئی جمیع را مرتبط
 به یکدیگر می بینیم و این ارتباط منبث از صلح است و این
 صلح منبث از این ارتباط اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبود
 به عبارتی اخروی اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقا نداشت
 این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است همین
 قوه جازبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء

(۱) San Francisco

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۸۹

فردیه هر شیئی است این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم
 جماد استعداد بیش از این ندارد و چون به عالم نبات می آید
 این قوه جاذبه منضم به قوه نامیه شود محبت و الفت بیشتر
 ظاهری شود و چون به عالم حیوان می آید چون عالم حیوان
 اخص از عوالم جماد و نبات است لطیفتر است استعدادش
 بیشتر است این است که احساسات مخصوصه در عالم حیوان
 بیشتر است و روابط حُبّیه بیشتر ظاهر و چون به عالم انسان
 آید چون دارای استعداد فوق العاده است این است که انوار
 محبت در عالم انسان روشنتر است و روز بروز بیشتری گردد
 و جاذبه محبت در عالم انسان بمنزله روح است پس واضح
 شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت
 و نفرت و جنگ ممات امم . این اجسام عظیمه که در این
 فضای نامتناهی است اگر روابط جاذبه میان آنها نبود جمیع
 ساقط می شدند سبب بقاء اینها آن قوه جاذبه است که روابط
 ضروریّه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است
 اگر چنانچه بین این اجسام عظیمه روابط جاذبه قطع شود و
 صلح بدل به جنگ گردد متلاشی گردد پس جنگ در عالم جماد
 نیز سبب ممات و هلاک است و همچنین چون در عناصر ملاحظه

می‌کنیم می‌بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر این کائنات نامتناهی پیدایمی‌شود زیرا اگر وجود هر کائینی از کائنات رادرت تحقیق کنید می‌بینید از اجتماع و الفت آن عناصر است. مثلاً انسان عناصری الفت یافته ترکیب شده و نتیجه اش وجود انسان شده. پس ترکیب و الفت سبب وجود کائنات است و چون بین این عناصر اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد آن وقت فناء است و همچنین در ساثر کائنات خواه جزئی و خواه کلی ملاحظه کن از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود و این عین صلح است و اختلاف و تحلیل متلاشی شود پس در جمیع کائنات صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ سبب ممات. چون نظر در عالم حیوان کنیم ملاحظه می‌نمائیم که حیوانات مبارکه با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند نظیر گوسفندان و کبوتران و طیور ساثره. اینها جمیع با یکدیگر الفت نمایند در جنگ نیستند با هم دیگر در صلحند لکن حیوانات درنده در میان آنها ابداً الفتی نیست منفرداً از زندگانی کنند و چون به یکدیگر رسند فوراً جنگ درگیرد نظیر گرگان و کلاب پس می‌بینیم که الفت از خصائص حیوانات مبارکه است و جنگ از خصائص حیوانات درنده. انسان گرگی را چون بدست آورد میکشد

زیرا گو سفندی را پاره پاره کرده است ولی نفوس او از بشر صد هزار
 نفر را از زیر تیغ آبگین میگذرانند ملاحظه کنید الان در بالکان
 چه خونها ریخته می شود جوانان شرحه شرحه می شوند مادرها
 بی پسر می گردند اطفال بی پدر می شوند خانه ها خراب می گردد
 خلاصه جمیع بلا یا و محن باین بیچارگان وارد می آید باری در
 بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان بقلوب خیرخواهان
 عالم انسانی زده است سبحان الله عجب است که گرگ را درنده
 می نامند و آن را می کشند ولیکن مردمان درنده را می پرستند
 چه قدر انسان بی فکر است چه قدر انسان بی انصاف است
 گوگی که یک گو سفند را میدرد این قدر مبغوض است اما اگر
 یک انسانی الان در بالکان سردار باشد و صد هزار نفر را
 بکشد جمیع سیا سیون و جنگجویان می گویند این شخص شجاع
 بی نظیر و مشیل است این شخص سزاوار ستایش است زیرا
 صد هزار نفر را کشته است این چه قدر بی فکری است اگر
 شخصی یک دولا ربذرد را و را مجرم نامند اما اگر یک سردار
 یک مملکت را تالان و تاراج نماید او را فاتح گویند و ستایش
 و نیایش نمایند باری مختصر این است که عالم انسانی و لکان
 آتش جور و اعتساف است . و چون از بدایت عالم الی الان

بتاریخ نظری کنیم همین طوری بینیم که همیشه خونریزی بوده
 همیشه حرب بوده همیشه خانمانها خراب شده ابداً عالم
 انسانی راحت و آسایش نیافته حال این قرن نورانی آمده عقول
 بشر ترقی کرده علوم و فنون توسعه یافته لهذا سزاوار چنین است
 که بر حسب نبوات کتب مقدسه شرق و غرب متحد شوند
 و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و بازو کبک
 در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن
 چرا نمایند بلکه انشاء الله عالم انسانی راحت جوید باید
 جمیع ماها بکوشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم
 تا آنکه صلح عمومی تاسیس یابد و وحدت عالم انسانی جلوه
 نماید الحمد لله ماها همه بندگان خدا هستیم و جمیع در بحر
 رحمت او مستغرق شعاع شمس حقیقت بر جمیع ماها تابیده
 باران رحمت الهی بهمه ماها رسیده و نسیم عنایت بر جمیع
 ماها وزیده پروردگار بر جمیع ماها مهربان است بر جمیع ماها
 محبت می فرماید بر جمیع ماها رزق عطای می کند و جمیع ماها را
 حفظ می کند باین درجه مهربان است زیواکل در پناه او
 راحت و آسایش می نمائیم و خداوند از برای ما محبت خواسته
 است اتحاد و اتفاق خواسته است تعاون و تعاضد خواسته است

مهربانی خواسته است چرا ما این موهبت را از دست بدیم
 چرا این نور را بظلمت تبدیل کنیم چرا این حیات را مبدل
 به ممات نمائیم چرا این محبت و الفت را مبدل به حسد و
 بغض کنیم پروردگاری که جمیع ماها را خلق کرده و باین درجه
 بما مهربان است آیا سزاوار است که مخالف رضای و رفقا
 نمائیم بوضع سیاست او معیشت کنیم بندگان او را صدمه
 و اذیت نمائیم خون یکدیگر را مباح بدانیم اموال یکدیگر
 را غارت کنیم خدا ما را ملائکه خلق نموده است آیا جاؤ است
 حیوان درنده گردیم چه قدر سبب حسرت است اگر انسان
 در این وحشت بماند . باری جمیع مظاهر الهی بجهت محبت و
 الفت آمده اند جمیع کتب آسمانی بجهت محبت و الفت نازل
 گشته جمیع تعالیم سبحانی بجهت محبت و الفت بوده لکن ما
 این حقیقت را فراموش کردیم به تقالیدی گویدیم و چون
 تقالید مختلف است نزاع و جدال بمیان آمد و آتش حرب و
 قتال شعله زد پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت کنیم
 یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحوی نمائیم و هیچ شبهه نیست
 که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترك جنگ
 و جدال حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت

حقیقت تعالیم الهی حیات است و لکن در زندگی و خونخواری
 ممات تقالیدها دم بنیان انسانی است زیرا سبب تعصب
 است و تعصب سبب جنگ مظاهر مقدسه الهی زحمتهای
 بلا یابی شدید تحمل نمودند یکی هدف هزاران تیر شد
 یکی در تاریکی حبس افتاد و دیگری نفی در بلاد شد یکی بالای
 صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد این بلا یا راجعت
 این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود با یکدیگر
 الفت نمایند با یکدیگر مهربان باشند جان خود را فدای
 یکدیگر کنند راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند
 مدت حیات را در نهایت زحمت بگذرانند تا ما را هدایت کنند
 و ما را بحقیقت دلالت نمایند آیا سزاوار است که مازحمات
 آنها را ضایع کنیم مشقتهای آنها را بی ثمر نمائیم بر ضد
 تعالیم آنها قیام کنیم متابعت شیطان نمائیم و هر روز جنگ
 وجدالی مشغول شویم و هر روزی سبب خونریزی و خرابی
 گردیم . آیا کفایت نیست و این همه قرون و اعصار جنگ بوده
 لهذا جنگ را تجربه کردیم و دیدیم که حرب و قتال و بغض
 و عداوت سبب اضمحلال است سبب غضب الهی است
 سبب محرومیت از رحمت پروردگار است خوب است حالا

در این عصر نورانی يك چندی الفت و محبت را تجربه نمائیم
 صلح عمومی را اعلان کنیم و وحدت عالم انسانی را نشر دهیم
 شب و روز بکوشیم تا بین بشر اتحاد و اتفاق جلوه نماید این را
 نیز چندی امتحان کنیم اگر دیدیم که محبت و الفت و صلح
 ضرر دارد آسان است دوباره بجنگ برمی گردیم اما چون
 ملاحظه کردیم که محبت سبب ترقی انسان است سبب نورانیت
 بشر است سبب وصول برضای الهی است سبب قربت درگاه
 کبریا است به نهایت قوت تمسک به آن کنیم . باری من
 شب و روز دعا می کنم که این آتش حرب و قتال خاموش شود
 و چشمه صلح و حیات بجوشد امید وارم که جمیع ماها بکوشیم
 را حتمان را فدا کنیم ثروتمان را صرف کنیم حتی جانمان را
 فدا نمائیم تا این نورانیت صلح و وفاق در جمیع آفاق بتابد و
 عالم انسانی روشن گردد . از جمله اساس حرب و جنگ در
 بالکان امروز تعصب دینی است تعصب مذهبی است شما
 درست ملاحظه نمائید که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبت
 بین بشر زیاد شود سبب الفت و مؤالفت گردد ما چنین
 موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده ایم دین که باید
 سبب ارتباط باشد سبب خونریزی شد دین که باید سبب

عدل و انصاف باشد سبب ظلم بی پایان گردید پس اگر دین
 سبب جنگ و جدال شود البته بی دینی بهتر است زیرا مقصد
 از دین محبت است تا قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد ولی
 اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متنفر نماید و سبب
 این ظلم و عدوان گردد البته این دین نیست بل عین ضلالت
 و گمراهی است و بی دینی خوشتر . جمیع مظاهر مقدسه الهی
 با یکدیگر در نهایت محبت بودند یکدیگر را بسیار ستایش
 می کردند یکدیگر را بی نهایت تنزیه و تقدیس می نمودند
 مثلاً حضرت موسی حضرت ابراهیم را تبریک و تقدیس کرد و
 نهایت ستایش را نمود و بیان نمود که او شمع هدایت الهی بود
 همین طور حضرت مسیح نهایت تمجید را از حضرت موسی نمود
 تنزیه و تقدیس کرد و نام موسی را در شرق و غرب منتشر نمود
 کتاب موسی را در اقطار عالم انتشار داد انبیای بنی اسرائیل با
 ستایش کرد بلکه بنی اسرائیل را مفتخر و سرافراز فرمود .
 همچنین حضرت محمد نهایت ستایش از حضرت مسیح در
 قرآن موجود که حضرت مسیح کلمه الله است حضرت مسیح
 روح الله است حضرت مسیح از روح القدس توگد یافت و
 مریم در قدس الاقداس بود معتکف بود و مائده از آسمان بر او

نازلی می شد باری نهایت ستایش را از حضرت مسیح نورحقی
یک سوره با اسم مریم در قرآن موجود است و جمیع مضمون
ستایش از یوحنا ی معمدانی و حضرت مسیح و حضرات
حواریون و حضرة مریم است همین طور حضرت باب و
حضرت بهاء الله جمیع مظا هر مقدسه الهی را ستایش نموده اند
چنان در حق حضرت مسیح ستایش نمودند که ابدًا در تصور
نمی گنجد البتہ اگر جمع شود یک کتاب می شود حضرت بهاء الله
سبب نشر تورات و انجیل شریف و قرآن شد و شرح مفصله
بر بعضی آیات انجیل نوشت و اسرار انجیل را ظاهراً نمود اینها
که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیات یکدیگر را
تتزیه و تقدیس می نمودند و نهایت ستایش را می فرمودند چرا ما
که پیروان آنها هستیم بر ضد یکدیگر قیام کنیم همدیگر را بکشیم
خانمان یکدیگر را خراب کنیم خون یکدیگر را بریزیم مثل
این که الآن در بالکان همین تعصب دینی سبب این توخس این
خونریزی و این ظلم و عدوان شده است لهذا همه دعا کنید
که خدا اینها را هدایت کند این بزه هارا از چنگال گورگان نجات
بخشد کل طيور سلام شوند و حمامه صلح عام گردند با یکدیگر
الفت کنند تا این ظلمت از عالم زائل شود و نورانیت تعالیم الهی

شرق و غرب را روشن کند این است نهایت آرزوی ما این است
 نهایت رجای ما ولی ما بقدر قوه می کوشیم بلکه شمس نجات و
 فلاح از افق عالم انسانی طلوع نماید من از شرق آمده ام مفتا
 بعیده را الهی کرده ام از بسکه شماها را دوست داشتم زیرا شنیدم
 که شماها صلح جو هستید راحت و آسایش عالم انسانی را میخوا^{هید}
 لهذا از این افکار عالیه شما از این مقاصد خیریه شما نهایت سرور
 را دارم

پروردگارا رحیم کریم! مشاهده می فرمائی که در بالکان
 چه آتش اعتسافی شعله میزند چه شعله نائره فساد می زبانه
 میکشد این اقوام بجان همدیگر افتاده اند ولی تو صلح
 می خواهی آنان جنگ می طلبند ولی تو محبت می جوئی آنان
 بغض و عداوت می خواهند ولی تو نورانیت آسمانی می طلبی
 ای پروردگار دلها در ظلمت حیوانی مستغرق است پس
 به انوار شمس حقیقت روشن فرما خداوند ارحمت کن
 این درندگان را به صفات حسنه مزین نما و این حیوانات
 را از خونریزی بازدار این جنگ را تغییر به صلح کن و این
 کلفت را مبدل به الفت نما و این بغض و عداوت را به محبت

منقلب فرما خداوندا این ظلمت را زائل کن و نورانیت رحمت
 را منتشر فرما در بین قلوب ارتباط آسمانی بخش و بر جمیع بنور
 صلح و صلاح جلوه کن خداوندا این گرگان را اغنام نما
 و این درندگان را انسان کن این نفوس را هدایت کن تا رضای
 تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت نمایند
 خداوندا این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی و قبر
 عموم بشر است قبرستان دائمی انسان است با وجود این این
 غافلان و این مددهوشان بجهت این قبر ابدی جنگ نمایند
 خون یکدیگر ریزند خانمان یکدیگر نهب و غارت نمایند
 و ممالک را خراب کنند خدایا بارقه هدایت بفرست
 و اینهارا از این اخلاق و اطوار نجات بخش
 و بملکوت خویش دلالت فرما تا استفاضه
 از ملکوت صلح و سلام نمایند خدایا
 رحم کن خدایا هدایت نما خدایا
 تأیید بخش خدایا توفیق ده توئی
 کریم و توئی رحیم و توئی
 توانا

خطابه در دانشگاه لیلانداستا نفر د (۱)، پالوآلتو (۲)،
کالیفرنیا (۸ اکتبر ۱۹۱۲)، (صبح)، (۲۷ شوال ۱۳۳۰)، (۳)

هُوَ اللَّهُ

اعظم منقبت عالم انسانی علم است زیرا کشف حقایق
اشیاء است و چون امروز خود را در مرکز علم می بینم در این کلیه
که شهرتش به آفاق رسیده لهذا نهایت سرور دارم زیرا اشرف
جمعیتی که در عالم تشکیل می گردد جمعیت علماء است و اشرف
مرکز در عالم انسانی مرکز علوم و فنون است زیرا علم سبب
روشنائی عالم است علم سبب راحت و آسایش است علم سبب
عزت عالم انسانی است چون دقت نماید دولت علم اعظم
از دولت ملوک است زیرا سلطنت ملوک منهدم می شود امپراطورها
و قیصره مخلوع گردند و بکلی سلطنتشان زیر و زبری شود

Leland Stanford University ۲۱)

Palo Alto (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۹۲

اما سلطنت علم ابدی است و سرمدی انقراضی ندارد ملاحظه
 کنید فلاسفه که در قدیم بودند چگونه سلطنت آنها باقی است
 سلطنت رومان به آن عظمت منقرض شد سلطنت یونان به آن
 عظمت منقرض شد سلطنت شرق به آن عظمت منقرض شد
 و لکن سلطنت افلاطون باقی است سلطنت ارسطو باقی است الان
 در جمیع کلیات و معانی علمیّه ذکر آنها باقی است و حال آنکه
 ذکر ملوک بکلی نسیا منسیا شده پس سلطنت علم اعظم از
 سلطنت ملوک است چه ملوک ممالک را به خونریزی تسخیر
 کنند لکن شخص عالم به علم فتح کند ممالک قلوب را در زیر
 نگین اقتدار در آورده از این جهت سلطنتش ابدی است چون
 که اینجا مرکز علوم و فنون است بسیار مسرورم که در این
 مرکز حاضر شدم و از برای شما تأییدات و توفیقات الهیه
 می طلبم تا در علوم و فنون بنهایت درجه رسیده مانند
 چراغهای روشن در انجمن عالم انسانی بدرخشید چون
 اعظم تعالیم حضرت بهاء الله وحدت عالم انسانی است
 لهذا می خواهم از وحدت کائنات صحبت بدارم و این
 مسئله از مسائل فلسفه الهی است و واضح که جمیع
 موجودات یکی است و هر کائنی از کائنات عبارت از جمیع

کائنات است یعنی کل شی در کل شی است مثلاً ملاحظه کنید
 که کائنات از اجزاء فردیه ترکیب شده و این جواهر فردیه در
 جمیع مراتب وجود سیر دارند مثلاً هر جزئی از اجزاء فردیه
 که در هیكل انسان است وقتی در عالم نبات بوده وقتی در عالم
 حیوان و وقتی در عالم جماد متصل از حالی بحالی و از
 صورتی به صورتی انتقال دارد و از کائناتی به کائن دیگر در صورت
 نامتناهی عرضاً و طولاً انتقال می نماید و در هر صورتی
 کمالی دارد این سیر کائنات مستمر است لهذا هر کائناتی عبارت
 از جمیع کائنات است نهایت این است امتداد مدت لازم تا این
 جوهر فردی که در جسم انسان است در جمیع مراتب وجود سیر
 و حرکت کند یک وقت تراب بود انتقالاتی داشت در صورت
 جمادی بعد انتقال کرد به عالم نبات انتقالاتی داشت در صورت
 نباتی بعد انتقال پیدا کرد در صورت حیوانی حالا به عالم انسانی
 آمده است در مراتب انسانی سیری کند بعد بومی گردد به عالم
 جماد همین طور در جمیع مراتب سیری کند در صورت کائنات
 نامتناهی جلوه می نماید و در هر صورتی از صورت کمالی دارد
 در عالم جماد کمالات جمادی داشت در عالم نبات کمالات
 نباتی داشت در عالم حیوان کمالات حیوانی داشت در عالم

انسان کمالات انسانی دارد پس واضح شد که هر جوهر
 فردی از کائنات انتقال در صورت نامتناهی دارد و در هر صورتی
 کمالی از این واضح شد که کائنات یکی است عالم وجود واحد
 است پس چون در وجود کائنات وحدت است دیگر معلوم
 است که در عالم انسان چه وحدتی است این مبرهن است
 که وحدت اندر وحدت است مبدأ و منتهای وجود وحدت
 است با وجود این وحدت عالم انسانی و جمیع کائنات آیات
 است که در عالم انسانی نزاع وجدال باشد با وجود آنکه
 اشرف کائنات است زیرا کمالات جمادی جسم دارد کمالات
 نباتی قوه نامیه دارد و کمالات حیوانی قوای حساسه دارد
 و کمالات انسانی دارد که عقل سلیم است با وجود این وحدت
 عظیمه آیات است که نزاع وجدال کند آیات است
 که حرب و قتال نماید جمیع کائنات با یکدیگر صلح اند جمیع
 عناصر با یکدیگر در صلح اند انسان که اشرف کائنات است
 آیات است که نزاع وجدال نماید استغفر الله ملاحظه
 کنید که این عناصر وقتی که با هم التیام دارند حیات است
 لطافت است نورانیت است راحت و آسایش است الآن
 کائناتی را که ملاحظه کنید جمیع با یکدیگر در صلح اند

آفتاب و زمین صلح اند آب با خاک صلح است عنا صر بایکدیگر صلح اند چون ادنی مصادمه حاصل می شود زلزله مثل زلزله شهر سانفرانسیسکو واقع ادنی مصادمه حریق عمومی شود این همه مضرات حاصل شود و حال آنکه در عالم جماد است دیگر ملاحظه نمائید از مصادمه در عالم انسان چه قدر بلا یا حاصل می شود علی الخصوص که خداوند انسان را به عقل اختصاص داده و این عقل اشرف کائنات است فی الحقیقه قوه ایست از تجلیات الهی و این ظاهر و عیان است مثلاً ملاحظه کنید که جمیع کائنات اسیر طبیعت است و جمیع در تحت قانون طبیعت ابداً از قانون طبیعت سر موئی تجاوز نکند مثلاً آفتاب باین عظمت اسیر طبیعت است از قانون طبیعت تجاوز نتواند و همچنین اجسام عظیمه در این فضای نامتناهی جمیع اسیر طبیعت اند از قانون طبیعت تجاوز نتوانند کوه ارض اسیر طبیعت است جمیع اشجار نباتات اسیر طبیعت اند جمیع حیوانات فیل باین عظمت باین قوه از قانون طبیعت تجاوز نتواند لکن انسان باین کوچکی باین جسم ضعیف چون مؤید به عقل است و عقل جلوه از جلوه های الهی است قانون طبیعت را می شکند و بهم میزند مثلاً به قانون طبیعت انسان زی روح خاکی است

لکن این قانون را شکسته مرغ می شود در هوا پرواز می نماید ماهی
 می شود در زیر دریا سیر می کند کشتی می سازد روی دریا می تازد
 این علوم و فنونی که شما دارید و در دارالفنون تحصیل می کنید
 جمیع اسرار طبیعت بوده به قانون طبیعت باید مستور باشد
 لکن عقل انسان این قانون را شکسته حقایق اشیاء را کشف
 نمود و از حیز غیب به شهود آورد و این علوم پیدا شد و این
 مخالف قانون طبیعت است مثلاً قوه برقیه از اسرار مکنونه
 طبیعت است باید پنهان باشد لکن عقل انسان این را کشف
 کرد و قانون طبیعت شکست و از حیز غیب به حیز شهود آورد
 و این قوه عاصیه را در شیشه حبس نمود و این خارق العاده
 است و مخالف طبیعت است از غرب به شرق در یک دقیقه
 مخابره می نماید این معجزه است انسان صوت را می گیرد
 در فنوگراف حبس می کند و حال آنکه صوت باید آزاد باشد
 زیرا قانون طبیعت چنین اقتضای کند همچنین ساژا کشفیات
 جمیع اسرار طبیعت است و به قانون طبیعت باید مستور باشد
 لکن عقل انسان که اعظم جلوه الهی است این قانون طبیعت
 را می شکند و این اسرار طبیعت را از دستگاه اسرار طبیعت
 دائماً بیرون میریزد با چنین قوه الهیه چگونه جائز است

که ما مثل درنده ها باشیم مثل این گورها یکدیگر را بدریم
 و فریاد بکش بکش بر آریم آیا این سزاوار عالم انسانی است اگر
 حیوانی در زندگی نماید بجهت طعمه است عقل ندارد که فوق بگذارد
 میان ظلم و عدل قوه ممیزه ندارد لکن انسان چون در زندگی
 نماید بجهت طعمه نیست بجهت طمع است بجهت حرص است
 حال آیا سزاوار است که چنین وجود شریف یعنی انسان که از
 عقل سلیم مستفیض است با چنین افکار عالیه با وجود این همه
 علوم و فنون با وجود این اختراعات عظیمه با وجود این آثار
 عقلیه با وجود این همه ادراکات با وجود این همه اکتشافات
 باز داخل میدان جنگ شده خون یکدیگر را بریزند و
 حال آنکه انسان بنیان الهی است بنیان بشر نیست اگر
 بنیان بشری را خراب کنی لابد صاحب بنا مکدر شود پس
 چگونه انسان را که بنیان الهی است خراب کند شبهه نیست
 که سبب غضب الهی است خداوند انسان را شریف خلق نموده
 و بر جمیع اشیاء امتیاز داده و به مواهب کلیه مختص نموده
 عقل داده ادراک داده قوه حافظه داده قوه متخیله داده
 حواس خمسۀ ظاهره داده این همه مواهب عظیمه داده
 خداوند انسان را مصدر فضائل نموده تا آنکه مانند شمس

روشن شود سبب حیات گردد سبب آباری باشد حالا ما از جمیع این مواهب چشم می پوشیم و این بنیان الهی را خراب کنیم و این اساس الهی را از پایه براندازیم و حال آنکه اسیر طبیعت نیستیم خودمان را اسیر می کنیم و به اقتضای طبیعت حرکت می نمائیم زیرا در طبیعت نزاع بقا است اگر انسان تربیت نشود از مقتضیات طبیعت نزاع وجدال است جمیع این مکاتب این همه مدارس بجهت چه تأسیس می شود بجهت این که انسان از مقتضای طبیعت نجات یابد از نقائص طبیعت خلاص شود کمالات معنویه پیدا کند ملاحظه کنید اگر این زمین را بحال طبیعت واگذارید خارستان شود علفهای بیهوده بروید لکن چون تربیت شود زمین پاک گردد فیض و برکت عظیمه حاصل شود این کوه ها را اگر بحالت طبیعت گذاری جنگل شود ابداً درخت میوه دار نروید ولی چون تربیت شود باغ گردد و نتیجه بخشد و ثمر دهد انواع گل وریا حین حاصل گردد پس عالم انسانی سزاوار نیست که اسیر طبیعت باشد لهذا محتاج تربیت است علی الخصوص تربیت الهی مظاهر مقدسه الهیه برتی بودند باغبان الهی بودند تا این جنگلهای طبیعی را باغستان پر ثمر نمایند این خارستان را گلستان کنند

پس تکلیف انسان چه چیز است این است که انسان باید در ظل مرتبی حقیقی خود را از نقائص طبیعت نجات داده بفضائل معنویّه متصف گردد آیا جائز است که ما این مواهب الهیه را این فضائل معنویّه را فدای طبیعت کنیم حال آنکه خداوند قوه‌ئی بما داده که قوانین طبیعت را بشکنیم شمشیر را از دست طبیعت گرفته برفرق طبیعت زنیم آیا جائز است خود را اسیر طبیعت نمایم بموجب انبعاثات طبیعی که نزاع بقا است مانند حیوانات درزند. همدیگر را بدریم نوعی زندگانی کنیم که فرقی ما بین انسان و حیوان نماند این است که فی الحقیقه بدتر از این زندگانی نمی شود از برای عالم انسانی حقارتی بدتر از این نیست از برای عالم انسانی وحشتی بدتر از جنگ نیست زیرا سبب غضب الهی است زیرا سبب هدم بنیان رحمانی است الحمد لله من خودم را در مجمع می بینم که همه صلح جویند مقاصد جمیع انتشار صلح عمومی است و جمیع افکارشان وحدت عالم انسانی جمیع خادم حقیقی نوع بشرند از خدای خواهم شما هارا تا بید نماید و توفیق بخشد تا هر یک علامه عصر شوید و سبب نشر علوم گردید سبب اعلان صلح عمومی شوید سبب ارتباط بین قلوب گردید

زیرا حضرت بهاء الله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی
 بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی بین ادیان و
 صلح عمومی بین اقالیم فرمود و فرمود که اساس ادیان الهی
 یکی است و جمیع ادیان اساسشان ارتباط و التیام است لکن
 اختلاف در تقالید است و این تقالید دخلی به تعالیم الهی ندارد
 چون این تقالید مختلف است سبب نزاع و قتال شده اما اگر
 تحری حقیقت شود جمیع ادیان متحد و متفق گردند دین باید
 سبب الفت و اتحاد گردد سبب ارتباط بین قلوب بشر شود
 اگر دین سبب نزاع و جدال گردد البته بی دینی بهتر است زیرا عدم
 شی مضرتر بهتراز وجود آنست دین علاج الهی است درمان هر
 درد نوع انسانی است مرهم هر زخمی است ولی اگر سوء استعمال
 شود و سبب جنگ و جدال گردد و علت خونریزی شود البته
 بی دینی به از دین است و همچنین لزوم صلح عمومی بین دول
 و ملل را حضرت بهاء الله مطرح فرمود و مضرات جنگ را
 بیان کرد زیرا نوع انسانی یک قوم اند و جمیع سلاله آدم آدم
 یکی است و جمیع اطفال یک پدرند و اعضای یک عائله
 نهایتش این است که یک عائله بزرگی است و در یک عائله
 اجناس مختلفه تصور نتوان نمود اگر چنین تصور ممکن بود

می توانستیم بگوئیم اختلاف و نزاع بجاست ولی مادامی که همه
اعضای يك عائله هستند امم مختلفه نیستند لهذا این
امتیازات که این ایتالیائی است و آن آلمانی است و این
انگلیس است و دیگری روس این ایرانی است و دیگری امریکائی
اینها بتمامها اوهام است همه انسان اند همه خلق خداوندند
همه يك سلاله اند همه اولاد يك آدم اند اینها تعبیرات وهمیه
است اما تعصبات و طنیّه کره ارض موطن هر انسان است
یکی است متعدّد نیست نوع انسان را وطن واحد است ولی
حدود و همیه بی اساس را بعضی از مستبدین قرون ماضیه
اختراع کرده اند و در میان بشر جنگ و قتال انداختند که
مقصودشان شهرت بوده و غصب ممالک لهذا این احساسات
وطن پرستی را پیشرفت مقاصد شخصی نمودند خوردن و قیصر
عالیه زندگی می کردند از هر نعمتی بهره می بردند غذاهای
لذیذ می خوردند در رختخوابهای پرند می خوابیدند در
باغهای ملوکانه سیر و سیاحت می نمودند هر وقت ملالی
رخ میداد در تالارهای رقص با خانمهای ماه رو میرقصیدند
گوش به موسیقی دلپذیری دادند اما باین رنجبران باین
رعیتها باین بیچاره ها باین دهقانهای گفتند بروید

در میدان جنگ خون یکدیگر را بریزید خانمان یکدیگر را
 خراب کنید شماها سر بازید ماها صاحب منصبیم کا پیتانیم
 جنرالیم دیگران می گفتند چرا مملکت ما را خراب می کنید جواب
 می شنیدند که شماها آلمانید ما فرانسه ایم ولی مؤتسین
 همه این جنگها در قصور به کیف خورد مشغول بودند دست
 از سرور و فرج خود بر نمی داشتند اما خونهای بیچارگان
 ریخته می شد برای چه برای افکار و همیه که این ملت فرانسه
 است و آن دولت آلمان و حال آنکه هر دو آدم اند هر دو
 اعضای يك عائله اند هر دو يك ملت اند این عنوان وطن
 را سبب این همه خونریزیهای می کنند و حال آنکه این گره
 يك وطن است پس صلح باید در جمیع اوطان محقق گردد
 خداوند يك گره خلق کرده يك نوع انسان خلق نموده این
 گره ارض موطن کل است ما آمده ایم يك خطوط و همیه
 فرض کرده ایم در صورتی که این خطوط و هم است یکی را
 گفتیم آلمان است دیگری را فرانسه و با هم جنگ می کنیم که
 این وطن آلمان مقدس است سزاوار پرستش است سزاوار
 حمایت است ولی آن قطعه دیگری بد است مردمانش
 کشته شود اموالشان تاراج شود اطفال و زنان اش اسیر گردد

چرا بجهت این خطوط و همیه انسان خونریزی نماید و اینها نوع
 خود را بکشد بجهت چه بجهت تعلق باین خاک سیاه و حال
 آنکه چند روزی انسان روی این خاک زندگانی نموده بعد
 قبر ابدی او شود آیا سزاوار است بجهت این قبر ابدی این
 همه خونریزی نمایم این خاک اجسام ما را الی الابد در شکم
 خود مخفی خواهد کرد این خاک قبر ما است چرا جنگ و جدال
 برای این قبر ابدی نمایم این چه جهالتی است این چه نادانی
 است این چه بی فکری است امید وارم که جمیع ملل در نهایت
 محبت و الفت مانند یک عائله چون برادران
 و خواهران و مادران و پدران بایکدیگر
 در کمال صلح زندگانی نموده
 و کامرانی کنند .

خطابه در کلیسای موحدین - پالو آلتو - کالیفرنیا (۱)

۸ اکتبر ۱۹۱۲ (شب)، (۲۷ شوال ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللَّهُ

امشب الحمد لله در کلیسای موحدینیم کلیسایی که
منسوب به توحید است لهذا خواستم زکری از توحید کنم که
اعظم اساس ادیان الهی است در جمیع ادیان الهی بیان توحید
هست . اساس این مسئله چیست این معلوم است که حقیقت
الوهیت در تصور انسان نیاید انسان ادراک حقیقت الوهیت
ننماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم انسان
محدود است حقیقت الوهیت غیر محدود و محدود نمی تواند
حقیقت نامحدود را ادراک کند حادث نمی تواند احاطه بقدیم
نماید چون در عالم کائنات سیر نمائیم می بینیم عالم جمادی هست
عالم نباتی هست عالم حیوانی هست و عالم انسانی عالم جماد

California (۱)

(۲) شرح در بیدایع الآثار ج ۱ ص ۲۹۴

هر قدر ترقی کند نمی تواند عالم نبات را درک کند عالم نبات هر
 قدر ترقی کند نمی تواند از عالم حیوان خبر گیرد مثلاً این گل لطیف
 هر قدر ترقی کند نمی تواند خبر از سمع و بصر گیرد که سمع چه چیز
 است و بصر چه روح انسانی چیست و عقل انسانی چه چون که
 ما فوق حوصله اوست نمی تواند ادراک کند با وجود این که ما
 و این نبات هر دو حاد شیم و ممکن و لکن تفاوت مراتب مانع از
 ادراک است زیرا آن عالم نبات و عالم ما عالم انسان لهذا
 نمی تواند حقیقت انسان را درک کند بعد از آنکه تفاوت مراتب
 مانع ادراک است و هر ما درون ادراک رتبه ما فوق نتواند پس
 ما نمی توانیم خدا را ادراک کنیم ما حاد شیم او قدیم ما عاجزیم او
 قادر ما فقیریم او غنی ما محتاجیم او مستغنی ما محدودیم او
 نامحدود ما فانی او باقی چگونه می توانیم حقیقت الوهیت را
 ادراک کنیم یا بیانی نمائیم یا نعت و ستایشی کنیم زیرا آنچه ستایش
 نمائیم بقدر عقل و ادراک ما است آنچه در تصور آید مخلوق
 انسان است و محاط و انسان محیط بر آن و حال آنکه حقیقت
 الوهیت محیط است و انسان محاط پس آنچه به تصور آید
 حق تعالی منزّه از آن و تصور ذهنی انسان است حقیقتی ندارد
 لکن خود انسان وجود حقیقی دارد آن الوهیتی که در ذهن ما

در آید و عقل ما به آن احاطه کند آن الوهیت نیست زیرا وجود
 ذهنی دارد و وجود خارجی ندارد و ما که وجود ذهنی و عینی داریم
 خود اعظم از آن زیرا ما محیطیم آن محاط پس واضح و آشکار
 است که قوای عقلیه بشر در اک حقیقت الوهیت ننماید و لکن
 فیض الوهیت محیط است انوار الوهیت ساطع و صفات الوهیت
 ظاهر و باهر و حقائق مقدسه انبیای رحمانیه بمنزله آئینه
 در نهایت لطافت و صفادر مقابل شمس حقیقت اندلهند شمس
 حقیقت به انوار و حرارتش در آن آئینه ظاهر و باهر و کمالاتش
 در آن جلوه نماید اگر ما بگوئیم آفتاب در این آئینه جلوه نموده
 و اشراق کرده مقصد ما آن نیست که آفتاب از اعلی درجه تقدیس
 تنزل کرده و آمده در این آئینه منزل نموده زیرا این مستحیل است
 آفتاب را تنزلی نیست همیشه در مرکز تنزیه بوده است و لکن انوار
 و حرارتش در این آئینه صافی جلوه نموده و جمیع کمالاتش ظهور
 کرده این مرایا حقایق انبیاء است پس معلوم شد که حقیقت
 الوهیت مقدس از نزول و صعود است مثل این که آفتاب منزله
 از صعود و نزول است و لکن فیض ابدی آفتاب در این آینه صافی
 لطیف ظاهر و عیان است و آئینه می گوید که آفتاب در من است
 اگر تو انکار میکنی در من نظر کن یقین است که صدق است زیرا

آفتاب را در آئینه می بینیم با وجود این مقصد این نیست که تنزل کرده
 و در این آئینه منزل نموده زیرا برای آفتاب صعود و نزولی نیست
 لکن به جمیع فیوضاتش در این آئینه ظاهر است این است که
 حضرت مسیح می فرماید که پدر در پسر است یعنی آن آفتاب
 در این آئینه ظاهر و آشکار است نه این که آن آفتاب تنزل کرده
 در این آئینه جای گرفته این است معنی توحید این است حقیقت
 این مسئله ببینید مثل آفتاب روشن است و مطابق عقل و فن
 این است که می گوئیم باید درین مطابق عقل و علم باشد ببینید
 چه قدر واضح و مطابق علم و عقل است و در آن شبهه و شکی
 ما دام که شمس حقیقت در این مرآت صافی اشراق کرده و از
 این آئینه به جمیع آفاق اشراق نموده نور آفتاب یکی است و
 حرارت آفتاب یکی و بر جمیع کائنات جلوه گر هیچ کائنی نیست
 که از فیوضات شمس محروم ماند البته جمیع خلق از فیض الهی
 نصیب دارند جمیع ناس مظهر مهربانی الهی هستند جمیع کائنات
 آیات قدرت او هستند هیچ يك صنع شیطان نیست همه را
 خدا خلق کرده جمیع صنع الهی هستند پس ما باید آیات قدرت
 الهی را تکریم نمائیم ما باید آیات قدرت الهی را تعظیم کنیم
 ما باید آیات قدرت الهی را مهربانی کنیم و آن جمیع عالم انسانی است

زیرا جمیع آیات قدرت او هستند کی آنها را خلق کرده خدا خلق
 نموده نهایتش این است که بعضی عالم بعضی جا هلند نادانانرا
 باید تعلیم کرد تا نادان شوند مریض اند باید معالجه کرد تا شفا
 یابند طفل اند باید تربیت نمود تا به بلوغ رسند خواب اند باید
 آنها را بیدار کرد ولی باید همه را دوست داشت این طفل را نباید
 مبعوض داشت که نادان است به بلوغ نرسیده باید او را تربیت
 کرد تا به بلوغ رسد عقل و درایت پیدا کند علم و معرفت حاصل
 نماید تا مقبول درگاه خدا شود خداوند بسیار مهربان است
 حضرت مسیح میفرماید که آفتاب خدا بر جمیع می تابد حتی بر
 گنه کار این چه قدر بیان شیرینی است ملاحظه کنید هر چند
 این کرهٔ ارض ظلمانی است لکن آفتاب نورانی چگونه همه را
 تربیت می نماید جمیع را روشن می کند همه را گرم می کند آیا می توانیم
 آثار شمس را انکار کنیم همین طور می بینیم خدا مهربان است
 جمیع را تربیت می کند به جمیع فیض می بخشد مادام که همچنین
 خدای مهربانی داریم چرا ما نا مهربان باشیم او خالق ما است
 او محیی ما است او مرتبی ما است او رازق ما است او به همه
 مهربان است پس چرا ما نا مهربان باشیم چرا بگوئیم این موسوی
 است او عیسوی است این محمدی است او بودائی است

اینها دخلی بمانندارند خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف
 ما است که به کل مهربان باشیم اما مسائل عقائد را جمع بخدا
 است او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد خداوند ما را
 محتسب آنها قرار نداده ما باید شکر نعمای الهی کنیم ممنون
 عنایات او باشیم که ما را به صورت و مثال خود خلق فرموده
 به جمیع ما سمع و بصر عنایت نموده این چه موهبتی است این
 چه عنایتی است این چه تاج درخشانی است چرا این عنایات را
 هدر دهیم چرا بخور مشغول شویم چرا به یکدیگر پردازیم چرا
 انکار فیوضات الهی کنیم ما باید به شکرانه این موهبت پردازیم
 و چون حقیقت حاصل شود جمیع یک قوم گردیم جمیع در یک وطن
 زندگانی نمائیم جمیع یک ملت شویم تا این عالم انسانی عالم ملکوتی
 گردد این جهان ظلمانی نورانی شود تا این نزاع و جدال برافتد
 و نهایت محبت و الفت حاصل شود این است مقصود از بعثت
 انبیای الهی این است مقصود از انزال کتب آسمانی این است
 مقصود از تجلی شمس حقیقت تا وحدت عالم انسانی ظاهر
 گردد وحدت وطن حاصل شود وحدت ملت استقرار یابد
 وحدت سیاست حاصل گردد و انواری ملکوتی در عالم انسانی
 ظاهر و عیان شود کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید

وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد یعنی نفس بشر
 ملائکه شود ملائکه عبارت از چه چیز است مقصود نفوس
 مقدسه است نفوس روشن و نفوس کامل است نفوس
 الهی است که آن نفوس مقدسه مظهر محبت اند مظهر عقل و
 دانش اند اسیر این تقالید پوشیده نیستند این تقالید پوشیده
 اریان سبب عداوت است سبب خرابی است سبب تاریکی است
 سبب خونریزی است سبب ظلمت است سبب استبداد است
 این تقالید را بیدارید و به اساس حقیقت تشبث نمایند اساسی
 حضرت مسیح گذاشت اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند آن
 اساس بهاء الله است و آن اساس وحدت عالم انسانی است
 آن اساس محبت عمومی است آن اساس صلح عمومی بزرگ است
 است آن اساس صلح عمومی بین ملل است آن اساس صلح عمومی
 بین اجناس است آن اساس صلح عمومی بین اوطان است آن
 اساس صلح عمومی بین اریان است آن اساس صلح عمومی
 بین مراتب حیات است در وقتی که شرق را ظلمت عداوت و
 بغضا احاطه کرده بود و ابرهای کثیف افق حقیقت را پوشانده
 بود در میان اهالی شرق تعصب دینی تعصب مذهبی تعصب سیاسی
 تعصب جنسی و تعصب وطنی بود و ملل شرق با یکدیگر در نهایت

قتال وجدال اریان یکدیگر تنجیس می نمودند و از یکدیگر
 احترازی کردند و نهایت دشمنی با هم داشتند ظلمت قسمی
 احاطه کرده بود که ابدأ از نور اثری نبود در چنین وقتی حضرت
 بهاء الله از افق حقیقت اشراق نمود و تعالیم و بیاناتی فرمود که
 جمیع ملل را با یکدیگر ارتباط داد الفت بین اریان انداخت
 تعصب مذهبی نگذاشت تعصب سیاسی نگذاشت تعصب
 وطنی نگذاشت تعصب جنسی نگذاشت جمیع ملل را در ظل
 خیمه وحدت انسانی داخل نمود و نفوسی که از اریان و
 مذاهب نداء بهاء الله را شنیدند و از تعالیم او خبر گرفتند
 الآن در ایران در نهایت محبت و الفت اند و با معاشر با یکدیگر
 در نهایت مهربانی با هم معامله کنند مثل این که یک خاندانند
 این است که حضرت بهاء الله خطاب به عالم انسانی می فرماید
 که ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار یعنی
 عالم انسانی از جمیع ملل و اریان و اقوام به منزله یک شجره است
 و هر یک از اریان و ملل به منزله شاخه و برگ و شکوفه و ثمر
 و آن شجر شجر مبارک است شجر حیات است لهذا نباید بین
 افراد بشر ابدان نزاعی بماند بغض و عداوتی باشد باید جمیع
 در نهایت مهربانی و الفت با یکدیگر زندگی نمایند و ایامها

بخوشی بگذرانند تا فیوضات الهی عالم انسانی را احاطه کند
و ملکوت الهی در عالم انسانی مجسم گردد این است نهایت آرزوی
جميع ماها

خطابه در کلیسای ژاپنی ها - سا نفرانسيسكو-

۹ اکتبر ۱۹۱۲ (شب)، (۲۸ شوال ۱۳۳۰)، (۱)

هُوَ اللَّهُ

امشب در نهایت سرورم که خودم را در بین این جمع
محترم می بینم علی الخصوص که اینها فی الحقیقه از ابناء وطن
خودمان هستند زیرا مدتی بود که نهایت اشتیاق را داشتم
که اهالی ژاپون را ببینم زیرا ملاحظه کردم که ژاپون در
اندک زمانی ترقی فوق العاده کرده است ترقیاتی که جمیع عالم
را حیران کردند و از این ترقیات در مادیات البته استعداد
ترقیات در روحانیات دارند از این جهت بود که نهایت اشتیاق
را بملاقات آنها داشتم الحمد لله که موفق باین شدم که جمعی

محترم از ملت ژاپون را در این جمع امشب می بینم از قرار مسموع
 ملت ژاپون ملت متعصبی نیست تحریری حقیقت می کنند حقیقت
 را در هر جا بیا بند عاشق آنند به بعضی تقالید تمسک تام ندارند
 لهذا بسیار آرزو داشتیم که صحبتی در میان آنها نمایم تا این که
 انشاء الله ملل شرق و غرب با یکدیگر التیام یابند تا این که این
 تعصبات دینی، وطنی، مذهبی، سیاسی، جنسی در میان بشر نماند
 هر نوع تعصب هادم بنیان انسانی است چون نظریه تاریخ می کنیم
 ملاحظه می نمایم که از بدایت عالم تا یومنا هذا هزاران حرب و
 قتال حاصل شده و هر خونریزی که واقع گردیده منبعت از تعصب
 بوده جمیع محاربات یا منبعت از تعصب دینی یا منبعت از تعصب
 مذهبی یا منبعت از تعصب سیاسی یا منبعت از تعصب جنسی بوده
 حتی فی یومنا هذا در بالکان قیامت است و این قتال منبعت از
 تعصب دینی است يك وقتي من در رومیلی بودم بین ادیان حرب
 بود ابداً عدل و انصاف در میان نبود اموال يك دیگر را غارت
 می کردند خانمان يك دیگر را خراب می کردند رجال و نساء و اطفال
 را می کشتند و همچنین گمان می کردند که این سبب قریبت بخدا
 است پس واضح شد که تعصب هادم بنیان الهی است و حال آنکه
 دین باید سبب الفت باشد دین باید سبب محبت باشد دین باید

سبب عدالت باشد این است حکمت ظهور ادیان الهی زیر روابط دیگرچندان حکمی ندارد رابطه دینی بسیار محکم است زیرا رابطه بین بشر یا رابطه وطنی است و این واضح است که این رابطه کامل نیست زیرا چه بسیار واقع که اهل یک وطن در میان نشان حرب می شود یا رابطه الفت رابطه جنسی است و چه بسیار واقع که در میان جنس واحد جنگ عظیم اتفاق افتاده و این هم واضح شد که کافی نیست یا رابطه بین بشر رابطه سیاسی بوده چه جنگها عظیم که در میان ممالک مختلفه واقع شده و می شود زیرا امروز سیاست دول اقتضای اتحاد می کند و فردا اقتضای حرب می نماید پس معلوم و ظاهر شد که این روابط کفایت نمی کند و رابطه حقیقی صحیح رابطه دین است زیرا دین دلالت بر وحدت عالم انسانی می کند دین خدمت به عالم اخلاق می نماید دین قلوب را پاک می کند دین انسان را متخلق به اخلاق حمیده می نماید دین سبب محبت بین قلوب است چه که دین اساس الهی است اساس الهی سبب حیات است تعالیم الهی سبب نورانیت من علی الارض است و اساس ادیان الهی یکی است و جمیع حقیقت است و حقیقت تجزی و تعدد قبول ننموده و لکن در بین بشر اختلاف حاصل شده و بعضی را گمان چنین که دین

سبب حرب و قتل و خونریزی است استغفر الله جميع مظاهر
 الهی جميع نفوس مقدسه جان خود را فدای وحدت عالم انسانی
 نمودند جميع خدمت به عالم اخلاق کردند نفوس را بکلی به صلح
 و سلام خواندند و سبب نشر محبت و الفت شدند فضائل
 عالم انسانی را ترویج دادند و کل را در استفاضه کمالات صوری
 و معنوی تشجیع و ترغیب نمودند ولی افسوس که در میان
 تقالیدی ایجاد شده و این تقالید دخلی به اساس ادیان ندارد
 از این تقالید اختلاف حاصل شده و اختلاف مورث تعصب
 شده و تعصب سبب خونریزی و جدال گشته پس ماها باید
 کل این تقالید را ترك کنیم تقالیدی که پوسیده و کهنه است
 و مانند عظم رمیم است و اگر تحری حقیقت کنیم جميع اتفاق نمائیم
 ابداً نزاع نماید قتال نماید جميع با یکدیگر الفت جوئیم اگر این
 ابرهای سیاه تقالید و تعصب متلاشی گردد شمس حقیقت
 در نهایت شعاع و حرارت جلوه نماید مای گوئیم که پیغمبران
 الهی سبب محبت بوده اند بعضی های گویند که سبب دشمنی
 بوده اند پس باید خودمان بالاستقلال تحری حقیقت کنیم
 ببینیم کدام يك صحیح می گویند از جمله مظاهر مقدسه
 الهیه حضرت موسی بود از جمله حضرت بودا بود و غیره

اولاً بعثت انبیا بجهت تربیت بشر است زیرا آنان اول مرتبی و
 اول معلم هستند هیئت اجتماعی را تربیت می نمایند و در این
 هیچکس را شبهه نیست که آنان مرتبی و معلم حقیقی عالم انسانی
 هستند اگر شخصی تربیت عمومی نمود و نفوس را از قید شهوات
 جسمانی نجات داد و به ملکوت الهی دعوت نمود و همیشه
 در جانشانی حاضر بود یقین است که پیغمبر است . ملاحظه
 می کنیم که حضرت موسی بنی اسرائیل مبعوث شد ملت
 بنی اسرائیل در نهایت جهالت و ذلت و اسارت و پریشانی بود
 این ذلیل را از مصریان خلاصی داد و آنها را به ارض مقدس آورد
 جاهل بودند دانا کرد ذلیل بودند عزیز نمود اسیر بودند آزادی
 عطا کرد پریشان بودند جمعشان نمود پیغمبران از میان آنها
 مبعوث شد در مدارج تمدن مادی و معنوی ارتقاء جستند
 سلاطین عظیم در میان نشان ظاهر شد تا بدرجهئی رسیدند که
 سلطنت سلیمانی تأسیس نمودند پس ثابت شد که اول معلم
 و مرتبی آن ملت بود و اگر تعصب را کنار گذاریم و تحری حقیقت
 کنیم می بینیم که حضرت مسیح اعظم از موسی کرد هیئت اجتماعی
 را تربیت کرد و ملل و فحل مختلفه را در ظل کلمه الله در آورد پس هیچ
 شبهه نماند که اینها پیغمبر بودند زیرا مقصد از نبوت تربیت

نوع انسانی است حضرت مسیح شخصی بود وحید و فرید و این امم عظیمه را تربیت نمود این ملل متحاربه را صلح داد و حشیان متمدن شدند و ظالمان خلعت عدالت در بر گرفتند اخلاق عالم انسانی ترقیات فوق العاده کرد از این ثابت شد که مربی بود و معلم امم بود اگر این را انکار کنیم بی انصافی است این نفوس مبارکه خواه موسی خواه مسیح خواه زردشت خواه کریشنا خواه بودا خواه کنفوسیوس خواه محمد سبب نورانیت عالم شدند چگونه این برهان قاطع را انکار کنیم چگونه این نورانیت را انکار کنیم چگونه این اشراق حضرت مسیح را انکار کنیم این بی انصافی است این انکار حقیقت است باید انصاف داشته باشیم غرض و مرض را کنار بگذاریم و تقالید آباء و اجداد را فراموش کنیم خود تحرّی حقیقت نمائیم . انصاف بدهید ملت قدیم ایران جمیع این مظاهر مقدسه را انکار می کردند بلکه نهایت بغض و عداوت را داشتند ولی ما تحرّی حقیقت کردیم دیدیم این نفوس مقدسه جمیع من عند الله بودند همه جا نفسانی کردند جمیع تحمل بلایا و رزایا نامتناهی کردند تا ما را تربیت نمایند و متصف به اخلاق حمیده کنند حال ما چگونه این محبت را فراموش

کنیم نفس مسیح روح بخش است شمع بود روشن است ستاره موسی درخشنده است شعله زردشت بسیار شدید است نور محمدی تابان است چگونه انکار کنیم انکار امر مشهور است ظلم است اگر تقالید را بگذاریم جمیع متفقوی شویم هیچ اختلافی نماند از برای محمد غرضی ندارم بحسب ظاهر ملت عرب سبب شد که سلطنت فرس بر باد رفت لهذا ملت قدیم فرس نهایت کوه را از حضرت محمد دارند لکن ما انصاف میدهیم از انصاف نمی گذریم ملت عرب در نهایت ذلت بود بسیار خونخوار بود بسیار متوحش بود بدرجه ئی متوحش بودند که پدر دختر خود را زنده زیر خاک دفن می کرد ببینید چه قدر متوحش بودند قبائلی بودند متنازعه متقابله در این صحرای عربستان کارشان این بود که بایک دیگر حرب کنند اموال یکدیگر را غارت نمایند اطفال و زنان یکدیگر را اسیر کنند نفوس یکدیگر را بکشند و هر قدر زن بخواهند بگیرند حضرت محمد در بین اینها پیدا شد این قبایل متوحشه را تربیت کرد اینها را متخلق به صفات حسنه نمود خونریزی را از میان آنها برداشت اینها را تعلیم داد و بدرجه ئی رساند که چهار اقلیم عالم را سلطنت می کردند در اندلس و اسپانیا چه تمدنی تا سیس کردند در بغداد

چه خلافتی تا سیس نمودند چه قدر خدمت به علوم کردند پس
چرا انکار او را بکنیم و سبب عداوت و بغضا شویم و سبب این
همه خونریزی گردیم و سبب این همه طوفان و گردباد هزار و
سیصد سال گذشته شویم که هنوز مستمر است زیرا الآن در
بالکان قیامت است ملت مسیح ششصد ملیون است ملت
اسلام سیصد ملیون اینها را به آسانی نمی شود محو کرد چرا محو
کنیم اینها همه بندگان خدا هستند آیا اگر بکشیم تا میان اسلام
و عیسوی صلح شود این بهترین است این حرب چه ثمر دارد هزار و
سیصد سال است حرب بود چه نتیجه حاصل شد این جنون
محض است آیا خدا راضی است حضرت مسیح راضی است حضرت
محمّد راضی است واضح است که نیستند آنان در حق یکدیگر
مدح و ستایش کردند حضرت محمّد می گوید که حضرت مسیح
روح الله بود این نص قرآن است و می گوید که مسیح کلمة الله
بود و در حق حواریون نهایت ستایش کرده است و در حق
حضرت مریم نهایت ستایش کرده است همین طور حضرت
مسیح ستایش موسی کرد تورات را نشر داد صیت موسی را بشرق
و غرب رسانید مقصد این است که اینها با یکدیگر در نهایت محبت
و الفت بودند لکن این ملل با یکدیگر دشمن اند خون یکدیگر

میریزند عالم در این ظلمت بود که حضرت بهاء الله از افق ایران طالع شد علم وحدت عالم انسانی را بلند کرد صلح عمومی را اعلان نمود ملت ایران را به تحری حقیقت دعوت کرد که دین باید سبب الفت ومحبت باشد سبب ارتباط قلوب بشر باشد سبب حیات انسانی باشد سبب نورانیت باشد اگر چنانچه دین سبب عداوت شود سبب خونریزی گردد بی دینی بهتر از دین است زیرا دین علاج است اگر علاج سبب مرض شود ترك مرض بهتر است حال در ایران محمدی، مسیحی، زردشتی، بودائی، اینها جمیعاً در محفل واحد جمع می شوند و بموجب تعالیم بهاء الله به نهایت محبت و الفت با همدیگر مؤانست می نمایند نه عداوتی نه بغضی نه اعتراضی نه دشمنی بلکه مانند يك عائله با یکدیگر الفت می کنند شما ها که اهل شرق هستید میدانید که شرق همیشه مطلع انوار بوده شمس حقیقت همیشه از شرق طلوع کرده و بر غرب پرتو انداخته لهذا شما ها باید مظهر این انوار گردید سراجهای روشن شوید مثل ستاره های متلألئ بدرخشید و سبب محبت بین جمیع ملل گردید تا عالمان شهادت بدهند که شرق همیشه مصدر انوار بوده و سبب الفت بین بشر بوده با جمیع ملل عالم صلح باشید همه را دوست بدارید همه خدمت کنید زیرا همه

بنندگان خداوندند همه را خدا خلق کرده همه را خدا رزق میدهد
و بهمه مهربان است پس ما هم باید بجمیع مهربان باشیم

خطابه در کلوب طبیعتون (۱)، سانفرانسیسکو

۱۰ اکتبر ۱۹۱۲ (۲۹ شوال ۱۳۳۰)، (۲)

هُوَ اللَّهُ

امشب مریض بودم احوال خوب نبود لکن مضمون محبتی
که بشما دارم با وجود علیلی مزاج آمدم هم علیل بودم و هم
خسته ولی شنیده ام که شما مجمعی دارید و تخریبی حقیقت
می کنید و از تقالید آزارید و می خواهید به حقیقت مسائل
پی برید همتتان بلند است به تقالید قدیمه تشبث ندارید
لهذا مناسب دانستم که بیان فلسفه شرق و غرب بنمایم و
تفاوت میان این دو فلسفه را عرضه دارم میزان ادراک

(۱) Materialist Club

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۹۵

در نزد فلاسفه غرب حس است رایشان این است که هر
 شیئی محسوس حقیقت است یعنی در محسوس شك و شبههئی
 نیست مثلاً این قندیل را قندیل می بینیم این مکان را مکان می بینیم
 این آفتاب را آفتاب می بینیم این صحرا را صحرا می بینیم این است
 ادراک حقیقت هر چیزی را که به قوای حساسه ادراک می کنیم
 در آن شبههئی نیست بلکه حقیقت ثابت و راسخه است اما
 در نزد فلاسفه شرق علی الخصوص فلاسفه یونان و ایران میزانی
 ادراک عقل بوده است و برهان نشان این است که حس خطا
 می کند و چون خطا می کند نمی توان گفت میزان تام است اعظم
 قوای حساسه قوه باصره است این قوه باصره سراب را آب
 می بیند و ایداً در آن شبهه ندارد و حال آنکه وجود ندارد قوه
 باصره ضویر مرئیته در آینه را موجود می بیند و لکن عقل می گوید
 وجود ندارد قوه باصره آفتاب را متحرک می بیند و جمیع این
 نجوم نامتناهی را طائف حول ارض می بیند و حال آنکه آفتاب
 مرکز است و کره ارض حول خویش می گردد قوه باصره ارض را
 مسطح می بیند ولی قوه عقلیه کشف می کند که کره است قوه
 باصره این اجسام عظیمه در فضای نامتناهی را جسم صغیر می بیند
 و لکن عقل حکم می کند که اینها اجسام کبیره اند قوه باصره

نقطه جواله را دایره می بیند و حال آنکه دایره وجود ندارد قوه
 باصره ساحل را متحرک می بیند و حال آنکه کشتی در حرکت است
 خلاصه دلائل کثیره آورده اند که نمی توان گفت شی محسوس
 محقق است پس خطای قوه باصره ثابت شد با وجود این
 خطا چگونه می توانیم بگوئیم که حس صحیح است پس معلوم
 شد که میزان حس ناقص و میزان عقل کامل است باید حقیقت
 هر شیئی را به میزان عقل موازنه کنیم زیرا میزان عقل تام است
 و هر شیئی معقول حقیقت دارد لهذا آنان جمیع مسائل را به
 میزان عقل موازنه می کنند و می گویند که حس معاونت عقل را
 می کند حس آلتی است از برای عقل که بواسطه آن تحرری
 حقایق اشیا را می کند ولی میزان عقل است فلاسفه غرب
 می گویند انسان حیوان است و لکن فلاسفه شرق نظیر ارسطو
 و افلاطون و فلاسفه ایران میگویند کلیه عالم وجود به دو عالم
 منحل می شود یعنی دو عالم عظیم عوالم دیگر مثل جماد و
 نبات اهمیت ندارد و این دو عالم یکی عالم حیوانی که عالم طبیعت
 است و دیگری عالم انسانی است که عالم عقل است انسان
 ممتاز از حیوان است به عقل و همچنین ادراکات انسان
 به دو قسم است محسوس و معقول اما احساسات حیوان یکی است

و محسوس زیرا محقق است که حیوان جزا امر محسوس ادراک
 نمی کند اما انسان دو ادراک دارد یکی ادراک محسوس مثل
 این که قندیل را قندیل می بیند یکی ادراک معقول مثل مسائل
 ریاضیه مثل کرویت ارض این امر معقول است مثل مرکزیت
 شمس این امر معقول است مثل خود عقل حقیقت معقوله است
 نه محسوسه جمیع صفات معنویه حقایق معقوله است محسوس
 نیست مثلاً این انسان عالم است نفس علم حقیقت معقوله
 است و چون علم حقیقت معقوله است هر قدر در جسد و
 دماغ آن شخص عالم را بگردید علم را نمی یابید پس ادراکات
 انسان دو نوع است حقائق معقوله و حقائق محسوسه اما
 حیوان جز محسوس چیز دیگر ادراک نمی کند مثلاً عالم حیوان
 ممکن نیست که کرویت ارض را ادراک کند ممکن نیست در
 اروپا کشف امریکا نماید ممکن نیست حقائق خفیه از عالم غیب
 به عالم شهود آورد مثل این قوه الکتریک این واضح است
 که عالم حیوان نمی تواند این اختراعات را کشف کند عالم
 حیوان نمی تواند این علوم و فنون را به عرصه شهود بیاورد
 عالم حیوان نمی تواند به اسرار کائنات پی برد عالم حیوان
 نمی تواند ماده اثیری را پیدا کند عالم حیوان نمی تواند

قوه مغناطیسیه را کشف کند زیرا قوای عقلیه در حیوان نیست
 حیوان به تمامه اسیر محسوسات است و ما عداای محسوسات
 را منکر است یعنی قادر بر این نیست که تصور معقولات را بکند
 لهذا اسیر محسوسات است اما کمال برای انسان است
 که هم ادراک محسوسات را دارد و هم ادراک معقولات مثلاً
 ملاحظه کنید که این اکتشافات سماویه را به قوه حساسه نکرده
 این را به قوه معقوله کرده این صنایع را به قوه حساسه
 اختراع نکرده بل به واسطه عقلیه این علوم موجوده را
 انسان به قوه حساسه کشف نموده جمیع این علوم را به واسطه
 قوه عقلیه ظاهر و باهر نموده خلاصه آثار عقل از انسان
 ظاهر و باهر و انسان انسان به واسطه این قوه عقلیه پس
 عالم حیوان غیر از عالم انسانی است و لکن فلاسفه غرب
 استدلال کرده اند که انسان از عالم حیوان آمده است
 و اول حیوانات سابقه بوده است در دریا بوده اند بعد
 از عالم آب به عالم خارج آمده است حیوان شده است
 بعد دست و پا پیدا کرده است اول چهار پا شده است بعد
 آمده حیوان دو پا شده است و آن حیوان دو پا انسان
 است و تا به این شکل و سیمای انسانی آمده است از صورتی

به صورتی انتقال یافته است و می گویند این مسئله خلقت
 مانند حلقات زنجیری است که به یک دیگر مربوط است اما
 بین انسان و بین بوزینه یک حلقه مفقود شد و آنچه پرنسورها
 عظیم و فلاسفه کبیر تخری کرده اند و بعضی ها جمیع عمر
 خود را صرف تحقیق این مسئله نموده اند الی الآن از حلقه
 مفقود شده را نتوانسته اند پیدا کنند و حال آنکه برهان
 عظیمشان این است که اعضای اشاری موجود است اعضا
 اشاری در بعضی حیوانات است که به واسطه قرون و دهور
 نشو حالا آن اعضا مفقود شده است مثلاً ما ریک عضو اشاری
 دارد که معلوم است و دلیل بر آن است که دست و پا داشته اما
 چون در سوراخ ماوی گرفته و در زیر زمین محتاج بدست و پانیت
 نهایت کم کم آن عضو تحلیل رفته ولی عضو اشاری موجود است و
 این دلالت بر آن می کند که یک وقتی دست و پا داشته و همچنین
 در انسان عضو اشاری است که اول شکل دیگر داشته حالا شکل
 آن تغییر کرده حتی در جسم انسان در زاویه تحتانی یک عضوی
 هست که اشاره بر آن است که یک وقتی دم داشته و بعد بر پا
 ایستاده و کم کم آن دم محو شده به این وضع فلسفه غروب به دم
 بوزینه منتهی شد و حیران و سرگردان عقب حلقه مفقودی گردد

ولی در شرق می گویند که اگر این هیكل انسان در اصل به این ترکیب نبوده بلکه انتقال از صورتی به صورتی کرده تا این صورت را پیدا کرده فرض می کنیم يك وقتی سابق بوده و وقتی دباب بوده باز انسان بوده و نوعیتش محفوظ برهان این که نطفه انسان اول به شکل کرم است بعد دست و پا پیدا می کند بعد نصف تحتانی از هم جدا می شود و از هیئتی به هیئتی انتقال می نماید و از صورتی به صورتی انتقال می کند تا به این شکل و سیما تولید می شود ولی در همان وقتی که در رحم در صورت کرمی است نوع انسان است مثل نطفه سایر حیوانات نیست صورت کرم بود ولی از آن صورت به این صورت پر جمال آمده انتقال کرده از صورتی به صورتی پس ظاهر شد که نوعیت محفوظ است در صورتی که تصدیق بکنیم يك وقتی از حیوانات سابقه بوده يك وقتی چهار دست و پا بوده بر فرض این تصدیق نمی توانیم بگوئیم که حیوان بوده است برهان این که انسان در حالت نطفه کرم است بعد از صورتی به صورتی انتقال می کند تا به این صورت در می آید ولی در حالتی که کرم بود باز انسان بوده نوعیت محفوظ مانده است همین حلقه که می گویند مفقود است برهان بر آن است که انسان هیچوقت حیوان نبوده چه طور می شود

که همه این حلقات موجود و یک حلقه مفقود باشد و این عمر
 گر انمایه را صرف پیدا کردن این حلقه می نماید مسلم است که
 هیچوقت پیدا نخواهند کرد اینجا است که فلاسفه شرق
 عالم انسانی را ممتاز از حیوان دانسته اند به برهان این که
 حیوانات اسیر طبیعت اند جمیع کائنات اسیر طبیعت است آفتاب
 به این عظمت اسیر طبیعت است این نجوم نامتناهی اسیر طبیعت
 است عالم نبات اسیر طبیعت است عالم جماد و عالم حیوان
 اسیر طبیعت است جمیع اینها از قانون طبیعت بقدر سرسوزن
 تجا و زنی کنند در پنجه طبیعت اسیرند این آفتاب به این بزرگی
 نمی تواند ذره از قانون طبیعت تجا و زکند اما انسان قوانین
 طبیعت می شکند مثلاً انسان زیر روح خاکی است و لکن قوانین
 طبیعت را می شکند در هوا پرواز می کند قانون طبیعت را می شکند
 بر روی دریای تازر قوه الکتریک که قوه عاصیه است و کوه در
 قسمت می کند انسان آن را در تحت قوت خود در آورده و در شیشه
 حبس می کند این خرق قانون طبیعت است بحسب قانون طبیعت
 انسان نهایتش می تواند هزار قدم مخا بره نماید ولی این قانون
 طبیعت را خرق نموده و در یک دقیقه با شرق و غرب مخا بره
 می کند این صوت به قانون طبیعت آزاد است ولی در یک آلت

حبس می نماید به قانون طبیعت صوت انسان صد قدم می رود
 اما انسان يك آلتی ایجاد می کند تا صد فرسنگ مخابره می نماید
 خلاصه جمیع این صنایع موجوده جمیع این اکتشافات موجوده
 جمیع این اختراعات موجوده اینها جمیع اسرار طبیعت است و
 به قانون طبیعت باید مکتوم و مستور باشد و این قوه عاقله
 انسان قانون طبیعت می شکند اکتشافات همه این صنایع را
 می کند این اسرار طبیعت را از حیز پنهانی به عرصه شهوری آورد
 و این مخالف قانون طبیعت است انسان از دست طبیعت شمشیر
 گرفته و برفرق طبیعت میزند این قوه در انسان مافوق طبیعت
 است و اگر این قوه مافوق طبیعت نبود نمی توانست قوانین
 طبیعت را بشکند ملاحظه می کنیم که طبیعت شعور ندارد انسان
 شعور دارد طبیعت قوه مدر که ندارد انسان قوه مدر که دارد
 طبیعت اراده ندارد انسان اراده دارد پس معلوم شد کمالاتی
 در انسان هست که در طبیعت نیست و اگر بگوئیم که حقیقت
 عقلیه انسان از عالم طبیعت است مثل آنست که بگوئیم جزء
 کمالاتی را دارا است که کل محروم از آن است آیا ممکن
 است که قطره کمالاتی داشته باشد که دریا نداشته باشد
 ممکن است که برگ کمالاتی داشته باشد که درخت نداشته باشد

پس واضح و مشهور شد که عقل انسانی قوهٔ دیگر است شعلهٔ
 دیگر است عالم دیگر است نظیر قوای حیوانی نیست و لکن استغراب
 در این است که با وجود این که در انسان همچنین قوهٔ عظیمهٔ
 هست که کاشف حقائق اشیا است حقایق معقوله را کشف
 می کند مثل این که علم را کشف می کند با وجود این که حقیقت
 محسوسه نیست این واضح است که حقیقت معقوله است
 نفس عقل حقیقت معقوله است با وجود این بعضی از پروفیسورها
 و فلاسفه می گویند که ما به نهایت درجهٔ دانائی و فضل رسیده ایم
 ما تحصیل علوم و فنون کرده ایم ما به منتها درجهٔ کمالات عالم
 انسانی رسیده ایم ما به حقیقت آن حقائق پی برده ایم ما به اسرار
 وجود پی برده ایم ما ما هیت جمیع اشیا کونیه را فهمیده ایم
 چیز دیگر غیر از محسوس هیچ چیزی نیست همین محسوس حقیقت
 است و آنچه غیر محسوس است مجاز است و وهم و لائق
 فکر و ذکر نه عجب است که انسان بیست سال زحمت میکشد
 در مدارس تحصیل می کند تا به این مقام میرسد که منکر غیر
 محسوسات می گردد ولی حیوان بدون زحمت گاو بدون تحصیل،
 منکر جمیع معقولات است بل گاو فیلسوف طبیعی است زیرا
 هیچ چیز غیر از محسوسات نمیداند و اعظم فیلسوف است

لهذا خوب است چنین فلاسفه طبیعی بروند نزد حضرت گاو
و فلسفه محسوسات از گاو یاد گیرند و از مدرسه او فارغ التحصیل
شوند .

خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو

۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ (اول ذی قعدة ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللَّهُ

اول موهبت الهیه در عالم انسانی دین است زیرا دین
تعالیم الهی است البتہ تعالیم الهیه بر جمیع تعالیم مقدم و فائق
است دین انسان را حیات ابدی زهد دین خدمت به عالم
اخلاق کند دین دلالت به سعادت ابدیه نماید دین سبب
عزت قدیمه عالم انسان است دین سبب ترقی جمیع ملل
است برهان بر آن این که چون در ادیان به نظر حقیقت نظر
و تحری نمائیم بدین سبب ترقی و سعادت ملل بوده
حال ما باید تحری نمائیم که دین سبب نورانیت عالم است یانه

دین سبب ترقی فوق العاده عالم انسانی است یا نه ولی باید به
 نظر حقیقت به بینیم نه به تقلید چه اگر به تقلید باشد هر
 يك عقاید خود را مرجح داند بعضی گویند که دین سبب سعادت
 نیست مایه ذلت است پس اول باید تحری آن کنیم که دین
 سبب ترقی است یا تدنی سبب عزت است یا ذلت تا برای ماشیه
 باقی نماند لهذا از کرا نبیاء و وقایع ایام آنها را می کنیم نه بروایاتی
 که بعضی انکار توانند بلکه بیاناتی که مسلم عموم است منکری
 ندارد و آن این است که از جمله انبیا حضرت ابراهیم بود که
 بجهت آنکه منع عبادت اصنام کرد و دعوت به وحدانیت الهیه
 نمود او را از زیت نمودند و از بلند اخراج کردند لکن ملاحظه
 کنید که چگونه دین سبب ترقی است که آن حضرت عائله نئی
 تشکیل فرمود خدا آن را برکت داد مبارک نمود به سبب
 دینی که از برکت آن انبیا از آن عائله پیدا شد اشخاصی مانند
 یعقوب مبعوث شدند یوسفی مبعوث گردید موسائی ظهور نمود
 هارون داود سلیمان و انبیای الهی از آن عائله ظاهر شدند
 ارض مقدسه در تصرف آنها آمد مدینت کبری تاسیس گشت
 به سبب دین الهی که تاسیس شده بود پس دین سبب عزت
 است دین سبب ترقی و مدینت است دین سبب سعادت عالم

انسانی است این است که حضرت ابراهیم الی آلان خاندانش در جمیع عالم منتشر است اعظم از آن این که حضرات بنی اسرائیل در مصر اسیر بودند در تحت تعدی قبطیان در نهایت ذلت بودند قوم قبطی چنان بر ضد سبطی بود و غالب که در هر کار و زحمتی که می خواستند سبطی را می گذاشتند بنی اسرائیل در نهایت درجه فقر و ذلت و توخس و جهالت بودند که حضرت موسی مبعوث شد با آن که به ظاهری چو پانی بود لکن به قوت دین عظمت و اقتداری عجیب ظاهر نمود نبوتش در عالم شیوع یافت شریعتش مشهور آفاق گردید با آنکه فرید و وحید بود به قوت دین جمیع بنی اسرائیل را از اسیری نجات داد به ارض مقدسه برد تا سیس مد نیت عالم انسانی نمود چنان بنی اسرائیل را تربیت کرد که به منتهی درجه عزت رسیدند از حضيض اسارت به اوج نجات رسیده در کمالات انسانی نهایت ترقی نمودند در مد نیت ترقی نمودند در علوم و فنون ترقی کردند در صنایع و حکم ترقی نمودند بالاخص علوم و ترقی آنها بدرجه فی رسید که فلاسفه یونان به ارض مقدسه آمده از بنی اسرائیل تحصیل حکمت نمودند و این به حسب تاریخ مسلم است که حتی

سقراط حکیم به ارض مقدسه آمده . تحصیل حکمت از علماء
 بنی اسرائیل کرد چون مراجعت به یونان نمود تأسیس وحدانیت
 الهی فرمود ترویج مسئله بقای روح بعد موت کرد جمیع
 این حقایق از بنی اسرائیل تحصیل نمود همچنین بقراط
 خلاصه اکثر فلاسفه در ارض مقدسه از انبیای بنی اسرائیل
 تحصیل حکمت نموده چون به وطن مراجعت می نمودند انتشار
 میدادند حال از امری که چنین ملت ضعیف ذلیل را چنان
 قوی نمود و از اسارت به سلطنت رسانید و از جهالت به مقام
 علم و حکمت کشانید و فلاح و نجات داد تا در جمیع مراتب ترقی
 کردند معلوم می شود که دین امری است سبب ترقی و عزت
 عالم انسانی و آن اساس سعادت ابدی است اما تقالیدی
 که بعد پیدا شد آن سبب خرابی و محویت ملت و مانع
 ترقیات است چنانچه در تورات و تواریخ مذکور که چون
 یهود به تقالید افتادند غضب الهی مستولی شد بجهت
 این که اساس را ترك کردند خدا بخت النصر را مبعوث کرد
 رجال یهود را کشت اطفال را اسیر نمود بیت المقدس را
 خراب کرد هفتاد هزار نفر را به اسیری به عراق برد و
 تورات را آتش زد پس دانستیم که اساس دین الهی سبب

عزت و ترقی است و تقالید علت ذلت و حقارت است به این سبب دولت یونان و رومان مستولی بر یهود گردید و آنها را در تحت تعدی انداخت طیطوس سردار رومان ارض مقدسه را محاصره کرد یهود را آواره نمود جمیع رجال را کشت اموال را غارت نمود بیت المقدس را خراب کرد تفرقه فی دربنی اسرائیل افتاد که هنوز مشهور است پس اساس دین الهی بواسطه حضرت موسی سبب عزت ابدی و ترقی و حیات بنی اسرائیل بود لکن بعد تقالید سبب ذلت و پریشانی آنها گردید که بسکلی از ارض مقدسه خارج و در جمیع عالم متفرق گشتند باری مقصد از بعثت انبیا سعادت نوع بشر و تربیت عالم انسانی است انبیا معلم عمومی هستند اگر بخواهم ببینیم مسلم بوده اند یا نه باید تحری حقیقت نمائیم اگر نفوس را تربیت کرده اند از اسفل جهل و نادانی به اعلی درجه دانش رسانیده اند یقین است پیغمبر بر حق هستند این را کسی انکار نتواند احتیاج به ذکر دیگر نیست که بعضی انکار نمایند بلکه اعمال حضرت موسی خود برهان کافی است احتیاج به ذکر دیگر نیست اگر انسانی بی غرض باشد و منصف و تحری حقیقت نماید بی شبهه شهادت میدهد که حضرت موسی مرتبی عظیم بود باری بر سر اصل مطلب رویم

اما منصفانه گوش دهید تعصبی در میان نباشد همه باید حقیقت
 جو باشیم مقصد از ادیان الفت بین بشر است لهذا اساس ادیان
 الهی یکی است تعدد ندارد هر دینی منقسم به دو قسم است قسمی
 به عالم اخلاق تعلق دارد و آن علویت عالم انسانی و ترقیات
 بشر و معرفه الله است و کشف حقایق اشیاء این امر معنوی است
 و اصل اساس الهی ابدًا تغییر نمی کند این اساس جمیع ادیان است
 لهذا اساس ادیان الهی یکی است قسم ثانی تعلق به معاملات دارد
 و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می کند در زمان نوح مقتضی
 بود انسان حیوانات بحرّیه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان
 بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد مثل سارا که خواهر
 حضرت ابراهیم بود در زمان آدم چنان مقتضی بود که انسان
 خواهر خود را بگیرد چنان که هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات
 حرام است حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چوز محبس
 نبود اسباب نبود به اقتضای آن وقت فرمود اگر کسی چشم کسی را
 کور کند او را کور نمایند اگر دندانی بشکند دندانش را بشکنند
 آیا حال ممکن است ده حکم قتل در تورات موجود که هیچیک
 حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسئله قتل قاتل حالا جمیع
 عقلا در بحث اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حق است

لکن به اقتضای زمان آن وقت برای يك دالر دست دزد بریده
 می شد آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود
 پس این گونه احکام در هر دوری تغییر می کند و فرع است اما
 اساس ادیان که تعلق به اخلاق و روحانیات دارد تغییر نمی کند
 و آن اساس یکی است تعدد و تبدل ندارد همان اساس حضرت
 مسیح تا سیس کرد همان اساس را حضرت محمد ترویج فرمود
 جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت نمودند مقصود کل یکی است
 و آن ترقی و عزت عالم انسانی و مدنیت آسمانی است باری گفتیم
 دلیل بر نبوت و برهان وحی نفس اعمال آن نبی است اگر اسباب
 ترقی عالم انسانی است شبههئی نیست حق است حال به انضا
 شهادت دهید وقتی که ملت یهود اسیر بود و آن را دولت
 رومان محو کرده بود و اساس دین الله و شریعت از میان رفته
 بود در همچو وقتی حضرت مسیح ظاهر شد اول اعلان نبوت
 موسی را در عالم انتشار داد نام آن حضرت را ذرا قالیم دنیا
 منتشر کرد قبل از مسیح در ایران هند و ستان و اروپا زکری
 از حضرت موسی نبود يك کتاب تورات در آن صفحات یافت
 نمی شد حضرت مسیح سبب شد که تورات را به ششصد زبان
 ترجمه نمودند مسیح علم انبیای بنی اسرائیل را بلند نمود

که اکثر ملل عالم مؤمن شدند به این که بنی اسرائیل شعب الهی
 و مقدّس و برکت یافته بودند جمیع انبیای بنی اسرائیل مشارق
 و حی و الهام بودند و از افق ابدی مانند انجم درخشان پس
 مسیح ترویج امر حضرت موسی نمود نبوت موسی را انکار نکرد
 بلکه ترویج فرمود تورات را محو نکرد بلکه منتشر ساخت نه تنها
 این است آن قسم او امری که متعلق به معاملات بود بعضی را
 نظر به اقتضای زمان تغییر داد این اهمیتی ندارد اما اسرار موسی
 را ترویج کرد و همچنین به قدرتی فائق و نفوذ کلمه الله اکثر
 ملل شرق و غرب را جمع فرمود آن ملل با وجود آنکه در نهایت
 جدال و نزاع بودند جمیع را در ظل خیمه وحدت عالم انسانی
 جمع کرد و تربیت فرمود تا ملت رومان و ملت یونان و ملت
 سریان و ملت کلدان و ملت آشوریان و ملت اجسیان کل
 اتحاد و اتفاق نمودند و تأسیس مدینت آسمانی گشت حال
 این نفوذ و قوت آسمانی که خارق العاده است البتّه برهان
 کافی وافی بر حقیقت حضرت مسیح است ملاحظه نماید که سلطنت
 آسمانیش هنوز باقی و برقرار است این است برهان قاطع و دلیل
 واضح باز گوش دهید حضرت محمد اول خطابی که به قوم خود
 کرد گفت موسی پیغمبر خدا تورات کتاب خداست شما باید مؤمن

تورات و جمیع انبیای بنی اسرائیل شوید و موقن به حضرت مسیح و انجیل جلیل گردید هفت مرتبه تاریخ موسی را که در جمیع ستایش آن حضرت است مکرر می فرماید که حضرت موسی از انبیای اولوالعزم صاحب شریعت بود در صحرای طور خطاب الهی را شنید با خدا تکلم نمود الواحی بر او نازل شد جمیع اقوام و قبایل عرب ضد او برخاستند عاقبت خدا او را غالب کرد زیرا حق بر باطل غالب است ملاحظه نمائید که حضرت محمدر در بین اقوام وحشی عرب تولد یافت و زندگانی فرمود به ظاهری امی و بی خبر بود و اقوام اعراب در نهایت جهالت و همچی به قبی که دختران خود را زنده زنده زیر خاک می نمودند و این را نهایت فخر و حمیت و علو فطرت می شمردند و در تحت حکومت ایران و رومان در نهایت زلت و اسارت زندگانی می نمودند و در بادیه عرب پراکنده بودند و بایکدیگر حروب و قتال می کردند چون نور محمدی طالع شد ظلمت جهالت از بادیه عرب زایل گشت آن اقوام متوحشه در اندک زمانی به منتهی درجه مدنیت رسیدند چنانکه از مدنیت ایشان در اسپانیا و بغداد اهلالی اروپا استفاده کردند حال چه برهانی اعظم از این است و این دلیل واضح است مگر آنکه انسان چشم از انصاف بپوشد و به نهایت اعتساف برخیزد

مختصر حضرات مسیحیان مؤمن به موسی هستند که پیغمبر بود
 مسلمانها نیز مؤمن به آن حضرت اند نهایت ستایش می کنند آیا
 این ستایش مسیحیان و مسلمانان ضروری برای آنها دارد نه بلکه
 بالعکس از این که تقدیس موسی و تثبیت تورات می نمایند انصافاً
 آنها ثابت میشود چه عیب دارد بنی اسرائیل نیز ستایش از مسیح
 و محمد نمایند تا این نزاع و قتال دو هزار ساله از میان بربخیزد
 این فسادها زائل شود آنها می گویند موسی کلیم الله بود چه ضرر
 دارد که موسویان نیز بگویند مسیح روح الله بود و محمد رسول
 الله تا دیگر نه نزاعی ماند و نه جدالی نه حربی نه قتالی حال من
 می گویم حضرت موسی کلیم الله بود و نبی الله و صاحب شریعت
 الهیه و مؤتمن اساس سعادت عالم انسانی چه ضرر دارد آیا
 این ضروری به بهائی بودن من دارد نه والله بلکه نهایت فائد .
 دارد بلکه حضرت بهاء الله از من راضی می شود و مرا تأیید میکند
 که خوب انصاف داری بی غرضانه تحری حقیقت کردی که مؤمن
 پیغمبر خدا و کتاب او شدی مادام ممکن است به این جزئی انصافاً
 این حرب و نزاع و قتال برداریم تا بین جمع ادیان الفت حاصل
 شود چه عیب دارد چنانچه سائین ستایش حضرت موسی
 می نمایند بنی اسرائیل هم ستایش انبیای ایشان نمایند کل

ستایش رؤسای یکدیگر کنند تا سبب سعادت کبری و وحدت
عالم انسانی و عزت ابدیه بشر و یگانگی و الفت عموم گردد ما را
خدا یکی است جمیع را او خلق کرده جمیع را رزق میدهد جمیع را
حفظ می فرماید و چنین مهربان است ما چرا نا مهربان باشیم
نزاع و جدال نمائیم این قرون قرن علم است این قرون قرن
اکتشاف اسرار طبیعت است این قرون قرن خدمت به عالم
انسانی است آیا سزاوار است به این تعصبات و تقالید تمسک
نمائیم آیا سزاوار است خرافات قدیمه افکار پوسیده را سبب
منازعه و مقاتله کنیم و از یکدیگر نفرت جوئیم و به یکدیگر
لعن نمائیم آیا بهترین است در نهایت الفت باشیم آیا بهترین است
یکدیگر را دوست داشته باشیم آیا سزاوار نیست که به آهنگ
ملاء اعلیٰ سرود عالم انسانی را به عنان آسمان رسانیم و وحدت
خدا و تمجید انبیا را در مجامع کبری و محافل عمومی ترتیل
نمائیم تا جهان جنت ابهی شود و روز موعودی محقق که گرگ
و میش از یک چشمه نوشند و بازو کبک در یک آشیانه لانه نمایند
و شیر و آهو در یک چراگاه بچرند آیا معنی اینها چیست این است
که اقوام مختلفه اریان متعددند که با یکدیگر مانند گرگ و میش
مخاصمه و منازعه داشتند در نهایت الفت و محبت با یکدیگر

معاشرت نمایند و در نهایت محبت و یگانگی باشند این است
 مقصد از بیان حضرت اشعیا و الا هرگز گرگ و میش شیر و آهو
 با یک دیگر انس و الفت نیابند زیرا آهو طعمه شیر است و کوسند
 طعمه گرگ دندانهای شیرکج است و گوشت خوارزیرانند نهی
 آسیان دارد و علف و دانه را بریدن نتواند و نرم نکند باید گوشت
 بخورد پس مقصد از این بشارات الفت ملل و اقوامی است که
 مانند گرگ و میش اند و میان آنها الفت مشکل است ولی در یوم
 موعود متحد شوند و متفق گردند باری آن قرن آمده
 که جمیع ملل با یک دیگر در نهایت الفت باشند
 آن قرن آمده که جمیع ادیان عالم صلح
 عمومی نمایند جمیع اقالیم عالم اقلیم
 واحد شود تا نوع بشر بتمامه
 در ظل خیمه وحدت عالم
 انسانی زندگانی نمایند

پیام مبارک به عالم انسانی توسط یکی از جراند

شیکاگو ۳ نوامبر ۱۹۱۲ (۲۳ ذی قعدة ۱۳۳۰) (۱)

هُوَ اللهُ

الحمد لله قرون ظلمانی گذشت قرون نورانی آمد
 الحمد لله آثار او هام و تقالید زائل شد و عقول و افکار بشر
 توسیع یافت اختراعات تجدید جست علوم و فنون تجدید یافت
 مشروعات تجدید حاصل نمود اکتشافات تجدید جست جمیع
 اشیا تجدید یافت قوانین عالم تجدید پیدا نمود لهذا اقتضا
 چنان بود که آئین الهی نیز تجدید یابد حقیقت ادیان الهیه
 تجدید شود زیرا تعالیم الهیه فراموش شده جز تقالیدی در
 دست نمانده بود اساس ادیان الهی یکی است و آن حقیقت است
 و مورث محبت و الفت و سبب وحدت عالم انسانی اما تقالید
 مختلف است و علت اختلاف و هادم بنیان رحمانی پس
 بشارت باد که شمس حقیقت تجلی نمود بشارت باد بشارت

که نورانیت آسمانی آفاق را احاطه کرد بشارت بار بشارت
 که ابواب ملکوت مفتوح گردید بشارت بار بشارت که آهنگ
 ملاء اعلیٰ بلند شد بشارت بار بشارت که نفثات روح القدس
 حیات بخش است و عالم انسانی در تجدّد ای اهل عالم
 بیدار شوید بیدار ای احزاب و امم هشیار گردید هشیار
 بنیان نزاع وجدال را براندازید از تقلید و تعصب
 که سبب رزندی است بگذرید تا بحقیقت
 پی برید و انوار وحدت عالم انسانی
 مانند آفتاب ظاهر و عیان گردد
 علم صلح عمومی بلند شود
 الفت و اتحاد کامل بین
 اجناس و ادیان
 و اوطان حاصل
 گردد عالم انسانی آسایش جوید و صورت و مثال الهی باید این است پیام من

خطابه در گواندهتل (۱)، سین سیناتی (۲)

۴ نوامبر ۱۹۱۲ (۲۴ ذی قعدة ۱۳۳۰) (۳)

هُوَ اللهُ

امروز در جمیع جهان افکار مادیه انتشار یافته و احساسات روحانیته بکلی منقطع گردیده در بحر طبیعت مستغرق شده اند و عالمی دون طبیعت تصور نشود افکار حصر در قوای مادیه گشته و این را دلیل بر علویت عقول و نفوس دانسته اند که انسان عاقل جز عالم طبیعت و ماده عالمی نداند سبحان الله با این ضعف عقل خود را دانا شمرند و حال آنکه از حقیقت ساطعه که در نفس آنها به ید قدرت الهیه و ربیه گذاشته شده غفلت نمایند از شما خواهش دارم که بدقت در این صحبت ملاحظه نمائید و تحوی حقیقت کنید جمیع حیوانات جز عالم ماده

Grand Hotel (۱)

Cincinnati (۲)

(۳) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۵۳

و طبیعت عالم دیگری احساس ننمایند در این صورت حیوانات هر يك فیلسوف عالم طبیعت اند زیرا درون طبیعت ابتدا احساس ندارند آیا این دلیل بر عقل حیوانات است و برهان شعور و ادراک آنها یا از ضعف احساس و ادراک و عدم عقل این واضح و مشهور است که از عدم عقل اسیر عالم طبیعت اند اگر چنانچه عقل و شعور داشتند لابد احساسات دیگر داشتند چنانچه انسان کامل دارد این واضح است که انبیای الهی حتی در عقل و ادراک فائق بر دیگرانند لهذا مؤسس احساسات وجدانی هستند و در حقیقت روحانیته مستغرق ملاحظه فرمائید که جمیع کائنات اسیر طبیعت هستند و در تحت حکم و قانون عمومی طبیعت حتی کائنات عظیمه یعنی این اجسام نورانیته عظیمه آسمانی با آن عظمت اسیر حکم طبیعت اند به قدر ذرهئی از قانون طبیعت تجاوز نتوانند و از مدار خویش ابتدا انفکاک نمایند و این کره ارض با این جسامت و جمیع کائنات ارضی اسیر طبیعت اند حتی نباتات و حیوانات خلاصه جمیع کائنات کلیه و کائنات جزئیته به سلاسل و اغلال طبیعت محکم بسته ذرهئی تجاوز نتوانند مگر انسان که مظهر و ریه ربانیته است و مرکز سنو حات رحمانیته ملاحظه نمائید که به قانون طبیعت

انسان اسیر در زندگان است ولی انسان زندگان را اسیر نماید
 انسان اعصار حاضره را به جهت قرون آتیه میراث علم و دانش
 گذارد به قانون طبیعت اثر و مؤثر با یکدیگر هم معنان است
 به فقدان مؤثر اثر مفقود اما آثار انسان بعد از ممات ظاهر
 و آشکار انسان مخالف قانون طبیعت شجر بی ثمر را با اثر نماید
 انسان مخالف قانون طبیعت مسمومات که باعث ممات است
 وسیله حیات کند و در مقام علاج بکاربرد انسان جمیع کنوز ارض
 یعنی معادن را که به قانون طبیعت مکنون و مستور است ظاهر
 و آشکاری نماید انسان به قانون طبیعت ذی روح خاکی است
 ولی به قوه معنویه این قوانین محکمه طبیعت را می شکند و
 شمشیر از دست طبیعت گرفته و بر فرق طبیعت می زند در هوا
 پروازی نماید بر روی دریای تازد در زیر آب می رود انسان
 کاشف اسرار طبیعت است ولی طبیعت کاشف اسرار انسان نه
 و آن حقایق و اسرار را از حیرت غیب به عرصه شهودی آورد
 با شرق و غرب در یک دقیقه مخا بره می نماید این مخالف
 قانون طبیعت است صوت آزاد را در آلتی حصر و حبس
 نماید و این مخالف قانون طبیعت است در مرکز خویش استقرار
 دارد با و با محلات بعیده مذاکره و مشاوره و مکالمه نماید

و این خلاف قانون طبیعت است انسان قوه برقیه را به آن شدید می که گوه را می شکافد در زجاجه فی حصر و حبس کند انسان در زمین است اکتشافات سمائیه نماید و این خلاف قانون طبیعت است انسان مختار است طبیعت مجبور انسان شعور دارد طبیعت فاقد شعور انسان زنده است طبیعت فاقد حیات انسان کشف امور آتیه نماید طبیعت غافل از آن انسان بواسطه قضایای معلومه کشف قضایای مجهوله نماید و طبیعت عاجز از آن پس واضح و مشهور شد که در انسان قوه قدسیه موجود که طبیعت محروم از آن در انسان کمالات و فضائلی موجود که طبیعت فاقد آن انسان در ترقی است و طبیعت بر حال واحد، انسان کاشف اسرار است طبیعت جاهل و نادان انسان مؤسس فضائل است و طبیعت داعی رذائل انسان به قانون عدل حرکت نماید طبیعت به قانون ظلم همواره تعدیات طبیعت است که سبب فلاکت کائنات است در عالم طبیعت خیر و شر متساوی است و در عالم انسانی خیر مقبول و شر مذموم انسان تجدید قوانین نماید ولی طبیعت را قانون واحد چون جمیع این فضائل و امتیازات به قوه معنویه حاصل و آن قوه معنویه ما وراء الطبیعه است

و طبیعت محروم از آن فضائل این قوه قدسیه واضح است
 که از ما وراء الطبیعه است زیرا قوانین طبیعت را بشکند
 با وجود این براهین واضحه چه قدر انسان غافل
 است که پرستش طبیعت کند و خود را بند •
 طبیعت شمرد با وجود این شخص خویش را
 فیلسوف عظیم دانند سبحان الله این
 چه غفلت است این چه نادانی است
 که انسان از حق قدیر غافل شود و
 از وریده ربانیه که در نفس
 خویش مودوع است بی خبر
 ماند و اسیر عالم طبیعت
 گردد این است
 کوری حقیقی

این است کوری واقعی این است گنگی ابدی این است نهایت درجه حیوانی

خطابه در منزل مسیس امری (۱)، نیویورک

۳۰ نوامبر ۱۹۱۲ ر ۲۱ ذی حجه ۱۳۳۰ (۲)

هُوَ اللَّهُ

من از خدمات شماها بسیار ممنونم فی الحقیقه مرا
خدمت کردید مهمان نوازی نمودید شب و روز قائم بر خدمت
بودید و ساعی در نشر نفعات الله من هیچوقت خدمات شما
را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی ندارید
و غیر از دخول در ملکوت الله بمقامی نخواهید حال هدایائی
بجهت اهل بیت من آورده اید این هدایا بسیار مقبول است
و مرغوب اما خوب تر از اینها هدایا، محبت الله است که در
خزائن قلوب محفوظ ماند این هدایا موقتی است و لکن آن
هدایا ابدیست این جواهر را باید در جعبه و طاقچه گذاشت
و آخر متلاشی گردد اما آن جواهر در خزائن قلوب ماند و لالی اابد

Mrs. Emery (۱)

(۲) شرح در زبدایع الآثار ج ۱ ص ۳۹۶

در عوالم الهی باقی و دائم باشد لهذا من محبت شما را که اعظم
 هدایا است بجهت آنها میبرم در خانه مانده
 انگشتر الماس استعمال می نمایند و نه یا قوت
 نگاه میدارند آن بیت از این گونه زخارف
 پاک و مبراست حال من این هدایا را
 قبول کردم ولی نزد شما امانت می گذارم
 که بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق
 الاذکار شیکاگو بفروستید « احباً خیلی
 زاری کردند فرمودند » من می خواهم
 از طرف شما هدیه ای ببرم که
 در جهان ابدی باقی ماند و
 جواهری که تعلق به خراش
 قلوب داشته باشد این
 بهتر است

خطابه در منزل مستر کنی (۱)، نیویورک

۲ دسامبر ۱۹۱۲ (۲۳ ذی حجه ۱۳۳۰)، (۲)

هُوَ اللَّهُ

من در نیویورک خیلی در مجامع شما بودم اقامت من در سایر شهرها عَشْرَ اَیْنِ نَبُودَ لَکِنِ دَرِ اَیْنِجَا شَبِّ وِ رَوْزِ مَنفَرْدَا مَجْتَمَعَا مَکْرَرِ شَمَا رَا مَلَا قَاتِ نَمُودِمِ وِ وِ صَا یَا یِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ رَا بَشَمَا کَافْتَمِ بَشَارَاتِ الْهَيْتَةِ رَا اَزْ بَرَا یِ شَمَا بَیَانِ کَرْدِمِ وِ اَنچِه سَبَبِ تَرْقِیِ عَالَمِ اِنْسَانِیِ اِسْتِ شَرِیْحِ دَا دَمِ مَضْرَاتِ تَعَصُّبِ وِ تَقَالِیدِ وِ اَلَا یِشِ بِهْ شَتُونِ نَفْسَانِیِ رَا تَشْرِیْحِ نَمُودِمِ تَعَالِیْمِ حَضْرَتِ بَهَاءِ اللَّهِ تَبیینِ کَرْدِمِ دَلَا ئِلِ وِ مَسَائِلِ الْهَيْتَةِ رَا تَوْضِیْحِ نَمُودِمِ خَالِ رَفْتِنِ مَنِ تَزْدِیْکِ اِسْتِ دَرِ تَدَا رِکِ حَرِکَتِ وِ سَفَرِ مِ دَرِ رَهْرِ مَحْفَلِیِ نَمِیِ تَوَانِمِ حَاضِرِ شُومِ لَهَذَا وِ دَاعِیِ نَمَا یِمِ وِ مَنِ اَزْ شَمَا مَا رَا ضِیِ هَسْتَمِ وَا زْ خِدْمَاتِ شَمَا مَمْنُونِ فِی الْحَقِیْقَه نَهَا یَتِ

(۱) - Mr. Kanney

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۳۹۹

رعایت را از شما دیدم بمن خیلی مهربانی نمودید از ملکوت
 بهاء الله بجهت شما تأیید و توفیق می طلیم تا روز بروز مؤید تر
 شوید حقوق بهاء الله را محافظه نماید قلبتان نورانی تر
 شود اخلاقتان رحمانی گردد و روحتان مستبشر باشد و اطوارتان
 دلیل بر ایمان و ایقان در نهایت تقدیس باشید و در منتهای
 انجذاب و توجه بملکوت الهی سراجهای نورانی شوید آیات
 باهره جمال مبارک گردید برهان حقیقت حضرت بهاء الله
 باشید تا روشنائی به عالم بخشید و چون خلق نظریه اعمال
 و افعال شما نمایند آثار تقدیس و انقطاع بینند نورانیت
 آسمانی مشاهده کنند و کل شهادت دهند که حقیقتاً شما
 برهان حقیقت حضرت بهاء الله هستید و گویند حقاً که بهاء
 الله شمس حقیقت است و به صرف قدرت این گونه نفوس
 را تربیت فرموده تا از رفتار و گفتار شما انوار الهی بینند آثار
 محبت الله یا بند اخلاق حمیده مشاهده کنند فضائل
 عالم انسانی جویند هر یک منادی حق باشید و از افق عالم
 انسانی مانند کواکب لامع طالع شوید این است محافظه حقوق
 حضرت بهاء الله این است مقصود جمال مبارک از حمل بلايا
 و قبول سجن اعظم: جمیع مصائب و متاعب را تحمل فرمود

و در حبس و زندان بملکوت یزدان صعود نمود تا ما بتعالیم
 او عامل شویم به آنچه مقتضای وفا است قیام کنیم به نصایح
 و وصایای او عمل نمائیم نداء ملکوت ابهی را بلند کنیم
 انوار فیوضات حقیقت را منتشر سازیم تا بحر اعظم
 موجش به اوج رسد عالم ناسوت آئینه ملکوت
 شود این خارزار گلستان گردد و این خاکدان
 آئین جنت ابهی گیرد (همچنین عصر از جمله
 بیانات مبارکه این بود) ما آمدیم تخی
 افشاندیم امیدواریم پر تو آفتاب عنایت
 برویاند باران رحمت ببارد نسیم
 موهبت بوزر زیرا امریکا استعداد
 دارد (شب در محفل دوستان
 می فرمودند) من تضرع و زاری
 می کنم که ابر رحمت بر شما

ببارد شمس حقیقت بتابد به آنچه مقصود مظاهر مقدسه الهیه است
 فائز شوید این است تضرع من زیرا شما احباب جمال مبارکید و بندگان
 اسم اعظم این سفر من بدیدن شما آمدم انشاء الله بعد از این شما به ارض
 مقدسه خواهید آمد در محلی که موطی اقدام انبیای الهی است باز ملاقات خواهیم کرد

خطابه در منزل امة الله مسيس كروك،
نيويورك ۳ دسامبر ۱۹۱۲ «عصر» (۲۴ ذى حجه

(۲) (۱۳۳۰)

هُوَ اللهُ

حمد خدا را که مسس كروك سبب اجتماع شما و
انعقاد چنین محفلی گردیده که به ذکر الهی مشغولید و به بیان
براهین ناطق امیدم چنان است که روز بروز منجذب تر گردید
و نورانیت بیشتر یا بید ترقیات فوق العاده نمائید و در تبلیغ
امر الله از یک دیگر استفاضه جوئید تا بدانید که چگونه باید
تبلیغ کنید و به هدایت نفوس پردازید قلوبتان چنان منجذب
باشد که به مجرد سؤال جواب کافی شافی دهید و روح القدس
در لسانتان تکلم نماید مطمئن باشید و امیدوار به عنایات

Mrs. Krug - (۲)

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۴۰۱

و تأییدات جمال مبارک که قطره را دریا نماید دانه را درختی
 بارور گرداند ذره را آفتاب کند و سنگ را گوهر آبدار فرماید
 عنایت او عظیم است خزائن او مملو است و فیوضات او بی انتها
 است خدائی که بدیگران عنایت فرمود بشما هم عنایت می فرماید
 من بدرگاه الهی تضرع و زاری نمایم و از برای شما تأییدات
 عظیمه طلبم که زبانانتان سیف قاطع شود قلوبتان محل تجلی
 انوار شمس حقیقت گردد افکارتان وسیع شود و مقامتان
 رفیع گردد تا به نشر نفعات الله پردازید و در عالم انسانی ترقی
 عظیمه نمائید زیرا تا انسان اول خود کسب کمالات ننماید
 بدیگران آموختن نتواند تا خود حیات نیابد دیگران را حیات
 نبخشد پس ما باید بکوشیم تا اول خود کسب فیوضات ملکوتیه
 نمائیم حیات ابدیه یا بیم تا بتوانیم روح به امم عالم دهیم جان
 به جهانیان بخشیم لهذا باید همیشه تضرع بدرگاه احدیت کنیم
 و طلب فیوضات باقیه نمائیم قلوبی چون مرایا، صافیه یا بیم
 تا انوار شمس حقیقت جلوه نماید هر شب و روز عجز و زاری
 کنیم و طلب تأیید نمائیم که خدا یا ما ضعیفیم تو قوی کن ما
 نادانیم تو دانافرما خدا یا فقیریم غنای ملکوتی ده خدا یا مرده
 حیات سرمدی بخش خدا یا زلت محضیم در ملکوتت عزیز فرما

اگر تأییدات آسمانی شامل شود هر يك از ما ستاره درخشنده
 گردد و الا از خاک پست تر شود خدا یا تا یبید کن نصرت فرما
 ما را غالب بر نفس و هوا کن و از عالم طبیعت نجات ده خدایا
 بنفثات روح القدس زنده فرما تا بخدمت توفیام نمائیم و
 بعبادت تو مشغول گردیم و با نهایت صدق و صفایه انتشار
 آثار ملکوتت پردازیم توئی مقتدر و توانا توئی بخشنده و مهربان

خطابه در انجمن تیا سفی ها - نیویورک -

۴ دسامبر ۱۹۱۲ (شعبه) ۲۵ ذی حجه ۱۳۳۰ هـ

هُوَ اللَّهُ

نفوسی که خبر از عالم حقیقت و تتبع در کائنات ندارند
 اکتشاف حقایق نتوانند و تحری حقیقت ننمایند. آن نفوس نظری
 سطحی دارند جهل مجسمند و تقلید محض آنچه از آباء
 شنیده اند به آن معتقدند ابدًا از خود نه دانش و هوش دارند

ونه چشم و گوش اعتماد بر حکایات و روایات نمایند و بر
 حسب افکار اجداد خویش رفتار کنند و همچو گمان نمایند
 که سلطنت الهیه حادث است چنین اعتقاد دارند که این عالم
 وجودشش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر خدا
 خلقی و سلطنتی نداشته اگر چنین باشد نعوز بالله الوهیت
 حادث است نه قدیم و حال آنکه مادام خدا بوده خلق هم
 داشته مادام نور بوده مستنیر هم بوده زیرا بدون مستنیر
 نور ظهور ندارد و بدون خلق خالق مشبوت نشود الوهیت
 مقتضی خلق است رازق باید مرزوق داشته باشد تصور
 الوهیت بدون مخلوقات و کائنات مثل این است که تصور
 سلطنتی بدون کشور و لشکر نمائیم پادشاه لابد کشور دارد
 آیا ممکن است شخصی پادشاه باشد بدون مملکت و رعیت؟
 این مستحیل است اگر وقتی بوده که نه لشگری بوده و نه کشوری
 چگونه می توان گفت پادشاهی بوده پس لابد حق خلق داشته
 در این صورت چنانچه حقیقت الوهیت اول و آخری ندارد
 خلق او نیز اولی و آخری نداشته و نخواهد داشت همیشه
 خدا خالق و رازق بوده همیشه مجیب و معطی بوده و وقتی نبوده
 که صفات الوهیت و ربوبیت معطل بوده باشد ابتدا تعطیل

جائز نه این خودشید بشعاع و حرارتش آفتاب است اگر تصور
 کنیم که وقتی آفتاب شعاع و حرارت نداشته باید بگوئیم از اصل
 آفتابی نبوده مادام شعاع و حرارت نداشته شمس نبوده همین
 طور اگر بگوئیم وقتی خدا مخلوق نداشته و مرزوق نداشته باید
 بگوئیم خلّاتی نبوده و این انکار قدمت و دلیل بر حدوث ربوبیت
 است این واضح است که این کائنات نامتناهی این کارخانه
 قدرت این فضای غیرمتناهی و این اجسام عظیمه شش هفت
 هزار ساله نیست خیلی قدیم است اما این که در تورات ذکر
 شش هزار سال است این معنی دارد بظاهر نیست زیرا می فرماید
 خدا در هفت روز آسمان و زمین را خلق فرمود با آن که قبل
 از خلق آسمان و زمین آفتابی نبوده شرق و غربی وجود نداشته
 چگونه بدون آفتاب روز تحقق یابد پس معنی دیگر دارد مقصد
 این است که سلطنت الهیه قدیم است نه حادث همیشه خلق
 داشته کشور و لشکر داشته و خواهد داشت لهذا فیض الهی
 و تجلیات او مستمر است انقطاعی ندارد چنانچه برای شعاع
 و حرارت آفتاب انقطاعی نیست همچنین مظاهر مقدّسه
 الهیه که مطالع فیوضات ربّانیّه اند همیشه بوده و هستند
 و آن مظاهر مقدّسه بجهت چه ظاهری شوند حکمت و نتیجه

ظهورشان این است که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر
 شود زیرا که حقیقت عالم انسانی حائز رد و صورت است و دارای
 دو جنبه یکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه
 شیطانی چه که غیر از جسم انسان را حقیقتی است که آن را قالب مثالی
 یا صورت و خلقت ملکوتی می گویند در حینی که انسان می گوید من دیدم
 من گفتم آن کیست که می گوید من دیدم واضح است که او غیر از
 جسم است و قتی که فکری کند مثل این است که با خود مشورت می نماید
 معلوم است حقیقت ثانویه هست که با او مشورت می کند جسم
 نیست که به انسان رای میدهد که این کار را بکنم یا نه مضرتش
 چیست و فوایدش چه چه بسیاری شود که انسان در امری اراده
 قطعی می نماید و بعد به اندک تأمل و فکر از آن امر منصرف می شود
 چرا جهت این است که با حقیقتی مشورت کرده و ملتفت مضرّت
 آن امر شده لهذا از آن منصرف گشته از این گذشته در عالم رؤیا
 انسان سیر می کند و حال آنکه جسم اینجاست اما روح ساثر در
 شرق و غرب دنیا آنکه سیر می کند کیست حقیقت ثانویه است
 شخص موده است جسمش زیر خاک است ولی روح انسان با او
 در خواب سؤال و جواب می نماید آن کیست که انسان با او سؤال
 و جواب می کند او حقیقت ثانویه است پس در انسان غیر از جسم

حقیقت دیگر است مثلاً جسد ضعیف می شود اما آن حقیقت بر حال
 واحد است جسم فربه می شود و حقیقت بر حال واحد ماند جسد
 ناقص شود و حقیقت بر حال اولیه مشاهده شود جسم انسان
 در خواب مثل مرده است ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است
 ادراک دارد گفتگومی نماید و اکتشاف امور می کند آن حقیقت
 قالب مثالی است و هیكل ملکوتی نه جسم عنصری کاشف حقایق
 است و مدرك اشیا اکتشاف علوم و فنون و صنایع می کند قوه
 برقیه و سایر قوا را تسخیر می نماید و با شرق و غرب عالم در آن
 واحد مخابره می کند واضح است که این جسم و جسد نیست
 اگر جسد بود بایستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد
 زیرا حیوان با انسان در جمیع قوای مشترک است پس آن قوه
 حقیقت ثانویه ثانی است که کاشف حقایق اشیا است محیط بر کائنات
 است واقف اسرار است هادی ملکوت است و رهبر اهل ناموس
 آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید لکن این
 حقیقت ما بین عالم الهی و رتبه حیوانی است اگر قوه ملکوتیه
 غلبه نماید حقیقت انسانیته اشرف مخلوقات شود و دارای صورت
 و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید از حیوان پست تر
 شود چه که حالات و شئون حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر

و مضراتش شدیدتر است مثل غضب و شهوت و منازعه بقا
 جنگ و جدال خدعه و تزویر حرص و طمع از نقائص عالم انسا
 و خصائص عالم حیوانی است مثلاً مانند روباه انسان بی تربیت
 مکار است در حیوان حرص است در انسان هم هست در حیوان
 تعدی و شهوت است در انسان هم هست زیرا حقیقت انسانیّه
 جامع است لذا آنچه در حیوان است ظهورش در انسان اشد
 است و آن مقتضیات عالم طبیعت است و ظلمات نقائص که
 سبب زلت کبری است و بلیّۀ عظمی و از جهت دیگر در انسان
 کمالات و فیوضات الهی است که سبب سعادت سرمدی
 است و مایۀ عزّت ابدی مانند عدل و وفا صدق و صفا
 حکمت و تقیّ رحم و مروت محبت و مودت رفعت و معرفت
 که به سبب این کمالات انسان احاطه به حقائق اشیا نماید
 و کشف اسرار کند پس حقیقت انسانیّه بین ظلمت و نور است
 و دارای سه صورت صورت ملکوتی صورت انسانی و صورت
 طبیعی صورت طبیعی ظلمت اندر ظلمت است و مایۀ زحمت
 و زلت و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال اما صورت ملکوتی
 که منتها رتبه عالم انسانی است نور علی نور است و وسیله حصول
 سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عزّ و علامت مظهر مقدسه

الهیة بجهت این ظاهر شدند که ظلمات عالم حیوانی را به انوار
 صفات ملکوتی زائل فرمایند و نقائص عالم طبیعت را به کمالات
 الهیة مبدل کنند تا جهت ملکوتی غالب آید و صورت و مثال الهی
 در عالم انسانی جلوه نماید نورانیت الهی و فضائل رحمانی ظاهر شود
 پس این مطالع مقدسه مرتبی عالم وجودند و معلم عالم انسانی
 نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و زوایل عالم
 طبیعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانیه دلالت کنند جاهلند
 عالم گردند حیوانند انسان شوند درنده اند فرشته گردند ظالم
 و متکبرند عادل و خاضع شوند تا انسان زمینی آسمانی شود ناسوتی
 ملکوتی گردد طفل رضیع مقام بلوغ یا بد فقیر و ذلیل غنی و عزیز
 شود خلاصه اگر ظهور مظاهر مقدسه نبود جمع بشر در صقع حیوان
 بودند بلکه پست تر البته اگر اطفال بشر تربیت نشوند در مدارس
 داخل نگردند بدون مرتبی جاهل و نادان مانند و اگر تلال و
 جبال بحال طبیعی گذارده شود جنگل و آجام گردد اثمار ابدار
 ببار نیارد و فواکه طیبه ندهد اما چون در تحت تربیت باغبان
 در آید از هار و اثمار لطیفه دهد فیض و برکت کلیه حاصل نماید
 پس عالم خلقت به مقتضای طبیعت جنگل و خارزار است و مظاهر
 مقدسه باغبان الهی و مرتبی عالم انسانی که به تربیت عالم وجود پردازند

تا اشجار نفوس سرسبز و خرم مانند لطافت و نظافت یابد و اشار
 طیبه دهد سبب زینت حدائق حقائق انسانیته گردد لهذا این
 فیض الهی و تربیت ربانی مستمر است نمی شود که این فیض عظیم
 منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود شمس حقیقت همیشه
 در غروب باشد غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد بماتی که او را
 حیاتی از عقب نیاید آیا این سزاوار عالم الهی و شمس حقیقت
 است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع؟
 لا والله وجود شمس برای افاضه است چگونه غروب دائمی نماید
 و فیض او انقطاع جوید بلکه فیض او مستمر است آفتابش همیشه
 طالع است و آثارش دائم و ظاهر لسیمش مدام در مرور است
 و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور لهذا باید همیشه منتظر و
 امیدوار بود و متوجه ملکوت فیوضات پروردگار که به ظهور
 مظاهر مقدسه عالم بشر فیض جلیل اکبر یابد جهان جهان دیگر
 شود و عالم امکان غبطه جنت و رضوان گردد اما ظهور مظاهر
 الهیه باید به اکمل صورت باشد و به اعظم شئون و کمال اظواهر
 شود یعنی با قوتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سایرین باشد
 و در جمیع صفات و آثار اولی و اقدم مثل این که آفتاب از جمیع
 ستاره ها ممتاز است هر چند در مقام خود کواکب و نجوم نیز

روشن اند و در لیالی درخشنده اما شمس را تابش دیگر است
 و تاثیراتش بر تر باید مظهر فیض الهی نیز چنین باشد تا ثابت شود
 که معلم الهی است و مرتبی عالم انسانی شمس حقیقت است اعظم
 تجلی است و اول جلوه آسمانی تابش و تاثیراتش بذات خودست
 نه اکتساب از نفوس بشری و الا باید بگوئیم کمالاتش مأخوذ
 از سائین است چگونه می شود شخصی را که دیگران تربیت کنند
 او مرتبی عالم انسانی شود مظهر فیض الهی باید مستقل باشد نه
 مستظل مرتبی باشد نه مرئوب کامل باشد نه ناقص غنی از مساوی
 باشد نه محتاج تربیت اهل دنیا جامع جمیع کمالات باشد نه
 محدود و محصور تا بتواند نوع بشر را تربیت کند ظلمات جهل
 و نادانی را زایل نماید به قوه الهیه عالم را عالم دیگر نماید صلح
 عمومی را ترویج کند وحدت عالم انسانی را مروج باشد ادیان
 مختلفه را متحد سازد لهذا امید چنان است که الطاف و
 مواهب ربانی ظهوری شدید یابد انوار شمس حقیقت دیده های
 ما را روشن کند دلها را نورانی نماید ارواح را مستبشر سازد هم
 عالیه بخشد و حیات ابدیه دهد تا به منتهی رتبه عالم انسانی
 نائل گردیم من نه ما است در امریکا در اغلب شهرها در کنائش
 و مجامع عظمی صحبت کرده ام نفوس را به وحدت عالم انسانی

متذکر نموده جمیع را به الفت و یگانگی نوع انسان خوانده ام فی الحقیقه نهایت رعایت را از اهالی امریکا دیدم الحق ملت امریکا ملت نجیبه است استعداد هر کمالی دارد و تحوی حقیقت نماید و حال عزم حرکت دارم فردا میروم لذا خدا حافظی می کنم و از برای شما تأییدات آسمانی می طلبم و عزت ملکوتی و حیات ابدی می خواهم تا به منتها مقامات عالم انسانی رسید و نهایت ممنونیت را از شما دارم هیچ وقت شمارا فراموش نخواهم کرد بلکه همیشه بدرگاه الهی تضرع و زاری نمایم و شمارا توفیق رحمانی و برکت و فیض آسمانی جویم -

خطابه در کشتی سلتيك (۱) بند زنیوپورک

۵ دسامبر ۱۹۱۲ (۲۶ ذی حجه ۱۳۳۰) (۲)

هُوَ اللهُ

این روز آخر و ملاقات آخری است حالاً دیگر سوار واپور
 شده میرویم و این آخر وصیت من به شماست و به کزات برای
 شما صحبت داشتم و به وحدت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع
 بشربندگان خداوند هستند و خدا به جمیع مهربان کل رازق
 میدهد و حیات می بخشد در حضرت ربوبیت جمیع بنده اند و
 فیوضات الهیه یکسان مبدول لهذا باید ما هم با جمیع ملل
 عالم در نهایت مهربانی باشیم و این تعصبات دینیه و جنسیه و
 تعصبات وطنیه و سیاسیة را فراموش نمائیم جمیع روی زمین
 یک کره است و جمیع امم یک سلاله اند و کل بندگان یک خدایند
 پس هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نوزد خدا گناه کار است

(۱) S. S. Celtic

(۲) شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۴۱۲

خدا جمیع قلوب را مسروری خواهد تا هر فردی از افراد رزقیت
 سعادت زندگی نماید و از اختلافات و تعصبات دینی و مذهبی
 و تعصبات جنسی و سیاسی و وطنی بیزار و در کنار گردد شما که
 الحمد لله چشمتان بینا شد و گوشتان شنوا گشت و قلبتان
 آگاه دیگر نباید نظریه این تعصبات و اختلافات نمائید بلکه
 باید نظریه الطاف الهی کنید که اوشبان حقیقی است و به جمیع
 اغنام خود مهربان با آنکه خدا به جمیع مهربان است آیا جائز است
 ما که بندگان او هستیم بایکدیگر جنگ و جدال نمائیم لا والله
 بلکه باید به شکرانه قیام کنیم و شکرانه الطاف الهیه الفت والتیام
 بایکدیگر است و محبت و مهربانی به عموم خلاصه مبارا قلبی
 آزرده نمائید یا در باره یکدیگر غیبت کنید با جمیع خلق یگانه
 باشید جمیع را خویشان خود شمرید همیشه مقصدتان این
 باشد که دلی را مسرور کنید گرسنه‌ئی را اطعام نمائید برهنه‌ئی
 را به پوشانید ذلیل را عزیز کنید بیچاره را چاره ساز گردید و
 پریشانی را سروسامان بخشید این است رضای الهی این است
 سعادت ابدی این است نورانیت عالم انسانی چون من برای
 شما ها عزت ابدیه می خواهم لذا چنین نصیحت می نمایم می بینید
 در بالکان چه خبر است چه خونهار ریخته می شود چه قدر اطفال

یتیم می‌گردد چگونه اموال بغارت می‌رود چه آتشی شعله‌ور است
 با وجودی که خدا آنها را به جهت محبت خلق کرده آنها خون یکدیگر
 می‌ریزند خدا آنها را برای تعاون و تعاضد یکدیگر آفریده آنها
 به نهب و غارت همدیگر مشغولند بجای این که سبب راحت
 نوع خود شوند مزاحمت یکدیگر می‌نمایند پس شما باید همت را
 بلند نمائید بدل و جان بکوشید بلکه نورانیت صلح عمومی
 بدرخشد این ظلمت بیگانگی زائل گردد جمیع بشر یک خاندان شوند
 و هر فردی خیر عموم خواهد شرق به غرب معاونت کند غرب
 به شرق اعانت نماید زیرا که ارض یک وطن است و نوع انسان
 در تحت فیض و حمایت یک شبان ملاحظه نمائید که انبیای الهی
 چه صدمات و بلا یائی دیدند بجهت این که نوع بشر محبت یکدیگر
 کردند و به حبل الفت و اتفاق تشبث نمایند و آن نفوس مقدسه
 حتی جان خود را فدا کردند به بینید چه قدر خلق غافلند که با وجود
 این زحمات هنوز در جنگ وجدال اند و با وجود این نصایح باز
 خون یکدیگر ریزند چه قدر نادانند و چه قدر در غفلت و ظلمتند
 خدای به این مهربانی دارند که با جمیع یکسان معامله می‌فرماید
 با وجود این مخالف رضای او حرکت نمایند او به جمیع رؤف و
 مهربان است اینها در نهایت عداوت و طغیان او حیات به عموم

بخشد اینها سبب ممات گردند او ممالک را معمور فرماید اینها
 خاندان یکدیگر را مطمور نمایند ملاحظه نمائید که چه قدر
 غافل اند حال تکلیف شماها دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی
 شدید چشم بینا و گوش شنوا دارید لهذا باید با عموم در نهایت
 مهربانی معامله نمائید هیچ عذری ندارید زیرا رضای الهی
 را دانستید که در خیر و صلاح عموم است نصایح حق را
 شنیدید و بیانات و تعالیم الهیه را استماع نمودید که باید بجمع
 حتی به دشمنان دوستی و محبت نمائید بدخواهان را خیرخواه
 باشید و مخالفان را یار موافق گردید پس به موجب این
 تعالیم عمل نمائید بلکه این ظلمات حرب و جدال زائل شود
 نورانیت الهیه جلوه نماید شرق منور گردد در غرب معطر شود
 جنوب و شمال دست در آغوش یکدیگر نمایند و امم عالم در
 نهایت محبت با هم معاشرت و الفت یابند تا به این مقام برسند
 عالم انسانی راحت نیابد سعادت ابدیه حاصل نشود اما
 اگر به موجب این تعالیم مقدسه عمل نمایند عالم ناسوت
 آینه ملکوت گردد روی زمین جنت ابهی و غیبه فرودس
 برین شور امیدوارم موفق بر عمل به تعالیم شوید تا چون
 شمع به عالم انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکان را

بحرکت آرید این است عزت ابدی این است صورت و
مثال الهی که شمارا به آن وصیت می نمایم و امید چنان
که به آن موفق شوید.

ردیف	فهرست	صفحه
۵	خطابه در کلیسای اسنشن نیویورک ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ مدنیت جسمانی باید توأم با مدنیت روحانی شود حضرت بهاء الله مؤسس این مدنیت است	۱۶
۶	خطابه در انجمن افکار جدید نیویورک ۱۴ آوریل ۱۹۱۲ وحدت در جمیع اشیاء ظاهراست ، در نوع انسان نیز محبت و وحدت و الفت باید حاکم باشد	۲۱
۷	خطابه در نیویورک ۱۵ آوریل ۱۹۱۲ لزوم انضمام مدنیت مادی به مدنیت روحانی	۲۵
۸	خطابه در نیویورک ۱۶ آوریل ۱۹۱۲ اتحاد جز به قوه الهیه حاصل نشود.	۲۷
۹	خطابه در کنگره ارتباط شرق و غرب در کتابخانه ملی واشنگتن ۲۰ آوریل ۱۹۱۲	۳۰
۱۰	خطابه در کلیسای یونیورسالیست واشنگتن ۲۱ آوریل ۱۹۱۲ تقابلید موجب عداوت و اختلاف است ، تخری حقیقت عامل وحدت و محبت	۳۳

صفحه	فهرست	ردیف
۳۹	<p>خطابه در هوار دیوینورسینی واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲</p> <p>اختلاف رنگ نباید موجب اختلاف نوع انسان باشد ، خدمت سفید پوستان به سیاهان درآزاد ساختن آنان از بردگی ، عنوانی نباید جز عنوان انسان در میان ماند .</p>	۱۱
۴۳	<p>خطابه در واشنگتن ۲۳ آپریل ۱۹۱۲</p> <p>تساوی رجال و نساء ، لزوم اهتمام نساء در سبیل صلح عمومی و وحدت عالم انسانی .</p>	۱۲
۴۶	<p>خطابه در واشنگتن ۲۵ آپریل ۱۹۱۲</p> <p>وحدت عالم انسانی ، چون اساس ادیان حقیقت است و حقیقت تعدد ندارد پس ادیان سبب اختلاف نیست .</p>	۱۳
۴۹	<p>خطابه در کلیسای موحدین واشنگتن ۲۶ آپریل ۱۹۱۲</p> <p>ذکر وحدانیت الهیه ، حقیقت الهیه مقدس از ادراک است ، مظاهر مقدسه و سائط فیض و مرایای شمس حقیقت الهیه اند ، تعدد مرایا مانع وحدت حقیقت نیست</p>	۱۴

صفحه	فهرست	ردیف
۵۴	<p>خطابه در شیکاگو ۳۰ آوریل ۱۹۵۶</p> <p>بهاء الله اول مرتبی عالم انسانی ، شمه ای از تعالیم : تخری حقیقت ، وحدت عالم انسانی ، تطابق علم و دین ، دین باید سبب اتحاد باشد ، ترك تعصب ، صلح اکبر ، مساوات حقوق رجال و نساء</p>	۱۵
۵۷	<p>خطابه در شیکاگو ۵ می ۱۹۱۲</p> <p>اطفال ملکوت ، وصیت به خدمت و خلوص نیت ، رفع تکدر ، عفو و اغماض ، اتحاد و اتقان</p>	۱۶
۶۰	<p>خطابه در کلیسای گریت متوریک نیویورک ۱۲ می ۱۹۱۲</p> <p>حقایق اریان الهی سبب الفت و اتحاد بوده و نزاع و جدال دینی از تقالید منبث شده است ، اختلافات نژادی و ملی از جمله اوهام است ، بشر نوع واحد است و کره ارض وطن واحد جنگ و جدال حاصل طمع و جهل و غفلت است ، بهاء الله تاسیس وحدت عالم انسانی نمود ، باید حامی و مروج این تاسیس بود .</p>	۱۷

صفحه	فهرست	ردیف
۷۱	خطابه در کنفرانس موحدین بستن ۲۲ می ۱۹۱۲ حرکت دلیل حیات است ، لذا فیض الهی مستمر است و دین باید تجدید یابد ، تقالید ادیان ماضیه ثمری ندارد ، این تقالید منبث از اوهام و مخالف عقل و موجب نزاع است ، حقیقت دین الهی باید دوباره تجدید ظهور کند تا ترقی روحانی و مدنیت الهی و اخوت عمومی و نجات عالم انسانی حاصل گردد .	۱۸
۷۷	خطابه در دارالفنون کلارک بستن ۲۳ می ۱۹۱۲ ذکر منقبت علم و مقام علما ، تأثیر علم در وحدت عالم انسانی .	۱۹
۸۳	خطابه در کمبریج بستن ۲۳ می ۱۹۱۲ ملازمت علوم مادیه و علوم الهیه ، تنکار مبعث مبارک حضرت باب ، اجمالی در لحوال آن حضرت و تبشیر به ظهور حضرت بهاء الله	۲۰
۸۲	خطابه در انجمن آزادی ادیان بستن ۲۴ می ۱۹۱۲	۲۱

صفحه	فهرست	ردیف
	<p>وحدت ادیان ، لزوم الفت و محبت درین اتباع ادیان ، مقصد اصلی از ظهور حضرت بنهاء الله ، اشاره ای به تعالیم : وحدت عالم انسانی ، دین باید سبب الفت و محبت باشد ، تطابق علم و دین ، صلح و اتحاد خطابه در کلیسای مونت مورلیس بیس نیویورک ۲۶ می ۱۹۱۲</p>	۲۲
۹۱	<p>قربیت الهیه و اوصاف و شروط آن ، برای کسب فیض الهی باید قابلیت و استعداد یافت تا تحصیل قابلیت نشود نصاب و وصایا تأثیر نکند</p>	
۹۸	<p>خطابه در انجمن تیا سفی های نیویورک ۲۹ می ۱۹۱۲ وحدت عالم انسانی و صلح عمومی ، لزوم قوتی برای اجرای صلح عمومی ، حصر این قوت به قوت روحانی و دینی ، تأثیر ادیان سابقه در ایجاد صلح و اتحاد ، خدا قدیم است و فیض اورا نیز باید قدیم دانست ، فیض قدیم منقطع نمیشود</p>	۲۳

صفحه	فهرست	ردیف
۱۰۷	<p>امیدوار باشیم که این فیض قدیم در این زمان نیز موجب حیات عالم انسان گردد . خطابه در نیویورک ۳۰ می ۱۹۱۲ یادی از ورقاء و روح الله و معرفی میرزا اولی^{الله} خان ورقاء .</p>	۲۴
۱۱۰	<p>بیانات در میلفرد نیویورک ۳ جون ۱۹۱۲ مائده روحانی، وطن حقیقی، بقای روح، نکته ای در تربیت اطفال، وصف مناظر طبیعی، حکایاتی از حضرت مسیح، زبان روح اخبار از وقوع جنگ در اروپا، ذم تمرکز رجحان انتخابات دو درجه ای، تعدیل معیشت و ارائه طریق صحیح برای این امر مهم، ذم اعتصاب .</p>	۲۵
۱۲۷	<p>خطابه در بروکلین ۶ جون ۱۹۱۲ محل محبت .</p>	۲۶
۱۲۹	<p>خطابه در کلیسای موحدین فیلادلفیا ۸ جون ۱۹۱۲</p>	۲۷

ردیف	فهرست	صفحه
	<p>مقصد من ارتباط شرق و غرب است ، حقیقت الوهیت وحدت محض است ، ادراک این حقیقت از برای انسا که در مرتبه مادون است میسر نیست ، انوار حقیقت الهیه بصورت تجلی در مرایای حقیقه مظاهر مقدس ظاهر میشود و از وحدت آن حقیقت محضه حکایت می کند ، حضرت بهاء الله حاکی از همین وحدت فیض الهی و مؤتس وحدت عالم انسانی است ، زوال تقالید موجب ظهور وحدت ادیان میشود ، رجال و نساء در حقوق مساوات دارند و تحقق این مساوات در استقرار صلح مؤثر است ، دین با عقل و علم مطابق است و آنچه مخالف عقل باشد تقالیدی است که ترك آنها اولی است</p>	<p>۱۳۸</p>
۲۸	<p>خطابه در کلیسای باپتیست فیلادلفیا ۸ جون ۱۹۱۲</p> <p>طریق طبیعت و طریق دیانت ، حیوان و انسا</p>	<p>۱۳۸</p>

ردیف	فهرست	صفحه
	<p>محسوس و معقول ، انسان که حاکم بر طبیعت و کاشف آن است نمی تواند مادی و طبیعی باشد ، انسان باید به آداب الهی و فضائل روحانی تربیت شود ، حقیقت ادیان الهی یکی است ، تعدد و اختلاف از تقالید و رواج تقالید موجب ضعف دیانت و غلبه افکار مادی شده است ، ظهور حضرت بهاء الله موجب تجدید حیات حقایق دینی است</p> <p>شمه ای از تعالیم حضرت بهاء الله : توحی حقیقت و وحدت عالم انسانی ، دین باید سبب الفت و محبت باشد ، دین باید مطابق علم و عقل باشد ، تعصب هادم بنیان انسانی است ، تعدیل معیشت و مساوات حقوق ، لزوم تربیت عمومی و وحدت تربیت در مدارس عالم ، وحدت لسان و وحدت رجال و نساء صلح عمومی ، نفثات روح القدس .</p>	

ردیف	فهرست	صفحه
۲۹	خطابه در مجمع عمومی نیویورک ۱۲ جون ۱۹۱۲ احتیاج عالم مادی به نفثات روح القدس ولزوم تربیت روحانی .	۱۵۱
۳۰	خطابه در بروکلین ۱۷ جون ۱۹۱۲ مژده باد مژده باد که نور شمس حقیقت طلوع نمور .	۱۵۳
۳۱	خطابه در نیویورک ۳ جولای ۱۹۱۲ اسباب احتجاج ناس از مظاهر مقدسه و تبیین آنها .	۱۵۴
۳۲	خطابه در نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲ بشارات کتب آسمانی به ظهور موعود در ایام ظلمت و ضلالت ، غلبه ظلمت و ضلالت بمعنی رواج تقالید و غلبه مادیات ، ظهور حضرت بهاء الله تحقق بشارات کتب آسمانی است اجلان وحدت عالم ، دعوت ملوک و سلاطین لوح ناپلئون ثالث ، لوح ناصرالدین شاه ،	۱۶۱

صفحه	فهرست	ردیف
۱۷۰	<p>لوح سلطان عبدالعزیز، مقاومت دودو در برابر امر حضرت بهاء الله و غلبه امر خطابه در نیویورک ۵ جولای ۱۹۱۲</p> <p>ارتقاء انسان در مراتب وجود از عالم جماد تا عالم ملکوت و شروط لازمه برای تحصیل حیات ابدی ملکوتی.</p>	۳۳
۱۷۶	<p>خطابه در نیویورک ۸ جولای ۱۹۱۲</p> <p>انسان دو حیات دارد: حیات جسمانی و حیات روحانی.</p>	۳۴
۱۸۱	<p>خطابه در بروکلین ۱۲ جولای ۱۹۱۲</p> <p>مدارج رشد عالم امکان و تطبیق آنها بر مراتب رشد انسان، این قرن قون بلوغ عالم انسانی است، لزوم تعالی انسان در مراتب کمالات روحانی متناسب با ترقیات مادی جسمانی.</p>	۳۵
۱۸۵	<p>خطابه در انجمن نیاسنی های بستن ۲۴ جولای ۱۹۱۲</p> <p>بقای روح و ذکر دلائل عقلی در اثبات آن</p>	۳۶

صفحه	فهرست	ردیف
۱۹۰	<p>خطابه در دUBLIN ۳۱ جولای ۱۹۱۲</p> <p>احساسات روحانی ملکوتی و ظهور انبیاء برای تولید و تزئید این احساسات، تمثیل به ظهور ابراهیم و موسی و مسیح و مصطفی و باب و بهاء الله، آثار روحانی ظهور حضرت بهاء الله .</p>	۳۷
۱۹۷	<p>خطابه در دUBLIN ۲ اگست ۱۹۱۲</p> <p>وحدت عالم انسانی و اثبات عقلی آن با استناد به وحدت عالم امکان .</p>	۳۸
۲۰۲	<p>خطابه در دUBLIN ۴ اگست ۱۹۱۲</p> <p>حیات روحانی ملکوتی</p>	۳۹
۲۰۷	<p>خطابه در دUBLIN ۷ اگست ۱۹۱۲</p> <p>اثبات بقای روح</p>	۴۰
۲۱۳	<p>خطابه در کلیسای موحدین دUBLIN لا اگست ۱۹۱۲</p> <p>لزوم تربیت، تربیت روحانی مظاهر الهی ظهور حضرت بهاء الله شمه ای از تعالیم</p>	۴۱

ردیف	فهرست	صفحه
	<p>حضرت بهاء الله : وحدت عالم انسانی، صلح عمومی، ترك تعالید، تطابق علم و دین، مساوات رجال و نساء، تربیت عمومی، ملازمت تربیت جسمانی و تربیت روحانی، مظاهر مقدسه یا مرتبان روحانی، اشاره به ظهور حضرت محمد</p>	
۴۲	<p>خطابه در کلیسای موحدین مونترال اول سپتمبر ۱۹۱۲</p> <p>وحدت ذاتی نوع انسان و وحدت اساس اربان، شمه ای از تعالیم حضرت بهاء الله، وحدت عالم، دین باید سبب الفت و محبت باشد، دین باید مطابق علم و عقل باشد، نقصیات هادم بنیان انسانی است، تربیت عمومی، وحدت حقوق رجال و نساء، وحدت لسان، صلح عمومی و محکمه کبری .</p>	۲۲۴
۴۳	<p>خطابه در مونترال کانادا ۲۱ سپتمبر ۱۹۱۲</p> <p>طبیعت و نقصان آن، لزوم تربیت برای دفع</p>	۲۳۳

صفحه	فهرست	ردیف
	نقصان طبیعت، وجود روحانی انسان و وجود طبیعی حیوان، طعن بر فلسفه طبیعی حتی.	
۲۴۰	خطابه در کنوشه ۱۵ سپتمبر ۱۹۱۲ امرا لله همواره از شرق طالع شده اما انتشارش در غرب بیشتر بوده است، بهاء الله نه شرقی است نه غربی، جانفشانی احتیای شرق و تأثیر آن در ارتباط قلوب و استقرار وحدت، چهل سال در حبس دو پادشاه بود 'خدا در سلطنت را تغییر داد تا من روی شمارا بینم'	۴۴
۲۴۵	خطابه در کنیسه یهودیان مینا پولیس ۱۸ سپتمبر ۱۹۱۲ هر چه میگویم اگر مطابق با علم و عقل باشد قبول کنید، در این قرن سوء تفاهم ادیان باید زائل شود، حضرت موسی قوم اسرائیل را تربیت کرد و نجات داد و به عزت رسانید، حضرت مسیح نام موسی و امرتورات را در	۴۵

ردیف	فهرست	صفحه
	<p>سراسر عالم انتشار دارد حضرت محمد نبوت موسی و حقیقت تورات را تأکید و تأیید فرمود؛ پس رؤسای ادیان در نهایت اتحاد و محبت بودند چرا باید در بین اتباع آنان اختلاف باشد، تعصب دینی منبث از تقلید و اوهام است و همچنین تعصب جنسی و قومی و وطنی، وحدت عالم انسانی بموجب تعالیم بهاء الله</p>	
۴۶	<p>خطابه در کلیسای موحدین سان فرانسیسکو ^{۱۹۱۴} اکتبر الفت و محبت اعظم فیض الهی است، این فیض به تفاوت مراتب درجه‌ها و نبات و حیوان و انسان متزاید ظاهر میشود؛ صلح و سلام نتیجه ضروری این الفت فطری است جنگ و جدال باید جای خود را به صلح و سلام بدهد و وحدت عالم انسانی استقرار یابد؛ ترك تقلید و تجوی حقیقت موجب حصول</p>	۲۵۵

صفحه	فهرست	دریغ
۲۶۷	<p>این وحدت است، دین اگر از تقالید آزاد شود چون عین حقیقت است موجب وحدت می شود؛ دین را نباید سبب اختلاف کرد، مؤتسان ادیان به کمال تقدیس و تکریم در حق یکدیگر قائم بوده اند.</p> <p>خطابه در دانشگاه لیلاند استا نفر ریپالوالتو کالیفرنیا ۸ اکتبر ۱۹۱۲</p> <p>عزت علم و منقبت علماء، علما باید شمع انجمن عالم انسانی باشند، وحدت عالم انسانی اثبات عقلی و فلسفی این وحدت با استنتاج آن از وحدت اصلیه کائنات نزاع وجدال خلاف طبیعت انسانی است جمع کائنات اسیر طبیعت است و انسان به قدرت عقل کاشف طبیعت و حاکم بر آن بتنازع بقاء اگرچه قانون طبیعت باشد انسان باید خود را از آن نجات دهد، موجب نجات</p>	۴۷

صفحه	فهرست	ردیف
	<p>تربیت روحانی الهی است، ادیان عالم انسانی را از نزاع وجدال آزادی سازد، عالم وطن واحد است و حدود و ممالک خطوط وهمیه آن</p> <p>خطابه در کلیسای موحدین پالوآلتو کالیفرنیا، اکتبر ۱۹۱۲</p> <p>حقیقت الوهیت قابل تصور نیست، این حقیقت را باید در مرآت وجود مظهر الهی بشناسیم، تجلی شمس حقیقت الهی در مظاهر مقدسه به صورت نزول او از مقام تنزیه و حلول در ابدان نیست بلکه به صورت تجلی است، فیض الهی عام است و بین نوع انسان اختلاقی نیست، وحدت عالم انسانی اساس امور الهی است و مقصود اصلی از ظهور حضرت بهاء الله</p>	<p>۴۸</p>
۲۸۰	<p>خطابه در کلیسای ژاپنی ها، سانفرانسیسکو، ۹ اکتبر ۱۹۱۲</p> <p>ملت ژاپن ملت متعصبی نیست، تعقیبات باید از میان برود تا صلح برقرار شود، رابطه اصلیه که موجب صلح می شود رابطه دینی است</p>	<p>۴۹</p>

صفحه	فهرست	ردیف
	<p>ادیان سبب اتحاد بوده اند نه سبب اختلاف تأثیر انبیاء در تربیت روحانی 'تجلیل مؤسسا' ادیان از یکدیگر 'حضرت بهاء الله تاسیس وحدت عالم انسانی فرمود.'</p>	
۲۹۷	<p>خطابه در کلوب طبیعیین سانفرانسیسکو ۱۰ اکتبر ۱۹۱۲ تفاوت طرز تفکر فلسفی در شرق و غرب؛ میزان حس و میزان عقل و ملازمت آن دو با یکدیگر امتیاز انسان به قوه عقلیه از حیوانات دیگر اثبات اصالت نوع انسان و بحث در نظریه تطور انواع؛ انسان موجود طبیعی نیست؛ بلکه با عقل خود خارج از طبیعت و محیط بر آن و کاشف آنست. حصر معرفت انسان به قوه حسیه انسان را به مرتبه حیوان تنزل می دهد.</p>	۵۰
۳۰۷	<p>خطابه در کنیسه اسرائیلیان سانفرانسیسکو ۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ دین سبب سعادت و ارتقاء عالم انسانی است استشهاد به امر حضرت ابراهیم و امر حضرت عیسی</p>	۵۱

ردیف	فهرست	صفحه
	<p>جنبه معنوی حقیقی ادیان الهی ثابت و لا یتغیر است، احکام و حدود فرعی مربوط به معاملات و سیاسیات ناگزیر باید تغییر یابد فضائل مسیحیت و اسلام، لزوم وحدت و تقاضای در بین ادیان</p>	
۵۲	<p>پیام مبارک به عالم انسانی توسط یکی از جرائد شیکاگو ۳ نوامبر ۱۹۱۲</p>	۳۱۹
	<p>بشارت تجدید حقیقت ادیان الهی و طلوع انوار وحدت عالم انسانی.</p>	
۵۳	<p>خطابه در گراند هتل سین سیناتی ۴ نوامبر ۱۹۱۲ انسان از طبیعت ممتاز است، کاشف طبیعت و حاکم بر آن است، انسان راضی توان از هر جهت موجود طبیعی و فاقد جنبه روحانی نیست و از عالم الهی غافل ساخت.</p>	۳۲۱
۵۴	<p>خطابه در نیویورک ۳ نوامبر ۱۹۱۲ تشکر از خدمات احباء، بیاز فضیلت هدایای روحانی</p>	۳۲۶

صفحه	فهرست	ردیف
۳۲۸	خطابه در نیویورک ۲ دسمبر ۱۹۱۲ احباء باید حافظ حقوق حضرت بهاء الله باشند و این حقوق فضائل عالم انسانی است	۵۵
۳۳۱	خطابه در نیویورک ۳ دسمبر ۱۹۱۲ امر به تبلیغ و نشر نفعات و طلب تأییدات الهیة در این سبیل .	۵۶
۳۳۳	خطابه در انجمن تیا سفی های نیویورک ۴ دسمبر ۱۹۱۲ قدمت خدا و قدمت خلق فیض الهی انقطاع ندارد، ظهور مظاهر مقدسه در جمیع ادوار مستمر است، جنبه روحانی وجود انسان صورت و مثال الهی است، بحث درباره روح و شئون و مدارج آن، لزوم تربیت روحانی به فیض ظهور مظاهر الهی، وداع و طلب تأیید	۵۷
۳۴۳	خطابه در کشتی سلطیک در بندر نیویورک ۵ دسمبر ۱۹۱۲ توصیه به محبت و اتحاد و عمل به تعالیم الهی و اهتمام در ترک تعصب و استقرار وحدت عالم انسانی	۵۸

ردیف	فهرست مناجات‌هاییکه در ضمن خطبایاز آمده است	صفحه
۱	ای پروردگاردلهاراروشن کن ...	۲۰
۲	خداوند آموزگارا این مجمع را تأیید کن ...	۳۲
۳	ای پروردگارا این جمع محض محبت به این محفل آمدند ...	۳۸
۴	خداوند مهر بانا کریمارحیمامابندگان آستان توئیم ...	۵۲
۵	ای پروردگارا ای آموزگارا این بندگان توجه به ملکوت	
	تو دارند ...	۹۶
۶	پروردگارا آموزگارا این بندگان را پناه توئی ...	۱۳۷
۷	پروردگارا آموزگارا این جمع پریشان تواند ...	۲۲۳
۸	پروردگارا مهر بانا این جمع توجه به تو دارند ...	۲۳۲
۹	خداوند مهر بانا این جمع در ظل رحمت تواند ...	۲۵۴
۱۰	پروردگارا رحیماکریمامشاهده می فرمائی ...	۲۶۵
۱۱	خدایا ما ضعیفیم توقوی کن ...	۳۳۲